مِفتاحُ النَّجاةِ

از مصنفات شیخ الاسلام و المسلمین قدوة الابدال
ابونصر احمد بن ابی الحسن علي النامقی الجامی قدس سره
وفات وی در سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤٢ م.]

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
مكتبة الحقيقة

HAKÎKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. No: 53 P.K.: 35 **34083**
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: bilgi@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
HAZİRAN-2011

مِفتاحُ النَّجاةِ

از مصنفات شيخ الاسلام و المسلمين قدوة الابدال
ابونصر احمد بن ابى الحسن علي النامقى الجامى قدس سره
وفات وى در سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤٢ م.]

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
مكتبة الحقيقة

HAKÎKAT KİTÂBEVİ

يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول–تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣٢	١٣٨٩	٢٠١١

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتاح النجاة

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولاعدوان الا على الظالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد و آله و ازواجه و ذرياته واتباعه واصحابه الطيبين الطاهرين و على جميع الانبياء والمرسلين و على عباده الصالحين وعلي سائر المؤمنين.

اين كتابرا در آخر شعبان سنة اثني وعشرين و خمسمائة (٥٢٢) شيخ الاسلام قدوة الابدال قطب العالم حجة الحق على الخلق الداعى الى الله المجتهد فى سبيل الله حاكم العدل فى بلاد الله **ابو نصر احمد بن ابى الحسن على النامفى الجامى** قدس الله روحه و زاد فى حظائر القدس فتوحه آغاز كرد و توفيق و مدد حق سبحانه وتعالى يار آمد اورا تا اين كتاب باتمام رسانيد در اعتقاد أهل سنت و جماعت و روش محققان و أهل ورع و زهد و تقوى وسيرت راه روندگان بحق و از همه ريب و عيب وهوا و بدعت و مخالفت وطريق أهل فتنه و زيغ جويان دور و از جمله ضلالتها و بطلان و ميل و محابا و بيم شحنه وسلطان و تقليد مقلدان زدوده كه از اهل معنى دور اند وهرچه ازين انواع است بايكسو نهاده و توحيد و اعتقاد راست بيان كرده نه رنگ تعطيل دارد و نه رنگ تشبيه بلكه همه نور

هدایت و معرفت دارد و راه شریعت وسیرت محمد علیه الصلوة والتحیه شرح داده که نه انکار حقیقت دارد و نه غبار هوا و بدعت بلکه همه عین صدق وصفاوت ونجاة وسلامت است وهر کسی از مسلمانان بدین حدیث مدعی اند و می گویند ما براه حقیقت می رویم ونجاة خویش آن میدانند که می گویند و می کنند اما راه راست راه محمد است صلی الله علیه وسلم و شرع شرع اوست و سنت سنت اوست و نجاة درآنست که او و صحابهٔ او بران بودند و هر چه نه آنست همه خسارت و هلاکت است راه سنت مشوش کردند که تا هر کسی از خود چیزی بر ساختند و آن همه خطاست حق سبحاه و تعالی مارا خبر فرمود در کتاب عزیز خود چنانکه می فرماید **(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوااللهَ وَالْيَوْمَ الْاخِرَ* احزاب : ۲۱)** گفت بدرستی که بود و هست شمارا در رسول خدای عز و جل پی بردن نیکو که هر که از شما پی برد یعنی اقتدا کند برسول خدای اقتدا کردن نیکو و هر که او بخدای عز و جل امید دارد و بروز رستخیز ایمان دارد وهم خدای تعالی می فرماید **(وَمَا أُمِرُوا اِلاَّ لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ* البينه : ۵)** ونیز گفت **(شَرَعَ لَكُمْ من الدِّينِ مَا وصَّى به نُوحاً* الشورى : ۱۳)** ونیز گفت **(اَنْ اَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ* الشورى : ۱۳)** ورسول صلی الله علیه وسلم می فرماید **(ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقةً کلهم فی النار الاّ فرقةً واحدةً)** قیل یا رسول الله مَنْ هم قال **(الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که زود بود که امت من بهفتاد وسه گروه بپاشند و ازان هفتاد و سه گروه هفتاد و دو درآتش باشند مگر يك گروه که نجاة یابند گفتند یا رسول الله آن کدام گروه باشند که از آتش دوزخ نجاة یا بند گفت آن گروه که بر آن باشند که من و

یاران من بر آنیم بحکم این آیتها و بحکم این خبر بر مرد مؤمن موحّد فریضه شد باز جستن این طریق که رسول و یاران او برآن بودند تا نجاة یابند ازین هفتاد و سه فرقه که گفت علی ثلث و سبعین فرقة و در بدعت و ضلالت و هوا و فتنهٔ آخر زمان نیفتند و بر راه رسول صلی الله علیه وسلم و یاران او بروند چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم اشارت کرد قال **(یا ابا هریرة علّم الناس سنتی یکن لك نوراً ساطعاً یوم القیامة یُغْبِطُكَ به الاولون والآخرون)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم مر أبو هریرة را گفت بیاموز مردمانرا سنت من تاترا باشد نور هو یدا و درخشنده و تابنده روز قیامت چنانکه همه خلق اولین و آخرین بتو پژوهش برند و همه آرزو کنند که چنان بودندی چون اشارت مهتر صلوات الله علیه وسلم مر أبو هریره را چنین بود ما نیز برین اشارت برفتیم و آنچه مارا ازین نوع خدای عز وجل داده بود مبذول داشتیم و نصیحت برادران خویش و آن جمله مسلمانان نگاه داشتیم از بهر دو چیزرا **(التعظیم لأمر الله و الشفقة علی خلق الله)** و مهتر میگوید صلوات الله علیه وسلم **(الاَ اِنَّ الدین النصیحة)** تاسه بار این سخن گفت که بدرستی که دین نصیحت است چون رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید **(من کتم علماً عنده الجم یوم القیامة بلجام من النار)** گفت هر که بپوشد علم را که بنزدیك وی باشد از اهل آن روز قیامت می آید و لگام از آتش بر سرِوَیْ کشیده پس ازینجا واجب گشت بر هر که چیزی داند بگفتن آن خاصةً آن علمی که امروز همه نجاتها در دانستن آنست و همه هلاکتها در نا دانستن آنست و این اعتقاد را این فقیر سه بار در خواب بر رسول صلی الله علیه وسلم عرضه کرده آمده است و اگر از لفظ دُرَرْبار رسول صلی الله علیه وسلم نشنیدم در خواب که او گفت (هذامذهبی) تا خدایرا مسلمانی نکرده ام اکنون آنچه

خدای عزوجل مارا هدایت و کرامت کرده بود ازین نوع نصیحت شما نگاه داشتیم تا روز قیامت مارا بدین نگیرند و برادران و عزیزان ما در نگرند و در اندیشیند و نصیحت دین خویش نگاه دارند و بدان کار کنند تا هم مارا ننگ افتد و هم ایشانرا و این کتابهای دیگر که بالهام ومدد وتوفیق حق سبحانه و تعالی تصنیف کرده ایم چون کتاب انیس التائبین و کتاب سراج السائرین وکتاب فتوح القلوب وکتاب روضة المذنبین وکتاب بحار الحقیقة وکتاب کنوز الحکمة شرح وبیان مشکلات مسائل بتمامه در آنجا گفته آمده است اکر کسی را چیزی مشکل شود از آنجا معلوم کند اما چون ایزد سبحانه وتعالی بفضل و کرم و منت خود فرزند ما خواجه نجم الدین ابو بکر را لباس توبه پوشانید و راه درگاه خود بروکشاده گردانید و توفیق رفیق وی کرد تا او مجالست پراکندگان و اهل فساد با مجالست وصحبت عزیزان درگاه واهل صلاح بدل گردانید واز ما درخواست و استدعا کرد تا آنچه حال و یرا بدان احتیاج افتد ازمقدمات راه دین و حقیقت و مقدمات آن و طریقت و اسباب دین وی هرچه بلفظ موجزتر و مختصرتر بنویسم تا بحجم کمتر باشد و نویسندگان و طالبانرا در خواندن و نوشتن آن رغبت افزاید ودزدان دین وراهزنان حق بسیار گشته اند چنانکه یاد کردیم و میان اشخاص مسافت دور بود بهر وقت ملاقات میسر نمیگشت تا آنکه روش راه بود ولابد مشافهه گفته آمدی و نیز جماعتی بودند منتهیان وتائبان ما بدان ناحیت و بهرجای دیگر که در راه حق اقتدا بما دارند هر کسی را خواندن و نوشتن و فهم کردن کتابتهای دیگر که جمع تر وجامعتراست میسر نمی شود اما این کتاب را در اصول دین و سنت و جماعت وسیرت اولیای حق سحانه و تعالی و روش تائبان و مخلصان و زاهدان و طریق ابدالان و صدیقان و ارباب معانی جمع کردیم این کتابرا

(مفتاح النجاة) نام نهادیم ازبهرآنرا که هر که این کتابرا بر خواند و بدین تمسك کند نجاة یابد و از همه ظلمات روزگار و فتنهٔ آخر الزمان ایمن گردد و هر که این کتابرا معتصم روزگار خود سازد و اعتصام بدین حبل کند از جمله دریاهای فتنهٔ آخر الزمان و امواج بدعت و سبیل زندیقان و الحاد ملحدان و ازین هفتاد و دو آفت هائل رهایی یا بد و بدین زورق این بحور را باز تواند گذاشت انشاء الله تعالی.

اما بدانید که ما این کتاب را بردرجهٔ اختصار نهادیم اما درمعانی کامل و وافراست ومجموعِ این مراتب را برهفت باب نهادیم از بهرحکمت را وحکمت آنست که هرچه خدای عزوجل درین جهان و دران جهان بیافرید اغلب آنست که بنای آن برهفت نهاده است مانیز بنای این کتاب برهفت باب نهادیم:

فهرست الابواب

باب اول در ایمان و توحید (صفحه : ١٢)
باب دوم در سنت و جماعت (صفحه : ١٧)
باب سوم در توبه (صفحه : ٢٦)
باب چهارم در استقامت بر طاعت (صفحه : ٤٢)
باب پنجم در مباح بحجت و کسب وکارهای أهل صلاح و زهد و ورع و تقوی و امثال این (صفحه : ٥٣)
باب ششم در قناعت و تسلیم و تفویض و رضا بقسمت قسّام و جمع و منع آن (صفحه : ٦٠)
باب هفتم در بیان راه صدّیقان و ابدالان وصفت ارباب حقیقت (صفحه : ٦٨)

وفوائد این همه ابواب در باب اول مضمراست هر که در باب اول بکوشد وقدم راست نهد جمله این ابواب اورا مسلم و مسهّل گردد اما بحقیقت می باید

دانست که هر که در باب اوّل که توحید و ایمانست قدم نه راست نهد بسیاری رنج بکشد و هرگز بمقصود نرسد اکنون اصل سخن گوش دار و نیك تأمل کن تا معلوم و مفهوم شود این کتاب را چرا بر هفت باب نهادیم و این هر بابی اصل است از اصول دین و شریعت و راه بندگی بازین هفت اصل گردد و حق سبحانه و تعالی را بعلم و حکمت کامل وقدیم خود چیز هاست که بنای آن بر هفت نهاداست و آن هر یکی اصلی است از اصول دین جملهٔ دین و دنیا باز آن گردد و آن چهارده هفت است هفت هفت این جهانی و هفت هفت آن جهانی هر چه آن جهانی است باز آن هفت هفت گردد اما هفت اول هفت کلمهٔ لااله الاّالله محمد رسول الله است که جمله توحید و ایمان بازین هفت کلمه گردد دیگر هفت سبع قرآن است که أمر و نهی و حلال و حرام و وعد و وعید و قصص است و جمله بندگی بازین هفت می گردد وسوم دیگر هفت آیة سورهٔ فاتحه است که بنای تعبد و نماز بندگان بر آنست چنان که در خبراست **(لا صلوة الاّبفاتحة الکتاب)** چهارم هفت آسمان بارفعت است که مأوای فرشتگان و بنیاد بهشتهاست عجایبها در آنست پنجم هفت بهشت است که درجات أنبیا و أولیا و صدیقان و نیك بندگان است و بهشت هشت است اما یکی دار السلام است که مهمان خانهٔ خدایست عز وجل ششم هفت دوزخ است که جای دشمنان خدایست عز و جل بعذاب جاودان هفتم هفت أولیای خدایست عز و جل که او تاد ارض اند که خدای تعالی این جهان و آن جهان از بهر ایشان آفریده است تا یکی از یشان می باشد بر روی زمین خدای تعالی همه را بطفیل ایشان می دارد اگر همه کافر و مشرك گردند تا از ان هفت یکی می ماند حق تعالی همه را ببرکت ایشان روزی می دهد و جهانرا همچنان برجای می دارد چون از ایشان هیچ کس نماند و برکت ایشان

از روی زمین منقطع گردد یك ساعت نیز امان ندهند که این هفت فلك دوّار را و سیصد و شصت کوه بیخ آور را همه بر هم کوبد و برهم زند و زیر و زبر گرداند در کتاب عزیز و کلام مجید می فرماید (**اِذَا زُلْزِلَت الارْضُ زِلْزَالَهَا* زلزال : ١**) الی آخر السورة آمدیم بدین هفت هفت که مدار دنیا و معیشت خلق بر آنست: اوّل دریا هفت است که اصل همه آبها درانست دیگر این هفت ستارهٔ سیاره است که بر فلك می گردد و عدد ماه و سال و خشکی و تری و تنگی و فراخی ازان برخی دریشان بسته است سوم هفت اقلیم را بیافرید و مسکن جانوران گردانید و کوه و بیابان ودد و شتن در وی بنهاد و عبرتگاه خلق کرد چهارم هفت زمین بسیطرا بگسترانید و چندین عجایب در وی بیافرید از اماکن و معادن و زر وسیم وآهن و مس وجواهرهای هر گونه و آبهای هر طعم و خاکهای هر رنگ پنجم این هفت جیحون ومثل آنست که درین هفت اقلیم می گردانند منفعت آن آبها به بندگان می رسانند و جهانرا بدان زنده می دارند ششم این هفت اندام آدمی است که فرزندان آدم را از جمله اجناس حیوانات برگزید چنانکه می‌فرماید (**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ اٰدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ**) وجای دیگر می فرماید (**لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيٓ اَحْسَنِ تَقْوِيمٍ* التين :٤**) وجای دیگر می فرماید (**وَصَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ* غافر: ٦٤**) این آدمی را که بدین هفت اندام راست عزیز کرد و بیاراست و گفت (**فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الخَالِقِينَ* المؤمنون : ١٤**) هفتم این هفت روز را بیافرید و این هفته را سرمایهٔ روزگار او گردانید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (**خُلقتم من سبع و رُزقتم من سبع فاسجدوا لله علی سبع**) بیافرید شما را از هفت چنانکه می فرماید (**وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلاَلَةٍ مِنْ طِينٍ* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً* المؤمنون: ١٢-١٤**)

الی آخر الآیة وآنچه از هفت روزی دهد **(فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلٰى طَعَامِهٖ * اَنَّا صَبَبْنَا الْمَآءَ صَبًّا* عبس : ۲٤-۲۵)** تا آنجا که می گوید **(مَتَاعاً لَكُمْ وَلِاَنْعَامِكُمْ* عبس : ۳۱)** پس گفت ای فرزندان آدم بدین نعمتها فرا شکر کنید و در اصل ومایهٔ خویش نگرید و در آفرینش من نگرید و روزی دادن من ترا و بدین هفت اندام راست و بی عیب و درین هفت شبا روز خدمت من بجای آرید تا چنانکه من نیك خداوندم شما نیز نیك بنده باشید مرا و اگر تن وطاقت آن ندارید که طاعت وخدمت من بجای آرید چنانکه می باید باری توحید پاك بیآرید واعتقاد درست دارید تا این همه نعمتهای دین ودنیا بر شمانگاه دارم وزوال نیارم بلکه زیادت گردانم چون گفتم که هر که این کتاب بر خواند و بدین انتفاع گیرد از جملهٔ متعلمان وطلبهٔ علم گردد زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم چنین میفرماید **(لاخیر فی منْ کان من امتی لیس بعالم ولامتعلم)** واگر کسی این کتاب را تعلیم دهد در زمرهٔ علما وفقها داخل گردد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید **(من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون به بعثه الله یوم القیامة فقیهاً عالما)** فارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر کسی که او نگاه دارد برامت من چهل خبر از ان من تا بدان نفع گیرند خدای تعالی روز قیامت اورا در زمرهٔ علما وفقها بر انگیزاند وهم رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که **(طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة الا انَّ طالب العلم یبسط له الملائکة اجنحتها رِضیً بما یصنع)** وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(الا انَّ طالب العلم یستغفر له حیتانُ البحر وطیور الهواء)** ونیز گفت **(من یرد الله به خیراً یُفَقِّهْهُ فی الدّین)** چون رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر که خدای عز وجل بدو خیری خوا هد اورا در دین فقیه گرداند وهم رسول صلی

الله علیه وسلم می فرماید خیر نیست در کسی که نه عالم باشد ونه متعلم ونیز گفت هر که چهل خبر در امّت من آموزد و بر ایشان نگاه دارد از جملهٔ علما وفقها باشد چون مهتر صلوات الله علیه چنین فتوا داد که جستن علم بر همه فریضه است ما درین کتاب از صحاح احادیث زیادت از چهل حدیث تضمین بکردیم تا هر که این کتابرا بر خواند ثواب متعلمان و طلبهٔ علم بیابد واگر درکسی آموزد ثواب معلمان بیابد واکر بدین کارکند از جملهٔ صدیقان وأبدالان گردد انشاالله عز وجل قال رسول الله صلی لله علیه وسلم **(أغْدُ عالماً او متعلماً اَوْ مستمعاً اَوْ محباً لهم ولا تکن الخامس فتهلِكَ)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرمایدکه چون بامداد پگاه بر خیزی عالم باشید یا متعلم باشید واگر نه مستمع باشید سخن علما را واگر نه دوستدار ایشان باشید زینهار ازان پنجمین نباشید که از هلاك شدگان باشید یعنی منکر ایشان نباشید وقال رسول صلی الله علیه وسلم **(من جاءهُ الموتُ وهو یطلُبُ العلم حتی یُحْیی به الاسلام والسنة بینه وبین الانبیاء درجة فی الجنة)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که مرگ بدو آید واو در طلب علم باشد تا اسلام را بدان زندگی باشد میان وی و پیغمبران یك درجه باشد در بهشت وقال النبی صلی الله علیه وسلم **(من خرج من بیته یلتمس باباً من العلم ینتفع به قلبه اَوْ یُعَلِّمه غیره کتب الله له بکل خطوة عبادة الف سنة بصیامها وقیامها وحفّته الملئکة باجنحتها وصلی علیه طیور السماء وحیتان البحر ودواب البر وانزله الله بمنزلة سبعین صدیقاً وکان خیر له من اَن لو کانت الدنیا کلّها له فجعلها فی الآخرة)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که هرکه از خانه بیرون آید بجستن یك کلمه یا یك مسأله از علم تا بیاموزد وتا سودمند

گردد دل او بدان ویا بدیگری در آموزد بنو یسد خدای عز وجل اورا بهر قد می عبادت هزار ساله که روز روزه دارد وشب نماز کند و باز گسترانند فرشتگان پرهارا تا او بران می رود و درود می دهند بروی مرغان هوا وماهیان دریا وچسبندگان زمین وفرود آرد خدای عز وجل اورا بمنزلة هفتاد صدیق وآن یك مسأله اورا از علم بهتر ازآنکه همه دنیا آن وی بودی و وی آنرا از بهر خدای عز وجل بکار آن جهان خرج کردی.

اکنون آمدیم با سر سخن و بر نهاد این ابواب تا اگر کسی خوا هد که سخنی از این نوع که یاد کردیم بنگرد و جمله کتابرا باز نباید جست و بر خوانندگان ونگرندگان آسان باشد وچشم می درایم که هرکه بر خواند مارا بدعای خیر یاد دارد که مقصود ما از جمع کردن این کتاب دعای مسلمانان است تا باشد که مسلمانی که دردست هوا و بدعت بمانده باشد ازان رهایی یابد ودعای خیر درکار این گناهکار کند تا حق سبحانه تعالی بروی و برما رحمت کند انشاء الله تعالی.

باب اوّل در شناختن ایزد سبحانه وتعالی و بیان کردن توحید

باب دوم اندر بیان کردن سنت وجماعت وطریق آن از هر نوع که هست

باب سوم اندر بیان کردن توبه وطریق تائبان وروش ونشست وخاست باایشان

باب جهارم اندر بیان کردن أمر معروف ونهی منکر ونگاه داشتن فرمان حق واستقامت بدان

باب پنجم اندر بیان کردن مباح بحجت وکسب وکار أهل صلاح وزهد وتقوی

باب ششم اندر بیان کردن قناعت وتسلیم ورضابقسمت قسام وجمع ومنع آن

باب هفتم اندر بیان کردن راه صدیقان وابدا لان وصفت ارباب حقیقت

اول شرط نصیحت ما مر برادران ما را آنست که هرکه این کتاب را خواهد نگریست چنان باید که مذهب گری وخصومت گری وهرچه بدین انواع باشد باز گردد همه را بیکسو نهد و بتأمل تمام درین کتاب نظر کند اگر چیزی یابد بیرون شریعت وسیرت وسنت راه پیغمبر صلی الله علیه وسلم وآن صحابهٔ وی رضی الله عنهم که نه باخبار مسند و بآیات قرآن و بعقل ومعرفت مقیدست آنگاه چون بآخر رسد اگر چیزی باشد نه راست اگر مذهب گری خواهد ومیکند ما این کتاب را بر مذهب هیچ کس نساخته ایم الآ برمذهب سنت وسیرت سید ولد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وآن یاران وی رضوان الله علیهم اجمعین هرکه درین خلاف کند ایشانرا خلاف کرده باشد وضال ومبتدع باشد وهوادار وگمراه تا معلوم باشد و بالله العون والتوفیق.

باب اول

دربیان کردن توحید وایمان ومعرفت حق سبحانه وتعالی

شیخ الاسلام قدوة الابدال مقبول العالم حجة الله علی الخلق ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز میگوید که توحید گفتن از ایمان جداست. توحید گفتن بتقلید میتوان گفت وایمان بگفتار از معلم میتوان آموخت اما شناخت حق سبحانه وتعالی جز بهدایت حق سبحانه وتعالی راست نیاید هرکرا بنور هدایت وچراغ معرفت دل اورا روشن گردانیدند اورا بحق شناسا کردند چنانکه در کتاب عزیز خود میفرماید (**أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ* الزمر: ۲۲**) وقال النبی صلی الله علیه وسلم (**اذا دخل النور علی الصدر انشرح وانفتح**) قیل هل لذلك من

علامة يعرف بها قال **(التجافى عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل النزول)** پارسی این آیت چنین باشد که حق سبحانه وتعالی میگوید **(افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه* الزمر :۲۲)** گفت هر که خدای عز وجل دل اورا شرح کرد چنانکه درباب سید عليه الصلوة والتحية می فرماید **(اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكْ* انشراح :۱)** ای نه ما باز کشادیم دل ترا یا محمد اگر نه تو چه دانستی که ایمان وتوحید وکتاب وشریعت چه باشد همچنین هر کرا دل بألماس بی نیازی شرح کردند و از مایهٔ لطفش غدا دادند واز فضل ازلی پرورش یافته است او بنور هدایت حق آراسته است چون آن نور در دل بندهٔ آید آن دل فراخ گردد وشرح و بسط درو پیدا آید که هرچه مخلوق است درو ناچیز گردد وخداوند آن دل را بدان نور شناسا وعارف گرداند و (قيل هل لذلك مِن علامة) گفت نشان آنکس آن بود که این سرای غرور را دشمن دارد وناچیز و بی أصل انگارد و باز گردد بدان سرای شادی وجاوید و پیش از آمدن مرگ اورا ساخته باشد وهر که بخدای شناسا وعارف گشت آن او این باشد واین جز بفضل وکرم او نتوان یافت چنانکه می گوید **(ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤتِيهِ مَنْ يَشَاء* المائدة :٥٤)** وجای دیگر می فرماید **(يُضِلُّ مَنْ يَشَاء وَيَهْدِى مَنْ يَشَاء* النحل :۹۳)** وجای دیگر می فرماید **(من يهدى الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادى له)** وقال النبی صلى الله عليه وسلم **(بعثت داعياً ومعلماً وليس إلىَّ من الهداية شيء وبعث ابليس داعياً ومزيناً وليس اليه من الاضلال شيء بل الله يضل من يشاء ويهدى من يشاء)** شناخت خدای عز وجل آن بود که از سر این هدایت بر خیزد و این به تعلیم هیچ معلم راست نیاید مگر بعون وهدایت خدای عز وجلّ را هر که بتعلیم معلم شناسد هرگز از ایمان وی بوی شناخت

نیاید وایمان بتقلید هرگز از شرك خالی نباشد زیرا که یا معلم بگوید یا تعلیم بکند که چنین است یا چنان است تا معلم نگوید این متعلم نتواند گفت که آری چنین است وهر چه گفت است از دیگری نشان است وهرچه نشان است از دیگری شرکست نه توحید اما روا باشد که کسی لفظ توحید وایمان برکسی نرم گوید واورا بیاموزد وآنکس آن قول همچنانکه از وی شنید می گوید هرگز اورا از توحید هیچ خبرنباشد ولفظ ایمان نیزهمچون آموختن توحید است اما بحقیقت بباید دانست که ایمان بی هدایت خدای تعالی بنده را همچون ایمان ملحدانست اما اگر هدایت باشد وتعلیم معلم باآن راست افتد آموختن سود دارد مگر از سر پنداشت وناشناخت درین سخن بنگرید که این را شاخهای بسیاراست اما خردمند واهل معرفت را این مقدار بسنده است اما بدانکه در توحید وایمان ومعرفت سخنهای بسیار است اگر بشاخهای آن بیرون شویم آنرا منتها نباشد اما در اصل بباید دانست که شناخت حق سبحانه وتعالی بنور هدایت اوست وآن هدایت بکسب بنده نیست بلکه شرح دلست وعطای خدای عز وجل و هرگز بنده بشکر آن نرسد ایمان اصلی ومعرفت عطای خدای عز و جل می دان اما مقدّمات آن بباید ورزید تامعرفت روی بتو نماید اگر هست واکر نیست آنچه بر تواست بکرده باشی ومقدمات معرفت بدانکه چیست متابعت عقل ونظر است بدلالت هدایت بمعرفت پس آنگه چون این نظر صحیح افتاد تو برسر کوی معرفت آمدی اگر اینجا بتعلیم معلم حاجت افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان چون تکرار می باید کرد ولفظ توحید چون می باید گفت وترتیب آن چون است روا باشد که این را ومانند این را بتعلیم حاجت افتد و بی تعلیم نیز روا باشد ورسول صلی الله علیه وسلم می گوید **(بُنِيَ الاسلامُ على خمس شهادة اَنْ لااله الاّالله وانَّ محمداً رسولُ الله واقام**

الصلوة وایتاء الزکٰوةِ وصوم رمضانَ وحَج البیتِ) واین هرپنج را بتعلیم حاجت است اما خدای شناختن ازین دور است واین باشناخت هیچ مناسبت ندارد ونه این چیزهای دیگر که گفته آمده است خدایرا جز بهدایت خدای نتوان شناخت.

وتوحید گفتن از توحید دانستن جداست وایمان گفتن از ایمان دانستن جداست و پس از شناخت ایزد سبحانه وتعالی اصل همه کارها توحیداست وایمان باخلاص واعتقاد درست زیراکه اگر کسی چند سال عبادت کند که توحید نه راست گو ید وایمان نه باخلاص دارد در اعتقاد درست نباشد همه روزگار وی ضایع باشد چنانکه شنیدی که شناخت چیست توحید وایمان نیز بشنو تا بدانی

اما بدانکه اصل توحید وایمان آنست که: اقرار دهی که خدای عز وجل هست و یکی است و بیچون و بیچگونه که هیچ چیز بدو نماند واو بهیچ چیز نماند همیشه بود وهمیشه باشد و ازهمه چیزها بی‌نیاز وهمه چیز ها بدو نیاز مند توانای بر کمال پادشاه بی زوال قدوس بی عیب و بی مثال واحد بی شریك و بی انباز غنی بی معین و بی نیاز جبار بی قهر و بی نقصان قهار بی عجز و بی اعوان زنده بی کالبد و بی جان صانع بی اعضا و بی ارکان خالق بی آلت و بی فکرت رازق بی بخل و بی ریبت سلطان بی ندیم و بی وزیر ملك بی مونس و بی مشیر کریم بی طبع و بی سجیّت رحیم بی دل و بی رقت صمد بی نقص و بی آفت واحد بی تألیف و بی تخریب همه خلق را بدو نیاز وآرام و او از همه بی نیاز هرچه از فهم تو آید که پادشاه تو چنانست نه چنانست بلکه آفریدگار آنست همه وصف وصافان وهمه مدح مداحان وهمه توحید موحدان در کمال جلال او ناچیز بماند گفتنی و یرا از گفتنی باز ندارد وشنیدنی اورا از شنیدنی

باز ندارد و دیدنی ویرا از دیدنی باز ندارد خلق را بیافرید نه از بهر آنکه و یرا بخلق حاجت بود ولکن از بهر اظهار قدرت را همه را روزی می دهد نه از بهر عبادت ایشانرا لکن از برای اظهار نعمت را در همه اسما وصفات خود بی شبه ومانند است (**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ* الشورى : ١١**)

دیگر همچنان که بخدای عز وجل اقرار دادی بجمله رسولان و پیغمبران اقرار دهی که ایشان حق بودند وراست گوی اول ایشان آدم بود وآخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیهم وسلم و او فاضلترین همه پیغامبران بود پیغامبری بدو مهر شد وما راستیء دیگر پیغامبران بقول وی دانستیم که چنین کتاب چون قرآن بر خلق بیاورد و از دشمنان خویش در خواست که مانند این سورتی یاده آیت بیارید و ایشان همه دشمن وی بودند وحریص بودند بر قهر کردن وی وخون وخواستهٔ خو یش بذل می کردند بر عداوت وی اکر می توانستندی مانند این قرآن بیاوردندی تا و یرا قهر کردندی چون نیاوردند و نتوانستند درست شد که این قرآن معجزه بود مر محمد را صلی الله علیه وسلم و وحی خدای بود عزّ وجلّ.

ومعلوم باشد که همه کتابهای خدای عز وجل حق بوده است چون تورية وانجیل وزبور و دیکر صحف پیغمبران علیهم السلام زیراکه قرآن گواهی می دهد بر صدق دیگر کتابها چنانکه گفت (**مُصَدِّقُ الَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ* الانعام : ٩٢**) ومانند این در قرآن بسیار است ونیز درست شده باشد که فرشتگان خدای عز وجل حق باشند وایشان بندگان وفرمانبران وی اند فرزندان و دختران وی نیند ونیز درست شده باشد که قیامت وحساب و ترازو ثواب وعقاب وقصاص میان ظالم ومظلومان همه حق است زیراکه قرآن مجید گواهی می دهد بر صدق این همه چنانکه در کتاب عزیز خود می گو ید (**وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ* البقرة : ١٧٧**)

اینست شرائط ایمان مجمل که گفته اند هرچند که جمله را تفصیلات بسیار است و یاد کردن آن جمله درین کتاب ممکن نه گردد که مطول گردد اما قول بنده که بگو ید لااله الاّالله محمدرسول الله عبارت است از جمله که یاد کرده‌اند وهر که یکی را ازین انکار کند قول لااله الا الله محمد رسول الله را انکار کرده باشد و پای از حد مسلمانی بیرون نهاده باشد تا دانید و بالله التوفیق والعصمة.

باب دوم

اندر بیان کردن سنت وجماعت وشناخت آن

شیخ الاسلام قدوة الابدال مقبول العالم حجة الحق علی الخلق احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز فرماید که شرایط سنت وجماعت را مسایل بسیار است و دانستن آن فریضه است همچنانکه دانستن نماز و روزه و حج و زکوة این همه چنان فریضه‌است بلکه اگر در نماز و روزه و فریضه‌های دیگر خللی افتد که نه بعمداً بود معفو عنه بود اما اگر درسنت وجماعت خللی افتد مرد مبتدع گردد و مبتدع را خدای عز وجل نیامرزد و عذاب بر مبتدع الحکم واجب باشد و از بدعت حذر باید کرد چنانکه بتوانی و بسنت و جماعت رغبت باید نمود چندانکه بتوانی و ازین اخبار اسناد بیفکندم تا مطول نگردد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(رحم الله خلفائی)** قیل یا رسول الله و من خلفاؤك قال **(الذین یحیون سنتی و یعلّمونها عباد الله)** پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید رحمت خدای بر خلیفتان من باد گفتند یا رسول الله خلیفتان توکه اند گفت آنکسانی که زنده می دارند سنت مرا و در بندگان خدای عز وجل می آموزند و هم رسول صلی الله علیه

وسلم فرمود **(یا ابا هریرة علّم الناس سنتی تکن لك نوراً ساطعاً یوم القیامة یغبطك الاولون والآخرون)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید ای ابو هریرة بیاموز مردمانرا سنت من تاترا باشد روز قیامت نوری درخشان وتابنده چنانکه خلق اولین وآخرین همه بتو آرزو برند و خواهند که چون تو باشند و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید **(امرتُ ان أُقاتل الناس حتی یقولوا لااله الاّالله فاذا قالوها عَصموا منّی دمائهم واموالهم الاّ بحقهاوحسابهم علی الله)** [۱] پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میگو ید فرمودند مراکه جهاد کن بامردمان تا آنگاه که بگو یند لااله الاّالله محمد رسول الله چون این قول بگفتند خون و مال ایشان در بند آمد از من

---

(۱) در مدارج النبوة در صفحه ۲۲۶ عبد الحق دهلوی می گو ید:

وآنکه در بعضی احادیث آمده **(...حتی یقولوا لا اله الاّ الله ومن قال لا اله الاّ الله...)** اکتفا بجزؤ اول و اعظم کرده اند و یااین لفظ علم شده است در کلمهٔ اسلام چنانکه می پرسند چه میخوانی گو ید **(الحمد لله رب العالمین)** و یا **(الٓمٓ ذلك الکتاب)** میخوانم بدلیل **(امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لااله الاّالله و یؤمنوا بی وبما بعثت به)** واین سخن ظاهراست

و در مکتوب پنجاه و یکم جلد ثالث از مکتوبات امام ربانی قدس سرّه نوشته است:

گرویدن دل وراء یقین دل است هر چند وراء تصدیق نیست لیکن متفرع است بران یقین بعد از حصول یقین دلرا از دو حالت خلو نبود تسلیم وانقیاد بود بمؤمن به یاجحود وانکار بدان وعلامت تسلیم وانقیاد رضای قلب است بمصدّق به وانشراح صدر است بدان وعلامت جحود و انکار کراهت قلب است بمصدّق به وتنگیء سینه است بدان قال الله تبارك وتعالی **(فَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ اَنْ =**

وحساب ایشان برخدایست عز وجل که اسرار بندگان بداند هم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(شفاعتی لمن شهد ان لااله الآالله مخلصا یُصّدق لسانه قلبه و قلبهُ لسانَهُ)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که شفاعت من مرآنکسانی راست که شهادت بگویند باخلاص دل و زبان ایشان بادل راست باشدو دل با زبان راست ازین اخبار بسیار است درباب سنت و جماعت اگر بدان مشغول شویم دراز گردد و هر که بخدای و رسول ایمان دارد این قدر یاد کردیم تمام است مرد مؤمن سنی را و اگر کسی بدین ایمان ندارد اورا باسنت وجماعت چه کار است ایمان از سر باید گرفت اما بدانی که مسائل سنت وجماعت بسیار است وتفصیلات دراز اما اساس و قاعدهٔ آن باده مسأله گردد و ازین ده مسأله چاره نیست لابد بباید دانست چنانکه خبر بدان ناطقست قال ابو الحسن بن علی محمد التمیمی قال حدثنا ابراهیم بن یوسف بلخی عن عبد المجید عن عبد العزیز عن ابیه عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(من کان علی السنة والجماعة کتب الله له بکل یوم ثواب الف نبی من الانبیاء وبنی الله له بکل یوم مدینة فی الجنة وکتب الله له بکل قدم یرفعها ویضعها عشر حسنات ومن صلی فی الجماعة کتب الله له بکل رکعة اَجْرَ شهید)** قالوا یا رسول الله ومتی یعلم الرجل انه علی السنة

یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ یُرِدْ اَنْ یُضِلَّهٗ یَجْعَلْ صَدْرَهٗ ضَیِّقاً حَرَجاً کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَآءِ کَذٰلِكَ یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِیْنَ لَایُؤْمِنُوْنَ*

الانعام :۱۲۵) وحصول تسلیم وانقیاد مر قلب را بمؤمن به بعد از حصول تصدیق و یقین بدان بمحض موهبت الهی است جلَّ شانه و صرف کرم نامتناهیء اوست

والجماعة قال (**اذا عرف من نفسه عشر خصال اوّله لايترك الجماعة ولايسبّ اصحابی ولا يخرج على هذه الامة بالسيف ولا يكذِّب بالقدر ولايشكّ فی الايمان ولايماری فی دين الله ولايَدَعُ الصلوة على من مات من اهل القبلة ولا يُكفِّرُ احداً من أهل التوحيد بالذنب وإنْ عملوا بالكبائر ولايترك المسح على الخُفَّيْنِ فی السفر والحضر ولايترك الجماعة خلف كل امام برّ او فاجر فمن ترك من هذه الخصال خصلةً واحدة فقد ترك السنة والجماعة**) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی‌الله‌علیه‌وسلم می فرماید هرکه بر سنت وجماعت باشد بنویسد اورا خدای عز وجل بهر روزی ثواب هزار پیغامبر از پیغامبران خدای عز وجل و بنا کند اورا خدای عز وجل بهر روزی شارستان در بهشت و بنویسد اورا بهر قدمی که بر دارد و بنهد ده نیکی وهر که نماز کند در جماعت مسلمانان بهر رکعتی بنویسد اورا خدای تعالی ثواب شهیدی گفتند یا رسول الله مرد کی بداند که او بر سنت وجماعت است گفت چون تن خویش ده خصلت بیابد او سنّی وجمعی است اوّل آنکه دست از جماعت ندارد دوم آنکه اصحاب مرا بد نگوید سوم آنکه بر أهل قبله بشمشیر بیرون نیاید چهارم آنکه قضا وقدر را بدروغ ندارد پنجم آنکه دردین خدای ستهیدگی نکند وششم آنکه اندر ایمان خویش شك نباشد هفتم آنکه هرکه از أهل قبله که بمیرد بر وی نماز کردن روا دارد هشتم انکه هیچ کس را از أهل توحید بگناه کافر نخواند اگر چه گناه کبیره باشد نهم آنکه مسح بر موزه کشیدن دست باز ندارد درسفر وحضر دهم آنکه نماز از پی همه مسلمانان روا دارد اگر نیك باشد و اگر هرکه یکی ازین خصلتها که یاد کردیم دست باز دارد دست از سنت وجماعت باز داشته باشد این ده خصلت که بنیاد سنت وجماعت است اینست بقول راویان معتمد از قول رسول صلی الله علیه وسلم قولاً وفعلاً.

دیگر آنچه أئمهٔ دین و اهل سنة و جماعت بر آنند و پسندیده اند و از سلف بما رسیده است این ده قاعده است که یاد خواهیم کرد هیچ کس را از اهل سنت و جماعت باتو انکار نباشد:

اوّل قاعده آنست که اقرار دهی که هر کسی از بندگان خدای از مرد وزن و از نیك و بد که او بگفت لااله الآالله محمد رسول الله او مؤمن است شاید که زن مؤمنه بدو دهی و ازوی زن خواهی و میراث مؤمنان یابد و مؤمنان از وی میراث یابند واحکام مؤمنان بروی برانند و بر جنازهٔ وی نماز کنند و ویرا در گورستان مؤمنان دفن کنند اکر این قول از دل گفته باشد و بدین باخدای رسد جای وی بهشت است و اگر نه از دل گفته باشد منافق باشد بظاهر احکام مؤمنان بر وی میرانند از بهر قول شهادت را اما اگر بدان نفاق باخدای رسیدجای اودرك اسفل باشدچنانکه خدای‌تعالی‌گفت(**اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِى الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ* النساء: ۱۴۵**) ما را دستوری نیست که از هر که این قول بشنویم و ویرا بتهمتی یا بتعصبی نامؤمن خوانیم چنانکه خدای عز وجل گفت (**وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقٰى اِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً* النساء: ۹۴**) چنان باید که جمله گویندگان لااله الآالله محمدٌ رسول الله را مؤمن گویی ومؤمن خوانی ومؤمن دانی و بگناه کبیره رقم کفرونفاق بریشان نگفتی وشك در ایمان خویش و ایمان ایشان نیاری زیراکه خدای عزوجل گناهکار را مؤمن خواند چنانکه خدای تعالی گفت (**وَتُوبُوٓا اِلَى اللّٰهِ جَمِيعاً اَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ* النور: ۳۱**) ومعلوم باشد عاصی را بتوبه می فرماید و نشاید خدایرا عزوجل خلاف کردن و دران شك و دران رد و نشاید قول مؤمنان و گواهی ایشان رد کردن وایشانرا دروغ زن داشتن زیراکه هر مؤمنی که او از قول گبری یا جهودی یا ترسایی یا از جمله أهل ضلال و کفر و شرك این قول

وشهادت بشنود و بران گواهی دهد که این قول از وی در وجود آمد جمله قضاة اسلام در اسلام آن بیگانه بر این قول حکم کنند پس بهیچ حال نشاید گوینده این قول را نامؤمن خواندن چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید **(أمرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لااله الاّالله محمد رسول الله فاذا قالوها عصموا منی دماءهم واموالهم الاّ بحقّها وحسابهم علی الله)**

قاعدهٔ دوم آنست که همه چیزها را جمع داری در قضا ومشیت ایزد سبحانه وتعالی هم خیر و هم شر و هم نفع و هم ضرر آنچه خیرست بأمر و رضا ومحبت اوست بدان ثواب دهد وآنچه شرّست بنهی اوست بدان عقاب کند برضا و محبت اونیست تا سفه لازم نیاید اما جمله بقضا ومشیت اوست تا قهر وعجز لازم نیاید.

قاعدهٔ سوم آنست که جمله یاران رسول صلی الله علیه وسلم جمع داری در دوستی و نیکو خواستن ونیك گفتن وهیچ کسی را از ایشان بقلیل وکثیر بد نگویی و بد نه اندیشی وروا نداری که کسی دیگر گوید چنانکه حق تعالی گفت **(وَالذینَ جَاؤ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْلَنَا ولِاِخْوَانِنَا الذِینَ سَبَقُونَا بِالاِیمَانِ ولا تَجعَلْ فی قُلُوبنَا غلاًلِلّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا اِنَّكَ رؤف رَحِیم* الحشر: ۱۰)** خدای عز وجل مارا بستود که ایشانرا بد نگوییم و بریشان دعا وثنا گوییم پس نشاید ایشانرا بد گفتن از جملهٔ ایشان ابوبکر صدیق را رضی الله عنه فاضلتر گوییم پس عمر را پس عثمان را پس علی را رضی الله تعالی عنهم اجمعین زیرا که ایشان نشستند بمقام رسول صلی الله علیه وسلم باتفاق جمله یاران و نصرت کردند مر دین را و شریعت را و ایشان بگستراندند بساط اسلام را در آفاق جهان بتوفیق خدای درحق ابوبکر می فرماید **(الاّ تَنْصُروه فقد نصره الله اِذا اَخْرَجَهُ الذینَ کَفَروا ثانی اثنین اِذْ هُمَا فی الغار* توبه: ۵۰)** وعمر را گفت **(یَا ایُّهَا النبی حَسْبُكَ الله وَمَنِ اَتَّبَعَكَ مِن**

الْمُؤمِنِينْ* الانفال : ٦٤) وعثمان را گفت **(امَّنْ هو قَانِتٌ آناءالليل سَاجِداً وَقَائماً* الزمر:۹)** و علی راگفت رضی الله عنهم اجمعین **(اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّه وَرَسُولُهُ والَّذينَ اٰمَنُوا*المائدة:٥٥)** وجمله یاران راگفت **(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ*اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ*الواقعة: ۱۰-۱۱)** وجای دیگر فرماید **(والسَّابِقُونَ الاوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالانْصَارِوالذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاحْسَانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ* التوبة : ۱۰۰)** پس هلم برین جمله اعتقاد باید داشت تا موافق قرآن باشی وسنی وجمعی باشی از قاعدهٔ سوم نیز آنست که مسح بر موزه کشیدن روا داری مقیم را یك شبا روز و مسافر را سه شبا روز از حدث تا وقت حدث.

قاعدهٔ چهارم آنست که جماعتها را وجمعهای مسلمانانرا حق گویی و حق دانی و ازپی همه مسلمانان نماز روا داری چنانکه در خبر آمده است که رسول گفت صلی الله علیه وسلم **(صلّوا خلف كل امام برّ اوفاجرلكم صلٰوتكم و عليهم اثمهم)** و هرکه خلاف این گوید از سنت وجماعت دور باشد و افتراق و جدایی افکندن آورده باشد در بارهٔ اسلام و درسنت وجماعت و از ان قوم باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید **(من فارق الجماعة قدر شبر فقد خَلَعَ ربقة الاسلام من عنقه)** ونیز گفت **(يَداللّه على الجماعة)** یعنی دست خدای تعالی بر أهل سنت و جماعت است.

قاعدهٔ پنجم آنست که همان صفات ستودهٔ ملك را سبحانه وتعالی جمع داری باعتقاد درست چون علم وقدرت وسمع و بصر و حیات وعلو و رفعت و عظمت و کبریا و امثال این چنانکه حق سبحانه وتعالی می گوید **(وله المثل الاعلى)** مفسر گوید یعنی الصفات العلی و باید دانست که چون علم نباشد عالم نباشد و چون قدرت نباشد قادر نباشد و جمله صفات همچنین است آنکه صانعی را شاید

قاعدۀ ششم آنست که اقرار دهی که صانع را سبحانه وتعالی بتوان دید أهل بهشت خدای را عز وجل ببینند به چشم سر بی چون و بیچگونه و و یرا صورت و هیئت ولون و کیفیت نباشد اما ببینند بی چون و بی چگونه **(لَیْسَ کَمِثْلِهِ شیء وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرْ*)** اما ببینند چنانکه حق سبحانه و تعالی می گو ید **(وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ الی رَبِّهَا نَاظِرةٌ* القیامة :٢٢-٢٣)**

قاعدۀ هفتم آنست که اقرار دهی که بندگانرا استطاعت است توانند که فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم أمر مقید است بشرط وجود استطاعت زیرا که تکلیف مالایطاق روا نباشد چنانکه حق سبحانه وتعالی می فرماید **(لَایُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً الاّوُسْعَهَا* البقرة :٢٨٦)** مفسر می گو ید یعنی طاقتها در فرمان خدای تعالی و در دین او لجاج و ستهیدگی نکنی از بعد آنکه حق ترا معلوم شده باشد که همه خللها از ین است.

قاعدۀ هشتم آنست که اقرار دهی که همه کتابهای خدای عز وجل حق است چون قرآن و توریة و انجیل و زبور وصحف ابراهیم همه کلام خدایست عز وجل بگفت نیافرید سخن وی است وسخن وی از وی جدا نیست و مخلوق نیست ومحدث نیست بگفت بقدرت نه بآلت وجارحت گفتنی و یرا از گفتنی بازندارد چنانکه شنیدنی ازشنیدنی بازندارد ودیدنی ازدیدنی بازندارد اما خدای راعز وجل کلام ثابت است چنانکه گفت**(یُرِیدُونَ اَنْ یُبَدِّلُوا کَلَامَ اللّٰهِ)**ونیز گفت **(وکلّم اللّٰه موسی تکلیماً)** ونیز گفت **(فَاَجِرْهُ حَتّٰی یسمع کلام اللّٰه)**

قاعدۀ نهم آنست که اقرار دهی که آمرزش گناه کبیره از خدای عز وجل بی تو به روا باشد مؤمنانرا و سنیانرا چون خواهد و هر گناهکاری از مؤمنان که با خدای عز وجل رسد و تو به نکرده باشد کار وی در مشیت خدای عز وجل باشد اگر خواهد و یرا بیامرزد بفضل وکرم خود واگر خواهد بشفیعی بخشد واگر خواهد بقدر گناه و یرا عذاب کند پس به بهشت آرد چنانکه

گفت **(اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهٖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَآءُ ...* الآية. النساء: ٤٨)** و روا نباشد که خدای تعالی موحدانرا عذاب جاوید کند و هر موحد که از دنیا بیرون شود و و یرا در خاك نهند و یرا سؤال کنند اگر جواب بصواب دهد گور وی مرغزاری باشد از مرغزارهای بهشت اگر جواب نه بصواب دهد روا باشد که و یرا عذاب کنند بمقدار گناه و نیز اقرار دهی که حساب و ترازو و نامه خواندن و صراط و بهشت و دوزخ همه هست و حق است بی شك چنانکه در قرآن و اخبار آمده است.

قاعدهٔ دهم آنست که متشابهات که در قرآن‌است واخبار بدان اقراردهی که چنانست و هر چه از آن محتمل تأویل و تفسیر است و مفسران آنرا تأویل و تفسیر کرده اند و علمای حق آنرا بیان فرموده اند ومعنیء آن گفته اند از قول ایشان نگذری و بر قول ایشان نیفزایی و هر چه آنرا فرو گذاشته‌اند دران هیچ سخن نگویی بعقل و فهم خویش تا در شبهه و تعطیل نیوفتی و در جمله اقرار دهی که همه قول خدایست عز وجل وحق‌است و چنانست که او گفت نه بظاهر و نه بباطن یك حرف را منکر نباشی زیرا که یك حرف را منکر بودن انکار است از جمله و هر چند در آیات متشابهه کم‌آویزی بهتر باشد زیراکه حق سبحانه و تعالی می‌گوید **(فَاَمَّا الذينَ فِى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأوِيلَهُ اِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّآ اُولُوا الالبَابِ* آل عمران :٧)** خدای عز وجل نشانهٔ راسخان علم آن نهاد که ایشان بمتشابهات قرآن اقرار دهند و تأویل و تفسیر نجویند و راه سلامت اینست زیراکه نادانی باخدا حواله کنی به از انکه درتشبیه گویی و درفتنه افتی اگر کسی گوید که چه گویی درین آیتها که خدای عز وجل می فرماید **(خلقت بیدی * ص: ۷۵)**، **(وجاء ربك * الفجر: ۲۲)**، **(الرحمن علی العرش استوی * طه: ۵)**، **(و ان من شئ الاّ یسبّح**

بحمده * الاسراء: ٤٤)، (ولله یسجد من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً * الرعد: ١٥) و در اخبار آنچه مانند اینست گویم چنان است که خدای عز و جل گفت و رسول صلی اللّه علیه و سلم گفت و عبد اللّه ابن عباس رضی اللّه عنه گفت و اگر گوید که تو بوجهٍ تشبیه می‌گویی گویم من بدانچه خدای عز و جل گفت و بدانچه رسول او گفت اقرار دارم که چنانست که ایشان گفتند تشبیه نباشد اما اگر تو گویی که نه چنین است تشبیه تو می گویی نه من من از همه تشبیهات بیزارم من بدانچه خدای گفت و رسول او گفت صلی اللّه علیه و سلم اقرار دارم که بر آن نه افزایم و ازان نه کاهم من خود را از تشبیه رستم اما تو می گویی که نه چنین است و نه شاید که تو چنین گویی در تشبیه تو آویخته باشی نه من و تأویل تو می نهی و بگفت ایشان اقرار نمی دهی تشبیه تو می نهی از اقرار تشبیه نیاید اقرار بقول خدای عز و جل و بقول رسول صلی اللّه علیه و سلم ایمانست و انکار ازان کفرست پس چون من بر سر اقرار باشم و تو بر سر تأویل و تشبیه ترا بر من چه شفاعت رسد هر که عاقل و خردمند باشد داند که راه راست و اعتقاد پاک راه رسول است صلی اللّه علیه و سلم و آن یاران او رضوان اللّه علیهم اجمعین و آن اینست که گفته آمد و باللّه التوفیق.

باب سوم

اندربیان کردن توبه وروش تائبان ومحققان

شیخ الاسلام قدوة الابدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق المجتهد فی سبیل‌الله الحاکم العدل فی بلاد الله ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه فرماید که توبه کاریست که هرکه عاقل است ازهرنوع مردم که هست چه ازمسلمان وچه ازجهود وچه ترسا وچه مشرك وچه بت پرست

هیچ کس نیست که نه اورا بتوبه حاجت است زیراکه در هر کیشی و در هر راهی که هست هیچ کس نباشد که نه اورا دران راه و دران طریق خللها باشد اورا ازان خبر نباشد هر که کاری می کند چون خلل آن بدید توبه بروی واجب آمد اکر توبه نکند بر خود ستم کرده باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید (**یَآ اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لاَیَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ* الحجرات : ۱۱**) تا آنجا که می گوید (**وَمَنْ لَمْ یَتُبْ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ* الحجرات : ۱۱**) خلق را بدین دو قسم در آورد یا ظالم آمد یا تائب و هر که نا تائب است ظالم است سر همه رشتها ازینجا کشاده گشت و خلقان خودرا در ظلم و فتنه افکندند که حق سبحانه و تعالی باما تجارتی و بیعی درپیوست و ما دران بیع نه درست و نه راست آمدیم و عهد وفای آن بجای نیاوردیم تا سررشته از دست آدمی بچه بیرون شد و اغلب خلق ظالم بماندند چنانکه حق سبحانه و تعالی میگوید (**اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالْقُرْاٰنِ وَمَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُمْ بِهٖ وَذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ* اَلتَّآئِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّآئِحُونَ* التوبة : ۱۱۱-۱۱۲**) این همه در بیان آن کسانی است که ایشان بدانستند که ما در بیع درست نیامدیم و عهد وفابشکستیم و ندامت آوردند هر که درین بیع و درین عهد درست آمد انگاه وی از تائبان است واین آیت که (**التائبون العابدون**) در حق وی درست آمد و هر که درین بیع و درین عهد درست نیامد و توبه نکرد (**ومن لم یتب فاولئك هم الظالمون* الحجرات : ۱۱**) خطاب وی آمد و توبه کاری است که آنرا بهیچ چیز حاجت نیست وهمه خلق را بتوبه حاجت است بهترین همه خلق أنبیا ورسل بودند از جملهٔ ایشان یکی یحیی بود که درحق وی میگوید (**وسیداً وحصوراً**)و دیکرهمه آنند که

استغفار بر ایشان واجب آمده است پس چون سرور و سالارهمه خلق أنبیا و رسل بودند و ایشانرا بتوبه حاجت بود کرا زهره و یارای آن باشد که او گوید مرا بتوبه حاجت نیست مهتر صلوات الله علیه می فرماید (**انه لیغان علی قلبی حتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة**) و در خبر دیگر آمده است (**انی لأستغفر الله فی کل یوم مائة مرة**) و آدم صلوات الله علیه میگوید (**رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْلَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ* الاعراف :٢٣**) و موسی صلوات اللّه علیه می گوید (**اِنّی تُبْتُ اِلَيْكَ وَاَنَا اَوَّل الْمُؤْمِنِينَ* الاعراف :١٤٣**) و در حق سید اولین و آخرین میفرماید (**لِيَغْفِرَلَكَ اللهُ مَاتَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيمًا* الفتح :٢**) و فرزندان یعقوب را می گوید (**يَآ اَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ اِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ* يوسف :٩٧**) و در حق جمله مؤمنان میگوید (**يَآ اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا تُوبُوٓا اِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحًا* التحريم :٨**) ومقام تائبان از جمله مقامات فاضلتر و بلند تراست و تائب حقیقی از همه خلق بنزدیك خدای عز وجل عزیز تر و گرا می تراست و دوستراست و درشان ایشان می آید (**اِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ* البقرة :٢٢٢**) وتوبه در جمله مؤمنان فرض است چنانکه می گوید (**وَتُوبُوٓا اِلَى اللهِ جَمِيعاً اَيُّها الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* النور :٣١**) وهمه فلاحها و نجاتها در توبه است و بهر فرضی که هست هر یکی را وقتی است معلوم چون نماز و روزه و وضو و اغتسال و زکوة وحج وامثال این همه بوقتی و چیزی مقید است تا آن وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نَفَسی که بر زنی توبه و استغفار بر تو واجب گردد بظاهر و بباطن مهتر صلوات الله علیه فرمود (**يَا اَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا الى الله و اسْتَغْفِرُوه فانّی اَتُوبُ الى الله فی اليوم مائة مرّةٍ**) ومهتر صلوات الله علیه ازان گفت من هر روزی صد بار توبه میکنم زیرا که

هیچ نفسی از آدمی برنیاید که نه آلایشی دارد خاصة از راغب دنیا زیراکه راغب دنیا دنیا را دوست دارد و هرکه دنیا دوست دارد بر سرهمه معصیتها باشد که سید میگوید علیه الصلوة والتحیة **(حب الدنیا رأس کل خطیئة)** وحقیقت بدانکه هر شبا روزی بیست و چهار ساعتست و در هر ساعتی آدمی هزار نفس برزند در هر شبا روزی بیست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها در رغبت دنیا و دوست داشت وی برزند همه معصیت باشد بیست وچهار هزار معصیت هر روزی از دیوان او بر آید که وی آن معصیت نداند و ازان غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگر که آیا استغفار می باید کرد یانی چون مرد تائب گردد و آنچه شرط تو به بود بجای آرد و از حلاوت تو به خبر آید این همه انفاس وی طاعت گردد اکنون این بضاعت اگر باین رنج می ارزد که شرط تو به است بجای آری بشنوکه شرط تو به چیست شرط تو به سه چیز است پشیمانی است بدل و عذر خواستن است بز بان و بتن باز ایستادن است از گناه اصل تو به در حقیقت این سه چیز است پس این را شاخها است هر که دست بشاخهای این زند و باخلاص و راستی این بجای آرد این مقام که یاد کرده آمد اورا حاصل آید و او ولی گردد از أولیای خدای عز وجل و صدیقی از صدیقان و أبدالی از أبدالان زیراکه کلید همه چیزها تو به است و سر همه دوستها تو به است چنانکه خبر برآن ناطقست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(ما من شيء احب الی الله من شاب تائب)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هیچ چیز نیست دوستر بخدای تعالی از جوان تائب که پای بر هوای خویش نهد و گام خویش را در زیر گام آرد و رضای خدای تعالی بر هوای خود اختیار کند اینست نیکو سعادت و نیکو بختی که و یرا بر آمد و اینست عزیز خلقی که او گردید هم

بنزدیك خدای تعالی و هم بنزدیك جمله اجناس خلق و فرشتگان در آسمان و مرغان در هوا و ماهیان در دریا و سباع در دشت و صحرا و نخجیر در نشیب و بالا همه اورا دوست دارند و همه بدو تقرب و نزدیکی جویند و هر چه او خواهد خدای تعالی آن کند.

حکایت آورده اند که فضیل بن عیاض[1] رحمة الله علیه توبه کرد از راه زدن و مالها باخداوندان می داد جهودی بماند و هیچ چیزی دیگر نماند که بوی دادی جهود را گفت مرا بحل کن که هیچ چیزی نمانده است که ترا خشنود کنم جهود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندهی ترا بحل نکم فضیل گفت اگر من چیزی داشتمی باتو این سخن نگفتمی جهود گفت دست در زیر این جامه کن زیر این جامه کیسهٔ زر است بر دار و بمن ده تا سوگندم راست شود وترا بحل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد و مشتی زر بیرون آورد و بوی داد جهود گفت اسلام عرضه کن که من در تورية خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه وسلم توبه کند براستی و اخلاص خاك دردست وی زر گردد من خواستم تا بدانم که تو درین که میگویی راست هستی یانی درین زیر جامه هیچ زر نبود بدانستمی که دین محمد علیه السلام حقست وتوبهٔ تو حقست و بر دست وی مسلمان شد وچنین بسیار بوده است و هست و ازین چند واقعات تائبانرا درپیش ما رفته است و بوده و مارا معلوم است و توبه نه چنین بضاعتی است که هر کسی قدر آن بداند و توبه نجات مردانست و حیات دل وپرورش جانست وپل آخرتست و سرور مؤمن است وشفای درد گناهان است و مرهم ریش دردمندان و حبل افتادگانست و دلیل گم شدگانست و مفتاح سمع مستمعانست و صدق نطق ناطقانست و قدم استقامت مستقیمانست و نور بصیرت روندگانست و استراحت خوف خائفانست و مبشر امید راجیانست چنانکه حق سبحانه وتعالی در کتاب

---

(۱) فضیل بن عیاض توفی سنة ۱۸۷ هـ. [۸۰۳ م.] فی مكة المكرمة زادها اللّٰه شرفا و كرما

عزیز خود می فرماید (**الذینَ آمَنُوا و کَانُوا یَتَّقُون**) آنکسانی که بما ایمان آوردند و هر چه نه کار ما بود و نه رضای ما بود از ان پرهیز کردند و باما گردیدند یعنی توبه کردند (**لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَةِ لاَ تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ الله ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمْ* یونس : ٦٤**) اکنون با سر سخن آییم که شرط توبه چیست و تائب را چون باید زیست و زندگانی چون باید کرد تا مقام توبه درست آید و بدین مقامها برسد که گفته آمده است و آن بگویها بیاید انشاء الله تعالی.

فصل توبه گفته آید و زیستن تائب شرط آنست که اوّل باری فرمان خدای تعالی نگاه دارد و توبه چنان باید کرد که خدای عزوجل فرمود در کتاب عزیز خود (**یا ایُّهَا الذِین آمَنُوا تُوبوا الی الله توبةً نَصُوحا* التحریم :٨**) گفت آنکه بما ایمان آورده اند و مرا بخدای پسندیده اند یعنی باما گرویده توبه کنید چون توبهٔ نصوحا و درین توبهٔ نصوحا چند قول گفته اند اما در تفسیر استاد امام ابو بکر سوربانی رحمة الله علیه دیدم که او گفته بود که این نصوحا مردی بود که از راه زدن توبه کرد و هر چه مال بود که باخصمان می بایست داد باز داد و هر خصمی که می خشنود توانست کرد خشنود کرد تا چنان شد که ویرا ازمتاع دنیاوی چیزی نماند یکی بیامد که ترا چیزی بمن می باید داد میزری بر میان داشت ازمیان باز کرد و بوی داد کوی آب بود دران کوی آب نشست خدای عزوجل ما را گفت توبه چنین کنید که نصوحا کرد و هر خصمی که می خشنود توانید کرد خشنود کنید باقی که بماند من از خزانهٔ خود خشنود کنم اوّل باری بباید دانست که در هر مقام جداگانه توبه باید کرد عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن توبه باید کرد وقرّا را ازپنداشت توبه باید کرد و عالم را از حسد توبه باید کرد و مستقیم را از خویشتن دیدن توبه باید کرد و ازین بسیار است اما هیچ توبه آسان تر از

توبهٔ مفسدان نیست که از فساد ظاهر توبه کنند و زبان و چشم و گوش و دیگر اعضارا نگاه دارند اما اگر کسی میخواهد که اورا مقام تائبان و محققان باشد اورا معاملهٔ تائبان بر دست باید گرفت و تائب را چنان باید بود که یك نفس از آن خویش ضایع نگذارد و قبلهٔ دل خویش کردار بدخویش کند می نگرد که چه کرده ام گفتار و کردار من چه بوده است بچشم انصاف دران نگرد و حکم کند که هر بندهٔ که باخداوند خویش چنین کند مکافات وی چه باشد عذاب و عقوبت وی چون باشد همچنین سیاست ملك و بیم قطیعت و عذاب دوزخ قبلهٔ دل خویش کند تا آتش ندامت در دل وی بالا گیرد دل بسوختن آید و چشم بگریستن آید وزبان بنالیدن آید وتن فرا گداختن آید چون چنین گردد چشم نگاه دارد از نادیدنی وگوش نگاه دارد از ناشنیدنی و زبان نگاه دارد از ناگفتنی قرین بدرا بدرود کند بپای نرود جایی که نباید رفت بدست نگیرد چیزی که نباید گرفت هفت اندام خود دربند بندگی کند و هر خصم که می خشنود تواند کرد خشنود کند و برگذشته حسرت و ندامت خورد و خوف تمام بر دل نهد که آیا این خطاهای من و جفاهای من از من در گذارند یا نه آیاکه بامن چه خواهند کرد بیامرزند یا عذاب کنند نَفَسی در بیم و نَفَسی در امید می گذارد شب و روز بکار خدای مشغول گردد طعام خوردن بَدْرُود کند بروز و بهمه اوقات زبان بذکر خدای تعالی تر دارد خاصةً بامداد وشبانگاه که آنرا خاصیتی است چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید **(فَاصْبِرْ على ما يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا* طه :۱۳۰)** و نیز می فرماید **(يُسَبِّحُ له فِيهَا بِالْغُدُوِّ والآصال* النور: ۳۶)** و نیز می گوید **(فَسَبِّحْ وَأَطرافَ النَّهارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى* طه :۱۳۰)** نیك جهد باید کرد تا تن را از آنچه خوی کرده است باز پس آری و از درگاه شیطان با درگاه رحمان آری نه بینی که حق سبحانه و تعالی رسول

را صلی الله علیه وسلم بدین فرمود چنانکه گفت **(قم اللیل الاّ قلیلا نصفه او انقص منه قلیلاً اَوْ زد عَلَیْهِ و رتلِ الْقُرْآن ترتیلاً)** وجای دیگر گفت **(وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَكَ)** چون رسول را صلی الله علیه وسلم به بیداریٔ شب و نماز فضائل فرمود وقتی و حالتی نخواهد بود از آن وی و از آن صحابهٔ وی فاضلتر و مقام نخواهد بود از مقام محمود شریفتر چون آن مقام را بهای این کرد که شب و روز بذکر ما مشغول باش و سیرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن یاران وی این بود کسی که بر بدل این کند نه برسیرت و راه ایشان باشد دیگرچنان بایدکه فضائل گزار فریضه ناسی نباشی بسیار وقت باشد که کسی گوید من برخیزم و نماز شب کنم آنگه چون صبح بر آید فرا خواب شود تا وضوء وی شکسته گردد آنگاه بر خیزد و نماز فریضه فرا کردن گیرد آن از وسواس دیو باشد واین در روزگار پیشین بودکه ما نو بکار در آمده بودیم که ابلیس علیه اللعنة به نماز فضائل فریضهٔ تائبانرادر تقصیر می افکند اما درین روزگار چنان شده است که بآخ و واخ فریضه و فضایل از میان بر داشتند مکنید ای مردمان گوش باحوال خویش دارید که ابلیس علیه اللعنة بیشتر خلق را از راه ببرد تایب را چنان باید که در هر وقتی نمازی وضوی تازه کند تا دیو از وی رمیده گردد و در عبادت سبکتر باشد و بقول پیغامبر صلی الله علیه وسلم کار کرده باشد که **(من جدّد وضوئه جدّد الله له المغفرة)** و چنان بایدکه نماز جماعت هیچ نگذارد و در جمعه هیچ تقصیر نکند اگرچه دو فرسنگ بباید رفت و مسکن وی در اغلب احوال مسجد باید که باشد و چون بنشیند روی بقبله نشیند اگر حقی ندارد در گردن یا مادر یا پدر یا فرزند یا زن دارد که حق ایشان در گردن وی نباشد درمسجد می باید بود تا بامداد چنانکه آفتاب بر آید آنگاه بر خیزد و دوازده رکعت نماز کند نماز ابراران اگر فریضه

ازوی فوت شده باشد بر نیت قضا گذارد پس آنگاه بکسب حلال مشغول شود اگر توکل ندارد و اگر برنصیب غیری کند این کسب بهتر باشد و اگر دنیا دارد خرج کند بریشان و از حق باز ندارد و اگر دنیا ندارد کسب حلال است اما باید که بحجت کند چنانکه حق سبحانه و تعالی ازوی بپرسد که چرا کردی و چه کردی جواب تواند داد و بکسب دنیا جمع نکند و آنچه جمع کرده است درکار خدای تعالی تفرقه کند ودل متفرق را جمع کند و سخاوت پیشه گیرد و بُخل دور کند و چون وقت نماز اندر آید باول وقت برخیزد وساز نماز کند چنانکه خدای عزوجل فرموده (**حَافِظُوا علی الصَّلوَاتِ وَالصَّلوة الْوُسْطَی* البقرة :٢٣٨**) باول وقت نماز بمسجد آید و نماز گذشته قضا می کند تا جماعت فراهم آیند چون نماز جماعت بکند اگر چیزی اورا درپیش نیاید هم درمسجد می باشد و ذکر خدای تعالی می گو ید و یا علم نداند بنزد یك عالمی نشیند وعلم سمع کند ومی آموزد و بیشتر نشست و خاست با علما دارد و چون این بگذارد اگر فرضی پیش وی آید که و یرا از مسجد بیرون باید آمد و اگر نه بیرون نیاید زیرا که مسجد بهترین جایهاست و بازار بدترین جایهاست چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت (**خیر البقاع فی الدنیا المساجد و شر البقاع الاسواق**) تائب نباید که بی عذری از بهترین جایها به بد ترین جایها رود اما اگر عذری باشد بر نصیب ایشان فرا رود انشاء الله که خیر باشد و زیان ندارد اما اگر یك مسأله ازعلم که بروی فریضه است فرا آموزد اورا فاضلتر و بهتر از کسبهای همه دنیا که بکند و همه زر وسیم دنیا که بدست آرد و در راه خدای تعالی نفقه کند تائب را ونا تائب را هیچ چیز بهتر ازعلم آموختن نیست و همه کار ها بعلم راست آید بی علم هیچ کار نتوان کرد چنانکه رسول را صلی الله علیه وسلم پرسیدند که (ای الاعمال افضل) تاسه بار این می پرسیدند جواب می داد بهر باری که (**العلم**) گفتند یا رسول الله ما

از کار می پرسیم و تو از علم جواب می دهی گفت زیراکه هیچ کار بی علم راست نیاید و هیچ قیمت نداشته باشد پس چنان باید که تایب اول در بنیاد رنج برد تا رنج وی ضایع نگردد پس بعلم مشغول باید بود و اصل علم و عبادت بادو چیز گردد با دل فارغ از غیر و شکم گرسنه و عبادت باخلاص هم با این هردو گردد و هر کرا بخلق طمع باشد هرگز از وی کار باخلاص نیاید و هر کرا شکم سیر باشد و کار دنیا ببرد هرگز هوای وی مقهور نباشد و اورا بر درگاه خدای عز وجل آبرو یی نباشد ومرد را هوا آنگاه مقهور گردد که از جملهٔ مباحات دنیا چنان اجتناب کند که دیگر مردمان از حرام کنند و هر چه باراحت نفس گردد از ان دور شود وکار بد و جای بد و یار بد بَدْرُودْ کند و اندیشهٔ بد و غلّ و غش و بغض و حسد و حرص و کینه و عجب و بخل از دل بیرون کند و هر کاریرا اصلی است بنیادی واصل و بنیاد این کار باچهار چیز گردد اول امل کوتاه کردن دیگر بوعدهٔ خدای تعالی ایمن بودن وسه دیگر قسمت قسام راست دیدن و چهارم شکم از حرام نگاه داشتن و هر که این چهار چیز نگاه دارد و بجای آرد همه مجاهدتها بجای آورده باشد و تن در بند وی آمده چنانکه خواهد نفس را در کار تواند کشید تن تایب همچون اسب نَوْزَیْنْ است اکر رائض اورا برزین و لگام راست کند چنانکه می باید روز حرب در حربگاه خطا نکند هم نظارهٔ میدانرا شاید وهم غنیمت را شاید و هم هزیمت را شاید و اگر اسب ریاضت نیافته باشد و لگام و زین ندیده باشد سرکشی کند آنجا که بکار باید آمد هم در خون خویش و هم در خون جملهٔ سپاه شود چنانکه اسب فرعونِ ملعون کرد و مرد که مرد شود بریاضت مرد شود و ریاضت قهر هوا باشد وحق تعالی مارا بقهر هوا فرمود آنجا که گفت **(وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمأوَی* النازعات: ٤١)** مثل تن هوا پرست چون مثل سگ است چنانکه حق تعالی گفت **(وَاتَّبع هَوٰیهُ فمثله**

کمثلِ الْکَلْب* الاعراف :١٧٦) تا آنجا که گفت **(لعلکم تتفکرون)** ورسول صلی الله علیه وسلم گفت **(الناس عالمٌ و متعلمٌ و سائر الناس هَمَجٌ لاخیر فیه)** گفت مردم عالم است یا متعلم و هرچه نه این هر دو است خرمگس است اکنون رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که رنج تعلیم نکشد همچون خرمگس است و خدای عز وجلّ آنرا گفت که علم آموز او بعلم کار نکرد وکار بهوا کرد **(فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ* الاعراف :١٧٦)** پس خردمند و عاقل آنست که در اندیشد تاچه می باید کرد تا ازین هر دو بیرون بود ودرین خطاب مشترك نبود آنرا که علم نداند بباید آموخت و رنج آن بباید کشید تا از آنچه رسول صلی الله علیه وسلم گفت که **(سائر الناس همج)** بیرون آمده باشی و آنکه علم داند بعلم کار باید کرد و متابع هوا نباید بود تا از ان قوم نباشی که گفت **(واتبع هواه فمثله کمثل الکلب)** تن هواخواه بتر ازسگ است و مجاهدت و ریاضت کم از سگوان نیست چون سگوانی سگ پلید را ریاضت دهد روزئ چند سگ أمیرش خوانند و روز شکار و تماشا بی او نروند و أمیر درشکارگاه همه بسوی او نگرد تا او چه می کند و چون می دود و کُشتهٔ اورا بزنده بر دارند و خطای اورا بصواب بر دارند اگر صید را در نیابد عذر اورا باز خواهند و اگر صید را بیابد و بگیرد نواخت سلطان یابد و سگوانرا خلعت بر سری و تا زنده باشد خاصگان خود را فرا خدمت ایشان کند پس سگی که چند روز ریاضت یافت و ازعلم چندان بدانست چون فراوی گویی برَوْ برَوَدْ و چون گویی باز آی باز آید و داند که صید چون می باید گرفت چون سگی که پلید ترین سباع بود بدین قدر علم چندین مرتبت یافت از نواخت سلطان و جُلّ دیبا و قلادهٔ زرین در نماند مؤمن موحدی که عزیز ترین همه خلق است توبه کند و هوای خویش قهر کند و مجاهدت علم و عبادت بکشد کَیْ روا باشد که حق سبحانه و تعالی

اورا از دریای لطف و کرم خویش بی بهره گذارد تایب که مستحق غفرانست و بر گزیدهٔ رحمن است و دل وی نظارگاه خداوند جهانست او علم آموزد و ریاضت کشد و هوای خویش در باقی کند و رضای حق اختیار کند خلعت وی کم ازان سگوان نباشد و نه رحمت و فضل و کرم خداوند دو جهان ازان أمیر لئیم کم باشد چنانکه خدای عز و جل وعده می کند **(وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّاٰتِ* الشوری :۲۵)** وجای دیگر می گوید **(اِلَّا مَنْ تَابَ وَاٰمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَاُولٰٓئِكَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّاٰتِهِمْ حَسَنَاتٍ* الفرقان :۷۰)** این وعدهٔ نیکو که خدای عز وجل تایبانرا کرده است وما چنین در کار توبه و کار خدای عز وجل کاهل نه علامت سعادت باشد هر که او توبه کند و آنچه شرط توبه بود بجای آرد واین سیرت که یاد کردیم بر دست گیرد بر هر زمین که بگذرد آن زمین بر دیگر زمینها فخر کند وهر جای که بنشیند آن جای بر دیگر جایها فخر کند و اگر تایبی برجویی یا بر رودی یا بر دریایی بگذرد و از سر اخلاص و توبه و صفاوت و صدق دل بگوید بسم الله الرحمن الرحیم آن آبها تا قیامت جمله اورا تسبیح و تهلیل می کنند و از خدای عز وجل ایشانرا آمرزش میخواهند وآفتاب وماه و ستارگان که بر وی می تابند اورا آمرزش میخواهند و حق تعالی اورا در دل خلق شیرین کند و فرشتگان آسمان و یرا آمرزش میخواهند و بدِلِ خاصگان دوست گرداندش و اگر دست فراخاک کند زر گردد. و بدر مرگ بشارت یابد و گور او روضه بود و در قیامت سفید روی بر خیزد و بر صراط جواز دهند و باوی حساب بلطف کنند و در بهشت درجهٔ اعلی یابد و توبه نه آن گوهریست که هر کسی بدست تواند آورد و درّیتیم است هر کسی قیمت آن نداند صد هزار گناهکار جافی خاطی را بیامرزند و مؤمن مخلص را جان برگیرند که یکی را توبه کرامت نکنند مپندار که توبه چنین خرد کاریست و یاسُبُك بضاعتیست

صد هزار خلق را بدر ایمان درآرند که یکی را بدر توبه در نیارند و نور توبه بریشان نتابد و این کار هر کسی نیست و این آفتاب در صحرای هر سینه نتابد آنرا دهد که خواهد و آنرا خواهد که شایسته داند و آنکس که شایسته است کسی را بروی چرای نرسد هر که این سعادت نیافت و این نور توبه بروی نتافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد که (**وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**) اکر کسی بدین مقام نرسد نومید نباید بود توبه را وتایبانرا دوست باید داشت و نشست و خاست با ایشان باید داشت تا موافق قول خدای باشد که خدای تعالی فرمود (**اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ* البقرة :۲۲۲**) قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (**رأس کل طاعة الحب فی الله و حب أولیاء الله**) تائب را و جمله مؤمنانرا نیکوخواه باید بود و ایشانرا دعا باید کرد از بهر آنراکه رسول صلی الله علیه وسلم میگوید (**من استغفر للمؤمنین و المؤمنات فی کل یوم خمساً وعشرین مرّة اذهب الله من قلبه الغل والحسد و کتبه ذلك الیوم من الأبدال وکتب اللّه له حسنة بکل مؤمن ومؤمنة ولم یبق یوم القیامة مؤمن ولا مؤمنة الاّ قال یا رب انه کان یستغفر لنا فاغفرله**) فارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که هر مؤمنی که هر روز بیست وپنج بار بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات خدای عز وجل غل و غش وحسد از دل او ببرد وآنروز اورا از جملۀ ابدالان نویسد و بعدد هر مؤمنی و مؤمنۀ نیکی در دیوان وی نویسد و روز قیامت هیچ کسی نباشد از مؤمنین و مؤمنات که نمی گویند بار خدایا او در دنیا مارا آمرزش میخواست از تو امروز ما اورا آمرزش میخواهیم خداوندا اورا بیامرز و برو رحمت کن ونیز رسول می فرماید علیه الصلوة والتحیة (**نم طاهراً ان مت مت شهیدا و وقّر الصغیر والکبیر**) می فرماید پاك خسب از گناه و از خصم چنین خفتی اگر میری شهید باشی و نیکو دار مؤمنانرا چه بزرگ را

وچه خورد را زیرا که تو ندانی که سعادت در کدام بسته است هر که بر توبه بگور شود همچنان بود که از مادر زاده بود چنانکه مهتر صلی الله علیه وسلم فرمود که **(التائب من الذنب کمن لا ذنب له)** چون در میان مصلحان و تایبان باشی اگر هیچ خیر نباشد آخر ندامتی در تو پیدا آید خویش را ملامت کنی و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه میگوید **(الندامة توبة والاستغفار زیادة)** هر که در میان قوم باشد هم ازیشان بود چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید **(من کَثّر سواد قوم فهو منهم)** و هرگز نباشد که نه رحمت خدای تعالی بر حلقهٔ تایبان و اهل صلاح و مجلس علم بر سر ایشان می گردد و بهرهٔ آن بدیشان می رسد و چون آن نسیم بدیشان می رسد ایشان بر کارها تأسف میخورند و در کار آن جهان راغب میشوند واز کار دنیا دل ایشان سرد میشود ورسول صلی الله علیه وسلم می فرماید **(من اسف علی دنیاً فاتته اقترب من النار مسیرة مائة ألف سنة ومن اسف علی آخرة فاتته اقترب من الجنة مسیرة مائة ألف سنة)** پارسی خبر چنین باشد هر که از دنیائی چیزی ازوی فوت میشود واو بران تأسف خورد که افسوس که از من درگذشت صدهزار ساله راه بدوزخ نزدیکتر شود وهر که چیزی از کار آخرت ودین او فوت شود و آنکس بران حسرت خورد که دریغ که این چنین چیزی از من درگذشت صد هزار ساله راه به بهشت نزدیکتر شود. بی معنئی نباید کرد و عقل کار باید بست و انصاف بباید داد که باخدای عز وجل مکر و خداع راست نیاید هزار مجلس علم از ما فوت شود و هزار کار خیر از ما در گذرد چند فضول وغیبت بزبان گوییم و بگوش بشنویم و بر یکی تأسف نخوریم و ندامت نیاریم و اگر یك گردهٔ نان از ما بدرویش رسد یا درم سیم سیاه بزیان آید و اگر بادی سختر فرا جهد که پنج میوه از درخت ما فرو افکند یا آبی از کشت ما در گذرد چندان حسرت و ندامت خوریم که ما تم آن چند روز بردارد با چنین راه و

چنین سیرت که گوییم ما أهل صلاحیم و از جائی می آییم راست بدان ماند که دنیا معبود ما گردید بدرستی این خبر فراشنو تا بحقیقت بدانی که بر چه جملتست روی دل از قبلهٔ دنیا باخدای گردانی مَرَّ النبی صلی الله علیه وسلم علی اعرابی و هو یقول اللهم ارزقنی فقال **(یا اعرابی أتسأل من رزقه الذی قدر لك)** قال نعم قال النبی صلی الله علیه وسلم **(من سأل الله رزق الذی قدر له فقد اتهم ربّه ومن اتهم ربه فقد کفر)** وقال **(سل من عطائه)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم بر اعرابی بگذشت و وی از خدای روزی میخواست رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا اعرابی روزی میخواهی از خدای تعالی که ترا تقدیر کرده است گفت آری گفت هر که از خدای روزی خواهد که آن و یرا تقدیر کرده است بدرستی که او خدایرا متهم داشت و هرکه خدایرا متهم داشت بی شك کافر گشت گفت یا اعرابی از خدای تعالی که خواهی عطای وی خواه اما ما کار آسان گرفته ایم ودر نه اندیشیم که چه می گوییم اسب غفلت و سفاهت را عنان فراسر گذاشته ایم مارا این همه از قرین بد می افتد اگر کسی بر خیزد و بخدمت عوانی شود چند کس بروی ثنا گویند که نیکو کردی که چنین توانی زیست آخر ترا و فرزندان ترا در پهلوی وی معیشت و فراخ دستی بود و اگر کسی از درگاه ایشان با حضرت حق سبحانه و تعالی گردد و توبه کند هزار دیو و دیو مردم بینی که از جای بجهند که ای سلیم دل این چه بود که کردی خویشتن را در محنت افکندی هم آنجا می بایست بود که فردا درمانی و اگر پای تو در سنگ آید هزار شماتت بر تو بکنند خود هیچ در نه اندیشی که مارا خدایست دارنده روزی دهندهٔ همه خلق است و ورای این روز که ما درو ییم روزی دیگر است وهمه دوست و دشمن آنجا حاضر خواهند بود و خجلت آن خجلت و نواخت آن نواخت و حرمت آن حرمت است که آنجا خواهند بود امروز

چنانچه هست فراگذرد آخر ساعتی بنشینی و برین عمر گذشتهٔ خود و بر خجالت آن روز که این جمله بر باید خواند از بیم خدای عز وجل واز تشویر حساب یك قطره آب که از چشمت بیرون آید اورا به از دنیا و هرچه در دنیاست چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (**من بکت عیناه من مخافة الله حرّم الله علیه النار وادخله الجنة وله فی الجنة جنتان**) ثم قرأ هذه الایة (**وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ جَنَّتَانِ**) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هر که چشم او تر شود از بیم خدای عز وجل خدای تعالی آتش دوزخ بروی حرام کند و اورا در بهشت عدن فرود آرد و ویرا در بهشت دو بوستان باشد که هر یکی بهتر از دنیاست پس این آیت برخواند که (**ولمن خاف مقام ربه جنتان**) قال النبی صلی الله علیه وسلم (**ان الله ناجی موسی علیه السلام مائةالف واربعین کلمة فلماسمع موسی کلام الآدمیّین مقتهم فکان فیما ناجاه الله انه قال له لم یتصنع المتصنّعون بمثل الزهد فی الدنیا و لم یتقرّب المتقرّبون بمثل الورع عما حرمت علیهم ولم یتعبد المتعبّدون بمثل البکاء من خشیتی فقال الهی ما اَعْدَدْتَ لهم قال امّا الزاهدون فابیح لهم الجنة فینزلون منها حیث یشاؤن اما الورعون فانی استحییت ان اُحاسبَهُمْ ادخلتهم الجنة بغیر حساب فاما البکاؤن فلهم الرفیق الاعلی لایشارکون فیه**) پارسی خبر چنین باشد که خدای عز وجل با موسی صلوات الله علیه صد هزار و چهل سخن بگفت پس ازان موسی علیه السلام چون سخن آدمیان شنودی دشمن داشتی و دران مناجات خدای عز وجل گفت یا موسی هیچ کار کنندهٔ کاری نکند بمن دوستر از انکه در دنیا زاهد شود و هیچکس بمن تقرب نجوید از تقرب جویندگان به ازانکه آنچه من ایشان حرام کرده ام ازان پرهیز کنند و هیچ عابدی عبادتی نکند دوستر از گریستن از بیم من پس موسی گفت الهی چه ساختهٔ ایشانرا گفت اما زاهدانرا بهشت مباح گردانم تا

هر کجا خواهند و در هر منزل خواهند فرو آیند اما پرهیزکارانرا شرم دارم از کرم خویش که با ایشان حساب کنم ایشانرا در بهشت فرو آرم بی حساب و بی عتاب اما گریندگانراست یار بهین و برترین و دوست بهین که هیچ کس را دران شرکت نباشد اما توبه باید کرد زیراکه رسول صلی الله علیه وسلم می گوید **(یا ایها الناس توبوا الی ربکم فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرّة)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید ای مردمان توبه کنید و با خداوند خویش گردید که من هر روزی صد بار توبه کنم و باخداوند خویش گردم و با لله التوفیق و العون العصمة و الحمد لله شکراً.

باب چهارم

در بیان کردن امر معروف و نهی منکر و نگاه داشتن فرمان خدای تعالی و درستی عزم در کار و استقامت آن

شیخ الاسلام قدوة الابدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق حاکم العدل فی بلاد الله ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید مستقیم طاعة کسی گردد که در استقامت توبه‌درست آمده باشد و آنچه شرط توبه بود بجای آورده بود چنانکه یاد کرده آمد و باید که جملهٔ شرایط چه ظاهری وچه باطنی همه بجای آری در دل کنی که هیچ معصیت نکنی و هر چه فرمان خدایست عز وجل آنرا میان در بندی و روی فرا قبلهٔ فرمان کنی و بجد تمام هرکه او چنین کند قدم در استقامت طاعت نهاد و وی از مستقیمان طاعت گردید وهیچ کس مستقیم طاعت نگردد مگر بعزم درست که عزیمة الرجال گویند زیراکه اگر کسی بسیار عبادت بکند چون عزیمت نکند هرگز مستقیم نگردد زیراکه حق سبحانه وتعالی در مصحف مجید وقرآن کریم چنین

می فرماید (**لَاخَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰيهُمْ اِلَّا مَنْ أمَرَ بِصَدَقَةٍ أوْمَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ* النساء :١١٤**) چون گفت در بسیاری خیری نیست حواله با شفقت وصدقه وأمر معروف والفت میان مردمان کردست و أمیر المؤمنین علی رضی الله عنه را مهتر علیه الصلوة والسلام گفت (**ترید ستمائة ألف شاة او ستمائة الف دینار او ستمائة الف کلمة**) فقال یا رسول الله ارید ستمائة الف کلمة فجمع النبی صلی الله علیه وسلم ستمائة الف کلمة فی ستة کلمات فقال (**یا علی اذا رأیت الناس یشتغلون بالفضائل فاشتغل انت باتمام الفرائض والثانی اذا رأیت الناس یشتغلون بعمل الدنیا فاشتغل انت بعمل الآخرة والثالث اذا رأیت الناس یشتغلون بعیوب الناس فاشتغل انت بعیوب نفسك والرابع اذا رأیت الناس یشتغلون بتزیین الدنیا فاشتغل انت بتزیین الدین والخامس اذا رأیت الناس یتوسلون بالخلق فتوسّل انت بالخالق والسادس اذا رأیت الناس یشتغلون بکثرة العمل فاشتغل انت بصفوة العمل**) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب را رضی الله عنه گفت یا علی ششصد هزار گوسفند خواهی یا ششصد هزار دینار خواهی یا ششصد هزار سخن خواهی أمیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله ششصد هزار سخن خواهم رسول صلی الله علیه وسلم گفت ششصد هزار سخن در شش سخن جمع کردم این را نگاه دار اوّل گفت یا علی چون مردمانرا بینی که بفضائل مشغول باشند تو بتمام کردن فریضه مشغول باش دوم چون مردمانرا بینی که بشغل دنیا مشغول باشند تو بشغل دین مشغول باش سوم چون مردمانرا بینی که بعیب دیگران مشغول شوند تو بعیب تن خویش مشغول باش چهارم چون مردمانرا بینی که بآرایش دنیا مشغول شوند تو بآرایش دین خویش مشغول باش پنجم چون مردمانرا بینی که بوسیلت جستن خلق مشغول شوند تو وسیلت حق بجوی

ششم چون مردمانرا بینی که به بسیاری عمل مشغول شوند تو باخلاص و صفاوت عمل مشغول باش قال النبی صلی الله تعالی علیه وسلم **(ان رجلین یقومان فی الصلوة قیامهما وقراءتهما ورکوعهما وسجودهما سواء وانّ صلوة الرجل علی الآخر ما بین السماء والارض)** پارسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که دو مرد در نماز ایستادند قیام و قرائت و رکوع وسجودشان هر دو یکی باشد و از نماز یك مرد تابدیگر مرد چندان باشد که از زمین تا آسمان پس معلوم شد که کار نه بکثرت است ونه بآرایش که کار بصفوت است بی آلایش قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(رکعتان یرکعهما الرجل فی جوف اللیل خیرٌ له من الدنیا وما فیها ولولا ان اشق علی امتی لفرضتهما علیهم)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که دو رکعت نماز کسی که بکند در میان شب آن دو رکعت نماز اورا بهتر و فاضلتر از دنیا و هرچه در دنیا است و اگر نه آنستی که بر امت من دشوار آمدی در خواستمی که بر ایشان فریضه کردندی از بس نیکویی و کرامت که ایشان را در آنست چون بدانستی که باخلاص وصفاوت و بر عزم درست کار می باید کرد این مقدار دانش ترا از بسیاری کار کردن به باشد امروز کار سخت مشکل است وحقها و درستیها نقاب مهجوری بروی در کشیده اند واغلب خلق حقرا منکر اند چنانکهٔ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود **(یأتی علی الناس زمان ینکر الحق فی ذلك الزمان من العشرة تسعة اعشار لاینجوا من شر ذلك الزمان الاّ کل مؤمن او مؤمنة انّ من ورائکم ایام الصبر فالمتمسك منهم یومئذ بمثل ما انتم علیه له اجر مثل خمسین عاملاً منکم)** قالوا منهم یارسول الله قال **(بل منکم)** یقولها ثلاث مرات پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید روزگاری در آید بر امت من از دَهْ نُهْ منکر حق باشند واز شرآن روزگار نرهد مگر مؤمنی یا مؤمنهٔ بدرستی که آن روزگار

صبر باشد هر که ازیشان دران روزگار دست بدین طریق زند که امروز شما هستید اورا به پنجاه کار کننده از شما مُزد باشد گفتند یا رسول الله ازیشان گفت نه که از شما تا سه بار این سؤال میکردند ورسول صلی الله علیه وسلم هم این جواب می داد پس مهتر صلوات الله علیه گفت **(یأتی علي الناس زمان المقر بالحق فیه ناج)** قالوا فاین العمل یومئذ یا رسول الله قال **(لاعمل یومئذ)** پارسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم گفت روزگاری بر مردمان درآید که هر که بحق مقر باشد نجاة یابد گفتند یا رسول الله کار کجا شود گفت آن روزگار کار نباشد هر که بحق مقر باشد نجات یابد ورسول صلی الله علیه وسلم دانست که درین روزگار کار چون گردد هرکجا بدعتی و بطالتی باشد بحق بر شمارند و هر کجا که حقی وحقیقتی باشد آنرا منکر گردند صد هزار کار کنندهٔ بی اصل بر خیزند وخلق را بدین نماز و روزهٔ بی اصل و بی سرمایه فرادست آرند واز راه حق بگردانند ای مسلمانان مکنید و بقول وقرائی هرکسی غرّه مشو ید که هرکسی راکه ابلیس بقرائی از راه ببرده است هرگز هیچ پیغمبر ایشانرا باراه نتوانست آورد عظیم زهریست این قرائی بی‌علم در راه خدای عز وجل چون کسی را می بینند که شب و روز در نماز و روزه وتسبیح وتهلیل وجامهٔ بسامان پوشیده و بجای بسامان نشسته وکار بسامانان می کند اگر کسی را بینند که در وی تصرف کند گو یند مردی پارساست ما در وی هیچ سخن نگو ییم مردی که شب و روز درکار خدای میان بسته است در حق وی چه توان گفت و او خو یشتن را چنان نگاهدارد که ابلیس از و عجب فرو ماند چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت **(یأتی فی آخر الزمان قوم یعرفون بالعبادة وبثیابهم هم بمنزلة المنافقین کلما نظر الله تعالی الیهم مقتهم)** قیل مَنْ هُمْ یا رسول الله قال **(نسکهم فی ثیابهم لایعرفون الاّ بما طمعوا لایکون لهم حقیقة فی اعمالهم قلوبهم خربة کخراب البیت من**

ساکنه یتعجب ابلیس بمایری من طاعتهم له) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید قومی در آخر الزمان پدید آیند که ایشان بعبادت کردن معروف باشند و بلباس أهل صلاح بیرون آیند وایشان بمنزلت منافقان باشند هر آنگاه که خدای عزوجل بدیشان نگرد بخشم نگرد گفتند یا رسول الله ایشان که اند گفت قومی باشند که نمایش و عبادت ایشان در جامهٔ ایشان باشد ونشناسند ایشان کسی را مگر آنرا که بدو طمع دارند نباشد مریشانرا حقیقت ایمان و نه حقیقت کارها و دلهای ایشان خراب باشد همچون خانهٔ خراب که درو منزل نتوان کرد ابلیس عجب بماند از فرمان برداریٔ ایشان مر ابلیس را و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **(سیکون قوم فی هذه الامة عبادتهم قول واعماهم اعمال المنافقین یدعون الناس الی شیء وهم اترك الناس له و ینهون الناس عن شیء وهم افعل الناس له لیسوا من اولیاء الله ولااولیاءالله منهم اذا نظرت الیهم شبّهت حالهم بحال الأنبیاء من حسن ما تری من حالهم اولئك لایقبل منهم عمل ولامعذرة یحشرهم الله زَرْقًا کما یحشر الکفرة فویل لمن عمل بمثل عملهم)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید که زود بود که قومی درین امت پیدا آیند که عبادت ایشان قول باشد و کار ایشان چون کار منافقان باشد می خوانند مردمانرا باچیزی که ایشان دست بدارنده ترین مردمان باشند ازان چیز و باز می زنند مردمانرا از چیزی که ایشان خود کننده ترین آن چیز باشند از مردمان نیستند ایشان اولیای خدای عزَو جل ونه اولیای خدای تعالی از ایشان چون کسی که بدیشان نگرد حال ایشان راست بحال أنبیا ماند از نیکو یی که ایشان بأنبیا مانند کرده باشند هرگز نپذیرد حق تعالی کار ایشان ونه عذر ایشان برانگیزاند خدای تعالی از گور ایشانرا ازرقان چنانکه کافرانرا وای بر آنکسی که کار او چون کار ایشان بود این همه از بهر آنرا گفته آمد تاچیزی که

میکنی و می گویی بر اصل کنی وچیزی که می جویی از معدن آن جویی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه درجهٔ صدق که یافت باول قدم یافت زیراکه در دل کرده بود که هرچه شرط مسلمانی است بجای آرد تا لاجرم باول قدم که نهاد در کوی صدیقی نهاد و عبدالله بن اُبَیّْ چندین سالها در راه اسلام و در دین می گفت قدم راست می نهم چون نه راست بود نه باول نه بآخر همه بر هیچ بود اکنون بدانست که چه میباید کرد بر سرکار اول قدم راست باید نهاد تا مقصود حاصل گردد اما بدانکه مثل طریق استقامت طاعت چون مثل آنکسی است که براهی بخواهد رفت و سفر دور در پیش گیرد چون باول کار عزم نکند که بفلان شهر می روم اگر هر روز ده فرسنگ یاهشت یاهفت فرسنگ برود چونکه عزم نکرده است هرگز نماز و روزهٔ وی بانماز و روزهٔ مسافران برابر نبود وهمیشه از شمار مقیمان باشد اگرچه هزار فرسنگ برود چون اول که از خانه بیرون خواهد آمد عزم سه منزل راه کرد اگر گوید بفلان شهر میروم یا فلان ده و تا آنجا سه منزل بود چون از مقام خود يك فرسنگ برفت اگر يك سال آنجا بماند که اورا عزم رفتن باشد هم از شمار مسافران است نماز و روزهٔ مسافرانه باید کرد وآن دیگری که عزم نکرده است اگر هزار فرسنگ برفت یا زیادت نه مسافر است ونه کار مسافران تواند کرد اگر یک نماز چهارگانی دوکند درگردن وی باشد اگریک روز روزه بکشاید دوماه و يك روز روزه بباید داشت طریق مستقیمان طاعت همچنین است چون مرد در توبه راست آمد و روی فرا قبلهٔ طاعت کرد وعزم درست کرد وآنچه بروی بود از فرائض وسنن آنرا ملازم گرفت و از جمله مناهی اجتناب کرد او مستقیم طاعت گردید اگرچه هر روز چند بار در گناه افتد چون عزم معصیت ندارد همه از وی خطا افتد وچون خطا افتد بخطا نگیرند زیراکه در کتاب عزیز خود می گوید **(رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَآ اَوْ اَخْطَاْنَا* البقرة :٢٨٦)** تا آخر آیة

ورسول صلی الله علیه وسلم می فرماید **(ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرة)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید چون کسی گناه کند نه بعمداً و آنرا استغفار کند چون آن گناه از وی در وجود آید که او نه خواهان آن باشد اگر چه روزی هفتاد بار در گناه افتد خدای عز وجل اورا بیامرزد اما چنان باید که عزم ونیت اوچنان باشد که من هرگز گناه نکنم تا این گفت راست آید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(والذی نفسی بیده لایستقیم ایمان الرجل حتی یستقیم لسانه ولایستقیم لسانه حتی یستقیم قلبه)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید بدان خدای که مرا بلطف وکرم خود بیافرید که هرگز ایمان مرد مستقیم نگردد تا زبان وی بادل وی مستقیم نگردد چون مرد درین مقام درست آمد طاعت او همه طاعت باشد و معصیت او هم طاعت باشد زیراکه هر کسی که درین مقام درست آمد چون معصیت کند وآن معصیت از وی در وجود آمد و بداند که معصیت کرد وچون بدانست ندامت آورد که **(الندم توبة)** چون توبه کرد **(فَأُولَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّاٰتِهِمْ حَسَنَاتٍ* الفرقان : ٧٠)** در پی می آید عزم در استقامت طاعت همچون کیمیاست[١] که بر آهن و روی ومس افکند همه زر خالص گردد و استقامت طاعت در بسیاری کسب نه بسته است اما در اخلاص و صفاوت وحرمت وشفقت وسلامت دادن خلق را از خویشتن و از هفت اندام خویش وکار بر بصیرت کردن و دل از هر دونی و خسیسی بر کندن و پاك داشتن و در وفا وعهد او بودن و باهر نا اهلی نا نشستن و عزیمت بر حقیقت درست کردن وخدایرا بوعدهٔ وی باور داشتن و درگاه و بیگاه ازو شرم داشتن و درمیان خلق وتنها با او بودن چون مرد چنین گشت آنگاه مستقیم طاعت گردید بدین چیزها نه بسیاری گفتار و کردار قال الله تعالی **(لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰىهُمْ * النساء : ١١٤)** تا آخر آیة چون حق سبحانه وتعالی مارا حواله از کثیر بگردانید وگفت دران خیر نیست قال رسول

---

(١) اینجا مراد از کیمیا ماده عنبر پارس و کبریت احمر است

الله صلی الله علیه وسلم **(ان الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم)** بر درگاه عزت کار که بالا گیرد نه بکثرت گیرد بلکه به اخلاص و صفاوت گیرد چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید **(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَآءَ رَبِّهٖ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖ أَحَداً* الكهف: ١١٠)** می بینم قومی را که توبه باخلاص می کنند چون خدای عز و جل ایشانرا نیکویی ارزانی داشت لابد چیزی در ایشان پیدا می آید و ایشان راه فرا آن نمی‌دانند که راه بروند بنزدیك هر کسی میروند که گویند ایشان بر چیزی اند و اغلب ایشان ناپیراستگان اند نه راه شریعت می دانند ونه راه طریقت وهرگز مپندار که بوی حقیقت بدماغ کسی رسد بی شریعت آن بیسود است که کسی گوید بحقیقت رسیدم واین مرد بر شریعت نباشد آن راه زندیقنست زینهار که ازان غرور نخرید که بردهٔ شیطان گردید وهرگز نیز باراه نتوانید آمد حذر کنید از چنین راه وچنین سخن که نهاد ابلیس است این قوم که اینسخن می گویند نه برراه شریعت اند ونه در راه حقیقت ونه در راه معاملت خلق ونه نیز در راه دنیا اند که بتأویلی فراسر آن توان شد گرد آن راه و گرد آن قوم نباید گردید که بدین صفت باشند زیراکه ایشان بُرْدَگان شیطان اند و ابلیس ملعون مارا دشمن بزرگست ودیرینه است و با پدر ما آدم صلوات الله علیه وسلم همچنین کرده است که گفت **(إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّٰهُمَا بِغُرُورٍ* الاعراف: ٢١-٢٢)** سوگند بدروغ میخورد تا آنگاه که اورا بفریفت واز بهشت بیفکند چه عجب اگر مارا ازراه أولیای خدای عز وجل بگرداند او همواره قومی نائبان دارد تا کار او بر بار می دارند وآن ملعون بر سر ایشان پیری واستادی میکند وسخنها شهد گوار زهرآمیز در زبان ایشان می دهد تا هرکه آن بشنود بدان فریفته شود و بر دل وچشم خلق می آراید چنانکه باهوای ایشان ساخته آید چنانکه در کتاب عزیز خود می

گوید **(فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ*النحل:٦٣)** تا آخر آية تا هرنوتائبی که آن بشنود گوید که این خود چیزی است و در راه طریقت و حقیقت مرد نوتائب چه داند تا اورا سر از راه برتابد و چون دیو و دیو مردم از پی او در می‌آیند تا اورا سر از راه برتابند و هرکجا که اورا ازانجا خلاص خواهد بود، هر یکی نو وصیّتی بکنند که زینهار گرد فلانکس نگردی که راه تو بزنند و هر کجا که أهل علمی یا أهل صلاحی یا ارباب حقیقتی یا خداوند وقتی باشد اورا ازان حذر فرمایند و بآخر وصیت او این باشد که زینهار گرد دانشمندان نگردید که راه شما نزنند که راه ما دیگر است وراه دانشمندان دیگر ای دوستان و یاران وفرزندان و برادران وعزیزان من زینهار که این سخن در گوش نگذارید که اوّل قدم ازنهاد شیطان اینست که عیب أهل صلاح و أهل علم در چشم تو بیارایند وبی علم هیچ کار نتوان کرد وهرچه کنی همه تاوان آید راه خدای را عز وجل سه چیز بباید تاراه خدای بتوان رفت اول تقوی و ورع وتوکل تمام بباید و اگر نه زهد بالکمال بباید تا خدای عز وجل‌ترا ازان زهد علمی رو یاند که بدان علم راه خدای توانی رفت یا محبت غالب که ترا از همه چیزها بستاند نه فرادنیا دهد ونه فراعقبی آنگاه هیچ حیلت نتواند زیراکه او دوستان خود را فرا شیطان ندهد و بدست دیو و دیو مردم گرفتار نکند راه خدای عز وجل بجز ازین سه طریق نیست واین را علم بباید تائب را وناتائب را و در هر مقام که مرد باشد لابد بی علم راست نیاید هر کجاکه بندهٔ رسد بجمله مقامات أولیا بعلم شریعت رسد چون یك چیزیا دو چیز از وی ترك شریعت دیدی از وی بر باید پرسید واگر نه دانست بیاموزد واگر گوید ای مرد هان هان گوش فراکار خویش دار که او شیطانیست مگر که عقل از جای برفته باشد آنگاه معذور باید داشت واگر عقل بر جای دارد واین مرد بر شریعت کشد او خود بخودی

شیطانی است طریدی ضالی سرگشته باشد که أولیای خدای را از راه می برد دران مقام هرگز ابلیس آن نتواند کرد که این کس کند که بدین طریق باشد زیرا که شیطان در میان حلقهٔ درو یشان تواند آمد آشکارا این کس گو ید پیر حلقهٔ درو یشان و یار قومم زینهار أی برادران و عزیزان و یاران من از چنین قوم حذر کنید که فتنهٔ ایشان در میان قوم درو یشان بتر از فتنهٔ فرعون است در میان قوم وی و از فتنهٔ دجال زیرا که فتنهٔ دجال روزی چند بردارد و بگذرد وآن این قوم دائمی است هنوز دجال نآمده مینگر که ازیشان امت محمد را چه فتنه برخاسته است وچندین مسلمانانرا در راه زنادقه کشیدند وجملهٔ این قوم همه صلاح بردام بسته اند که ما أهل صلاحیم مرد دیندار ومصلح کجاست که ماتم صلاح بدارد که صلاح باچنین قوم افتاد در روزگار پیشین چنان بودی که بصلاح زیستن مردمانرا نجات بودی اکنون چنان شد که این قوم که می گو یند که ما أهل صلاحیم صلاح را از صلاح ببردند وصلاح از صلاح برخاست وأهل علم نه اگر چه بران سیرت می روند که رسول علیه الصلوة والسلام وصحابهٔ او رضوان الله علیهم اجمعین وتابعین ومشایخ دین رفته اند آخر راه راست می گو یند وشریعت در خلق می آموزند مثل علمای امروز بازین قوم همچون مردیست که در قحط سال خروار بار دارد ومی فروشد اگر چه بسیار نمی خورد آخر چندان می خورد که هلاك نگردد ونه میرد و اگر چه به بهایی فروشد هر که می خرد و می خورد سیر می گردد وجان بکنار می آرد ومثل آن قوم چون دزدان و مردم خواران بود هرجا مردی باشد که دروی چیزی باشد بچیزی که اورا بتوانند فریفت می فریبند وجان وسود او بزیان می بَرند وهلاك دین و دنیا وجان او میخواهند وایشان ازین بیخبر واین دزدان همچنین در راه دین نشسته اند هرکجا که نوتائبی یا أهل صلاحی یاکسی که دروی چیزی باشد بدان وطن ومسکن خو یش می کشند چون در وطن ایشان شدند اگر خواهند

که باز گردند به هیچ حال نگذارند که باز بیرون آیند لابد هم جان رفت و هم سود وهم زیان وهم ندامت بار آورد اما آن مرد که خروار بار دارد اگر در بار پیمودن یا در بها ستدن خیانت کند نه دین برد و نه هلاك کند همچنان نه در فراخ سال و نه در تنك سال بی نان نتوان بود که مردم هلاك شود همچنین مرد مسلمان بهیچ حال بی علم نتواند بود لابد علم بباید در جمله مقامات همچنانکه تا مردرا جانست از نان چاره نیست حق سبحانه وتعالی مارا گفت **(فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ﴿ المزمل : ۲۰)** گفت قرآن بر خوانید درنماز آنچه شمارا آسان تر آید نگفت سرود بر گو یید آنچه شمارا خوشتر آید وتا نماز بر نخیزد علم شریعت بر نخیزد کس هست که هزار بیت بر زلف وخال وقد و بالا و رخ وموی وخط مشکین برگو ید ودعویء آن می کند که این همه سماع می کنم واگر فرا وی گو یی که در دو رکعت نماز فریضه چیست وسنت وفضائل چیست گو ید ای مرد چون افتادی بسر من برو که من سر این ندارم ای مسلمانان چنین اهل صلاح را چه گو یم من چنین کس را بجز احمق دیو بردۀ ندانم وراه زنی دانم که راه خدای خراب می کند ومسلمانانرا در وزر و و بال می افکند و احمقتر ازو آنکس را دانم که اورا أهل صلاح داند وگو یم هر که عاقل وبالغ است و در دائرۀ اسلام است علم شریعت در وی فریضه است و اگر نداند در خدای عاصی است و اگر گو ید نباید دانست کافر است اگر آنکس این می داند از دو بیرون نیست یا عاصی یا کافر است ومن از چند تن دیدم که می گفتند که صاحب کرامت اند چون بنگریستم نه الحمد راست بر توانستند خواند ونه علم وضو ونماز و روزه و اغتسال و نه هیچ فریضه وسنت دانستند چون آموختن برایشان عرضه کردم ایشانرا دران هیچ جدی ندیدم که کردند من دران کار سخت فرو ماندم تا احمقتر که گو ید که صاحب کرامت است یا آن دروغ زن تر که می گو ید که من دیدم تا این چیست که در میان

امت محمد صلی الله علیه وسلم افتاده است از عظیم فتنهٔ که اینست بارخداوندا باصلاح آر و همه را توبهٔ نصوح کرامت کن یا ارحم الراحمین و یاخیر الناصرین و با لله التوفیق.

باب پنجم

اندر بیان کردن مباح بحجت و کسب و کارهای أهل صلاح و زهد و ورع و تقوی و امثال این [۱]

شیخ الاسلام قدوة الأ بدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید بدانکه مقام مباح بحجت از درجهٔ مهین و از مقام بلند ترین است و هرکه در مقام مباح بحجت بتواند رفت درجهٔ صدیقان یابد و زود بود که بمقام صدیقان رسد زیراکه در راه بندگی هیچ مقام ازمقام مردان ازین مقام دشوارتر نیست، از بهر آنکه بهر نفسی و چشم زخمی که بنده بر هم زند از وی در خواهند خواست که چرا نگریستی و بدین نگریستن چه خواستی اگر حجت دارد درست و اگر نه چندان بمالندش که خواستی که از مادر نزادی همه خلق را روز قیامت بحساب بیم کنند آنکس که اورا در مقام مباح بحجت افکندند حساب روز قیامت نکنند میگویند که تو آنجا حساب راست کردی زیراکه هیچکسرا حساب دو باره نخواهد بود چون حساب اینجا راست کردی دران جهان از حساب رستی چنانکه خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم **(وعدنی ربی ان یدخل الجنة من امتی سبعین الفاً لاحساب علیهم ولا عذاب ومع کل ألفٍ سبعین الفاً وثلاث حثیات من حثیات ربی)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید وعده کرد مرا خداوند من که در بهشت آیند از امت تو هفتاد هزار بی حساب و بی عتاب و با هر هزاری هفتاد هزار دیگر بفرستم در

---

(۱) حجت = نیت صالحه دلیل، سند، قطعی

متابعت ایشان وسه فوج دیگر هر فوجی چندانکه خدای داند عدد ایشان و آن آن قوم باشند که حساب خود اینجا راست کنند چون گو یند بحجت گو یند و چون نگرند بحجت نگرند و چون خورند بحجت خورند و چون روند بحجت روند و چون گیرند بحجت گیرند و چون نهند بحجت نهند وچون خرج کنند بحجت خرج کنند و چون خسبند بحجت خسبند و چون خیزند بحجت خیزند وچون نشینند بحجت نشینند و چون گریند بحجت گریند و چون خندند بحجت خندند و همه عمر درین فرا سر آرند هر چه کنند بحجت کنند و هر چه نکنند بحجت نکنند و مباحات را همچنان پرسند از نا کردن آن همچنان پرسند از کردن آن چنانکه گو یند چرا کردی همچنان گو یند چرا نکردی هردو را حجت باید اگر کسی را از خواستن پرسند که چراخواستی آن دیگری را بپرسند که چرا نخواستی اگر یکی را پرسند که چرا علم نیاموختی آن دیگر یرا پرسند که چرا آموختی و چون بیاموختی بدان کار نکردی هر دورا حجت باید اگر کسی را از زن پرسند که چرا کردی آن دیکر را بپرسند که چرا نکردی و همچنانکه از بخیل پرسند که مال چرا جمع کردی از سخی پرسند که چرا خرج کردی و در چه بکار بردی و بدانچه خرج کردی چه خواستی طلب رضای من جستی یار یای مردمان همچنین یك بیك می پرسند از دخل و خرج و از بد و نیك تا بدانچه خو یشتن را خاری و اکر صبر کنی و نخاری بپرسند که مباح کرده بودیم چرا نخاریدی بپرسند و از هرچه دیدی و شنیدی تا بادی که فرا تو جهد و راحت آن و مضرت آن باتوگردد بپرسند و همه را جواب می باید داد چنانکه خدای تعالی از توپسندد راست باشد چون مرد درین سر بی متحیر فرو ماند کَیْ آدمی بچه این بجای بتوانند آورد آنگاه همیشه مرد در طریق تفو یض رود تا آنچه از خدای می آید بدان خشنود و خرسند می باشد آنگاه بجای رسد که چیزها باشد که دران خشنود و خرسند نتواند بود فرو ماند بسیار جهد بکند

در مانـد همچنانکه (**وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ**) برخود خواند (**قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**) نیز برخود خواند و کار خود بدو تسلیم کند این مقام از وی درست آید چـون درین مقام درست آمد آنگاه کار های دنیا کردن اورا مسلّم باشد و جمله از وی حجت افتد زیراکه اورا مِهْرِ دنیا نباشد و زیان که هست از دوستی دنیـاسـت نه از بودن آن و دلیل برین که چنین است آنست که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خود می گو ید (**زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ * آل عمران : ١٤**) تا آخر آیة همچنین این چیز هاست کـه خـدای عـز وجـل هـر یـکی را بر چیزی فضل نهاد و ازین هر چه خدای عـز وجـل بـر داد ایـن چیز ها را بذات خو یش هیچ عیب نیست عیب حـب الـشهـوَات را آمـد نـه عین آن چیز را مارا اقتدا بقول خدای عز وجل باید کرد و بدانچه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است و هرگز نه خدای تعالی و نـه رسول صلی الله علیه وسلم نه دنیا را ونه کسب دنیارا حرامکرد دوستئ دنیا وکـار خـدای تـعـالی بسر آن در دادن حـرام اسـت و آنـرا بـر آن جهان و برکار خدای عز وجل اختیار کردن حرام است

حـكـايت: مردی از أهل صفه فرمان یافت درو یش و درمانده چون جامهٔ او بیـرون کـردنـد دو دینـار و یـا دو درم از جـامـهٔ او بـیـافـتـنـد آمـدنـد پـیش رسول صلی الله عـلـیه وسلم بگفتند که دو دینار و یا دو درم از جامهٔ او بیافتیم چـه مـی فـرمـایـی رسول گفت (**هُمَا كَيَّتَانِ من النار**) گفت آن دو داغست از آتش وعبدالرحمن بن عوف ازین جهان بیرون شد چندان زروسیم از وی بازماند کـه مـشیك یك زن از مال او بیرون کردند چندان زر برهم ریختند که هر که از آن سـوی زر بـود آن دیگری را که ازین سوی بود نمی‌دید و عبدالرحمن بن عوف از عـشرهٔ مـبشره بود پس درست شد که نه زر و سیم است که می زیان دارد بلکه دوستیء آنست و حب الشهوات است که زیان کارست چون کسی را از وی

نفع و ضرر نباشد و اورا بمعبودي نگيرد اگر همه جهان از ان وی باشد زيان ندارد قياس ازين دو چيز برگير كه رسول صلى الله عليه وسلم می گو يد يكی در ذم و يكی در مدح هردو در باب بازرگانی ميگو يد (**التاجر الصدوق الأمين مع الصديقين و الشهداء يوم القيٰمة**) و در حق ديگر می فرمود (**ان التجار يبعثون يوم القيٰمة فجاراً الاّ من برّ و اتّقی و صدَق**) يك بازرگانرا می گو يد كه او روز قيامت باصديقان وشهيدان باشد و يكی ديگر را می گو يد روز قيامت بر خيزد بدكار و زيانكار پس درست شد كه عيب از چيز ديگر است دنيا خود در أصل ملعونست عذر او نمی خواهم كه خدای عز وجُل فرموده اما عذر آن كسان ميخواهم كه خدای عز وجل با ايشان چندان لطف وكرم وفضل كرده است كه اين ملعون چون بدست ايشان رسيد همه سبب رحمت و درجه گردد چنانكه خبر بدان ناطقست قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (**اَيُّما جالبٌ جلب طعاماً الى ارض المسلمين بعد ان يكون الرُخْص و الغلا عنده سواءً فهو فى المجاهدين فى سبيل الله**)ثم قرأ(**وآخرون يضربون فى الارض يبتغون من فضل الله وآخرون يقاتلون فى سبيل الله**) پارسی خبر چنين باشد كه رسول صلى الله عليه وسلم می گو يد هيچ جلاب نبود كه او خوار بار يا چهار پای كه مردمانرا بدان حاجت باشد از جای بزمين مردمان بَرَدْ يا بشهر ايشان برد پس ازانكه اورا تنگ سال و فراخ سال يكی بود بدرستی كه همچنان كسی است كه در راه خدای تعالی شمشير می زند و در غزا است پس اين آيت بر خواند (**وَاٰخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْاَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللهِ وَاٰخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ**) هر كه عاقل و خرد مند است خود داند كه چه می شنود يك خبر بشنو قيل يا رسول الله مَنِ المؤمن قال النَّبِيُّ صلى الله عليه و سلم (**المؤمن اذا اصبح نظر الى رغيفيه من اين يكسبه يطلب الحلال و يترك الحرام**)وقال الرسول صلى الله عليه وسلم(**انّ اطيب ما اكلتم من**

کسب ایدیکم فانَّ داود خلیفة الله کان یأکل من کسب یده) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت بدرستی که پاك ترین و حلال ترین طعامهای شما آنست که میخورید از کسب دست شما باشد بدرستی که داود خلیفهٔ خدایست او از کسب دست خویش خوردی مثل دنیا با مرد همچون زنست هر مردی که مرد باشد او زن را دارد نه زن اورا و هر که نا مرد باشد در دست زن أسیر باشد زن هر زمانی اورا طلاق دهد و هر زمانی نکاح کند و هر گونه که میخواهد می گرداند هر کسی که دنیا اورا می دارد او از هلاك شدگانست و هر که او دنیا را می دارد خواهد دارد و خواهد طلاق دهد و خواهد بکسی بخشد وخواهد نگاه دارد هر گونه که کند اورا مسلم باشد قال النبی صلی الله علیه وسلم **(خیر الْغنی مَالا یُطغیك ولایغو یك)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید بهترین توانگریها آنست که ترا طاغی نکند و بی راه و فریفته نکند پس چون بحقیقت بنگری همه غرور و فریب و بخل وأمل درازمارا فرمان می دارد این یك مثل بشنودی دیگر مثل بشنو دنیا همچون مارست که بامردمان دشمن است و زهر دارد وکُشْنده است تا هر که مار افسای است و افسون او داند اورا زهرمار و داشتن او بس زیان ندارد بلکه دشمن را در بند کند و ازو نیز فائده گیرد اولیای خدای عز وجل اگر دنیا فرادست گیرند همچنین فرادست گیرند که یاد کردیم و هر کس را این مسلم نشود وهر کس آن نتواند کرد چون آن نتواند کرد باری دشمن را بدشمنی باید داشت و دوست را بدوستی و بادیگران داوری نشاید کرد ومی باید دانست که آن کس را دران علمی است دیگرانرا نیست و این نصیحت تمام است که دوستانرا میکنم ازبهر آنرا که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید **(قال الله تبارك وتعالی اَحَبُّ ما یَعْبُدِنِی به عبدی النصحُ لی)** چون خدای عز وجل می گو ید دوسترین عبادتها که مرا بدان بپرستند بنزدیك من

نصیحت است که از بهر مرا کنند طاعت داشتن خدای تعالی فرمان برداری اوست بهمه وقتها خاصةً در چیزهای که آن دشوارتر آید فَرَج ترا مراد باشد اگر چه خدای تعالی نفرموده است مارا وترا خود ازان باز نتوان داشت و اگر نه آن همه طاعت که آن مُدْبر بد بخت شقی بکرد اگر آن یکی که نه بر مراد او بود فرمان کردی اورا ازان همه مفیدتر بودی طاعت چنان باید کرد که در خلا و در ملا وسر و علانیه هر کجا که باشی اورا فراموش نکنی چنانکه خبر بدان ناطقست قال النبی علیه الصلوة والسلام (**من اطاع الله فقد ذکر الله وان قلَّت صلوتُهُ وصیامُه وتلاوتُه القران ومن عصی الله فقد نسِیَ وان کثرت صلوته وصیامه وتلاوته القران**) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هر که خدای را عز وجل طاعت دارد بدرستی که اورا یاد دارد اگر چه اندك باشد نماز او و روزهٔ او و قران خواندن او وهرکه بخدای تعالی عاصی شود بدرستی که اورا فراموش کند اگرچه بسیار بود نماز او وروزهٔ او وقرآن خواندن او هر کاری که آنرا حجت نباشد اکر چه در اصل آن راست باشد همه بر ماست نه ما راست از همه نوع که باشد دنیا و اگر کاری بود که اصل آن نه راست بود چون حجت دران راست بود فردا ازان سلامت یابد و حجت چنان باید که با خدای تعالی راست بود نه با مردمان هر حجتی که با مردمان راست کنی که باخدای تعالی نه راست باشد مرد در هلاکت افتد و هرچه با خدای راست باشد اگر چه بامردمان نه راست باشد مرد نجات یابد و هیچ کس را بر حجت کس اطلاع نیفتد چنانکه بیقین بداند که چنانست که او می گوید هرگز تهمت بر نخیزد پس دل در حجت با خلق نباید بست همه منافقان بحجت با خلق راست می کردند که ایشان مؤمن اند و لیکن چون باخدای نه راست بود درکت اسفل بازآورد و جمله دنیا همه مباح است و مباح ازدو بیرون نیست یا ترا باشد یا بر تو باشد فَرَجَ از دنیا طالب کنی که حلال

باشد و بحجت گیری همه مُزْد و ثواب باشد چنانکه خبر بدان ناطقست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(من طلب الدنیا حلالاً استعفافاً عن المسألة و تعطفاً علی عیاله و تلطفاً علی جاره لقی الله یوم القیمة وجهه کالقمر لیلة البدر)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر آن تاخود را از سؤال کردن باز دارد و بر عیال خود مهربانی کند و همسایگانرا مردمی کند روز قیامت می آید روی او چون ماه شب چهارده می تابد واین حجت از وی خدای داند و بس و او از خویشتن نیز داند و هیچ کس دیگر نداند وهم در خبری می آید از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت **(من طلب الدنیا حلالاً مفاخراً مکاثراً لقی الله یوم القیٰمة وهو علیه غضبان)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر بسیاری مفاخرت را او روز قیامت با خدای رسد و خدای تعالی بروی بخشم باشد پس این هر دو مرد همان یك کار کردند وهر دو حلال کوشیدند و لکن حجت یکی با خدای تعالی راست بود خدای از وی خشنود گشت وآن دیگر حجت نه راست داشت خدای تعالی بروی خشم گرفت باخلق مساز که هرچه باخلق سازی نه ساخته است و درجهٔ مباح بحجت با درجهٔ صدیقان مناسبت می دارد همچنانکه کسی از شهری بشهری خواهد رفت چون بدان شهر نزدیك رسد از دور کوشکهای آن و منظرهای آن می بیند خویشتن را ازان شهر شمارد اگر چه هنوز دران شهر نرسیده است مقام مباح بحجت همچنین است مقام مباح بحجت مقام سخت بلند و درجهٔ بس عظیم است اگر کسی را از کسی این مقام معلوم گردد که وی دران است و او نه بچشم تعظیم و حرمت دروی نگرد هرچه آن تمام تر بردین خویش و بر روزگار خویش ستم کرده باشد اما اگر نداند بهتر رهد هم زیان دارد اما نه چندان در جمله مؤمنان را همه بچشم

حرمت و إعزاز باید نگریست تادر دو جهان از رستگاران باشی و بالله العون والتوفیق.

باب ششم

اندر بیان کردن قناعت وتسلیم وتفویض ورضا بقسمت قسام وجمع ومنع آن

شیخ الاسلام قبلة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق مقبول ومقتدای جهان ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز می فرماید که هیچ کاری نیست که آنرا ابتدا وانتها نیست وهرگز ابتدای آن کار بامنتهای آن راست نباشد ومناسبت ندارد همچنانکه ازان رسول صلی الله علیه وسلم هیچ کار ازان فراتر نخواهد بود و ابتدای آن باانتهای آن هیچ مناسبت نداشت مهتر صلوات الله علیه نخست از جبرائیل می‌ترسید و می گفت نمی دانم این چیست مرا رنجه می دارد دیواست یا فرشته یاخود جنون است که بر من غالب گشته راه فرا کار خود نمی داشت وچون بدانست که چیست طاقت دیدار جبرائیل نمی داشت هر گاه که جبریل علیه السلام بیامدی گفت **[دَثِّرُونی زَمِّلُونی]** تا چنان شد که از مقام جبریل را فرا ترکشید جبریل گفت یا محمد اگر ازینجا که هستم یك قدم فراتر نهم در حال بسوزم ورسول صلی الله علیه وسلم رسید آنجا که رسید ودید آنچه دید وشنید آنچه شنید و طاقت آن همه داشت زمانی از دست مشرکان می گریخت و بکوه و غار می شد ومی‌ترسید از شر ایشان و زمانی در اعلیء علیین قدم بر سر مخلوقات می نهاد ودر شان وی می‌آمد که **(مازاغ البصر و ما طغی)** هر گز این حال با آن برابری نکند آما آن راه که رسول صلی الله علیه وسلم برآن رفت برجایست هر که می خواهد که راه أولیای خدای تعالی ومقامات ایشان برود و بدان

برسد که أولیای خدای تعالی رسیده بودند راه أنبیا بباید رفت وقدم بر قدم ایشان باید نهاد خاصةً برآن محمد عربی قریشی ها شمی که سرور همه سالکان راه ومقدم همه أنبیا وأولیای اوست و بهترین همه راهها نیز راه او باشد وخداوند عز وجل اورا چنین فرمود که **(یَآ اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ الَّیْلَ اِلاَّ قَلِیلاً نِصْفَهُ* المزمل :١-٢)** الی آخر آیه و در دیگر سوره می گوید **(یَآ اَیُّهَا الْمُدَّثِّرْ قُمْ فَاَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَکَبِّرْ)** وجای دیگر می گوید **(فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَكَ عَسیٰ اَنْ یَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً* الاسراء :٧٩)** وجای دیگر می گوید **(وَاَصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا* طه :١٣٠)** وجای دیگر می گوید **(وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰی یاْتِیَكَ الْیَقِینُ* الحجر :٩٩)** واینست راه ومنزل ومقامات أولیا و بدین مقاماتها که درین ابواب یاد کرده آمد وهرکه نه بدین راه برود در ضلالت است وشاخیست از بدعت کار دیورا متابعت نباید کرد ورنج دین بباید کشید وگنج بدست آورد ودر خزینه نهاد آنگاه خود دانی که چه باید کرد و بدانچه گنج نامهٔ کسی برخوانی گنج دار نشوی ازین صد هزار حکایت آنروز بکار نیاید بیك ترب نخرند اما ازان همه گنج و خزینه یك دانك که به تو باشد چیزی فرا دهند و اگرنه غرور کس مخر و کس را غرور مده که جز حسرت و ندامت بار نیارد و ای دوستان نصیحت برادران خویش نگاه دارید و بهر رسنی فرا چاه مشوید که در چاه هاویه بمانید و سود ندارید وهرچه مرا بشما می‌باید درین جهان و دران جهان بمن و فرزندان من باد و بدین و بدنیای من باد نکنید ای عزیزان و برادران من که شما را درین راه بس تجربه نیفتاده است پنجاه و اَنْدْ سالست که مارا درکاری افکنده اند وچندان خیر وشر این راه برما کشاده اندکه هیچ کسی را خود آن باور نباشد چه از ائمهٔ و چه ازمشایخ طریقت باشما می گویم وپرده خویش می درم نصیحت برادر خویش نگاه دارید که این کاربدین راست نیاید که

کسی از سر دعویٔ خویش نعره بزند و یا درمیان حلقه آستین فرو افشاند یا سری در جنباند یا پای بر زمین زند یا عاوعوی چند بکند یا کَخْ و کُخْ چند بکند این هرگز نه رسول صلی الله علیه وسلم کرده است ونه صحابهٔ او حالت اولیا را منکر نیستم اما این نه حالت اولیای خدایست این نهاد هر دیو و دیومردم است حالت اولیای خدای همچون باران رحمت بود برهر که بارد او را ازان رحمت نصیب باشد اگر برزمین بارد چندان نبات و سبزه وچشمه پیدا آید که هرکه فراوی رسد آسوده وخوش روح بازگردد وسیمای آن بر روی ایشان پدید آید و نور هدایت در کار ایشان پدید آید چه در کار دین وچه درکار دنیا دست و پای وچشم وزبان ایشان همه دربند عصمت حق باشد وهیچ کار نرود بر ایشان که نه چنان باید همچنانکه یاران رسول صلی الله علیه وسلم بودند هر جای که بودندی از نشست و خاست وگفتار وکردار ایشان همه ملل را نیك افتادی وسود داشتی چون در حلقهٔ درویشان نگریم گویند ماراه ایشان میروم هرکه ازینان که می بینید هریکی زناری برمیبندند این نه راه ایشان است که می افتد هر که روی بحلقهٔ ایشان نهادی آواز تکبیر و تهلیل و تسبیح و قرآن خواندن شنیدی امروز هر که روی بحلقهٔ ما می نهد و از دور فرامی نیوشد راست بدان ماند که گوییا خراباتیست که همه سرمست گشته اند.

حکایت: روزی در شهر نیشابور بودم درویشی درویشانرا دعوت کرده بود مارا نیز خوانده بود چون درویشان جمع آمدند وخیره بکار بردند و دست فرا سماع کردند من برخواستم تا وضوی تازه کنم این میزبانرا دیدم درمیان سرای می گریست گفتم ای درویش چرا می گریی گفت مپرس چندگاه بود تا من برین خراباتیان أمرمعروف می کردم که درهمسایگی من بودند امشب یکی ازین خراباتیان مرا آواز داد وگفت بیا من بیرون رفتم از دیگر نیمهٔ کوی

خرابات بود آن مرد خراباتی گفت بیا وفراشنو و انصاف من بده تا سماع این درویشان که درسرای تواند گرم تر و خوشتراست یا ازان این خراباتیان سوگند بر من داد که وا ایستاد وهر دورا فراشنو تاکدام بهوا نزد یکتر است چون بنیوشیدم آنچه درسرای من است بسی ازان خراباتیان خوشتر و بهوا نزدیکتر است این گریستن من ازینست گفتم خاموش که ابلیس در پیش تو نهاده است این میزبان سوگند عظیم برمن داد که فردا در سرای آی تاچیزی به بینی چون فردا در سرای رفتم همچنان بود که او گفت وچند جای دیگر گوش فرا داشتم همان رنگ داشت بلکه این بسیاری بران مزید داشت که طریق آن قوم و اسباب ایشان راست تر بود اگر می دانید که چنین است که بدین راه عقبهٔ مرگ را باز نتوان گذاشت و توشهٔ قیامت بر نتوان داشت فسادئ تو آن کرد که این در سرای کنی و خاسر دو جهان گردی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والفاجر من اتبع نفسه وهواه و تمنى على الله المغفرة)** پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید خردمند وزیرك آن باشد که تن خودرا در بند آرد وهرکاری که کند پس مرگ را کند و بدکار وفاجر متابعت هوای خویش کند وتمنی برخدای عز وجل کند بآمرزش در روزگارپیشین آنکسانی که طاعت کردند همواره ترسان بودندی اکنون روزگار چنان گردید که بهوا پرستی پی رحمت چشم داریم مهتر صلوات الله علیه ازین چیز باز داشت **(انّ اوّل شيء ترفع من هذه الامة الأمانة و الخشوع حتى لا تكاد ترى خاشعا)** گفت اول چیزی که از این امت بر دارند امانت وترسکاری بر دارند تا چنان شود که ترس نیابد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(يمسخ قوم فى آخر الزمان من امتى قردة و خنازير)** فقیل وهم یشهدون ان لااله الاالله وانك محمد رسول الله قال **(نعم و يصومون و يصلون ويحجون)** قیل فمابالهم یا رسول الله قال **(اتخذوا**

المغنيات والمعازف والدفوف وشربوا هذه الاشربة وباتوا على لهوهم وشربهم فاصبحوا قد مسخوا قردة وخنازير) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم میگوید بگردانند قومی را در آخر الزمان از امت من بوزینه وخوك گفتند ایشان شهادت می گویند که لااله الاالله محمد رسول الله گفت آری روزه میدارند ونماز می کنند وحج می گذارند گفتند یا رسول الله ایشانرا چه رسد گفت فرا گیرند قوّالون و سرودگویان از گنیزگان و غیر ایشان وزَدَنیها از هر نوع می زنند چون دف وهر چه زدنیست ومی آشامند ازین شراب مسکر و شب گذارند بر هوای خویش چون زدن و آشامیدن ولهو وطرب بدرستی که بامدادی بود که ایشان بوزینه وخوك گردیده باشند شب گذاشتن برچنین بیان این بار آرد که می گوید بسیاری بنگریستم تادر هیچ کتاب چیزی نیست که هرکه سرود برگوید یا چیزی ازین که می زنند برزنند یا پای فروکوپند چند ثواب است هیچ ندیدم اما بسیاری دیدم که هر که خدای را یاد کند یا یکبار بگوید سبحان الله و الحمد لله و اگر بگوید لااله الاّالله والله اکبر واگر استغفار کند بسیار ثواب یا بد اما اگر مارا نه هوا و بطر گرفته است چرا نه آن کنیم اما چون هوا از ما این میخواهد و متابعت هوا میکنم لابد چنین باشد اما اگر متابعت فرمان خدای ورسول می کنی قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **(ذكر الله بالغداة والعشي خيرٌ من حطم السيف في سبيل الله)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم می گوید یاد کرد خدای عز وجل در بامداد وشبانگاه بهتر از شمشیر زدن در روی کافر چیزی که همه مفسدان بدان مفسد می شوند وهمه خراباتیان بدان خراباتی می گردند ما بدان زاهد و ابدال شویم

مصرع :

فردات کند خُمّار کامشب مستی

من نمی گویم سماع درویشان حرام است اما این که می کنند نه سماع درویشان است بلکه سماع مفسدان است وهر که سماع چنین داند او نه درویش است و هرگز می شنیدی که درویشان أهل صفه این پیشه گرفتند وشب و روز درین فرا سر آوردند روا بود که درویشانرا ازچیزها سماع افتد که دیگرانرا نیفتد و این مسلّم است و ابیات و اشعاری هست که آن توحید وحکمت است وآن هم مسلّم است واز شعر برخی هست که حکمت است وآن هم نیز مسلّم است زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید **(ان من الشعر لحكمة)** وقال النبی صلی اللّه علیه وسلم **(الكلمة من الحكمة يسمعها الرجل فيعمل بها اويعلّمها غيره خيرٌ من عبادة سنة)** اکنون آمدیم باول سخن هر کرا درد راه گرفته است ومیخواهد که بر سیرت رسول صلی الله علیه وسلم وصحابهٔ او برود قناعت وتفویض وتسلیم ورضا بقسمت قسام ودائم بر اخلاق بسامان و بروضوء وتلاوت قرآن ونماز وروزه و بیداری شب و دریاد کرد خدای بودن وراست کاری وراست گفتاری و امانت نگاه داشتن وزبان از خلق بدی کوتاه داشتن وحرص دنیا وجمع ومنع از دل بیرون کردن و بُغْض و حسد وعداوت مسلمانان از دل دور کردن و خود را از مسلمانان کم داشتن وهمه أهل اسلام را در دل جای دادن وخصومت ومذهبگری وتعصب ناکردن و برسر این طریق استادن تامرگ آنگه اگر کسی را آن همای همایون از بالای سعد در پرد و اورا ازین روزگار وظلمات آن ستاند چنانکه دل وی ازین نوع که خلق دارانند فارغ شود و اورا محبت غالب پیدا آید که همه اورا بیند آنگاه سماع این ابیات اورا مسلّم گردد و اگر داند که چه می شنود اما چون این سخن بردام بندد وزندیقی خویش دران میان تعبیه کند بنگر اگر دنیا دوست می دارد همه زرق و دروغ ونفاقست وهمه حالش محالست واگر در دل حب دنیا ندارد و بقسمت قسام قانع است واز گفتار وکردار تو فارغ است خاك پای وی

سرمهٔ چشم کن که هنوز به ارزد اما اندرین راه درو یشان قومی نا جوانمردان در آمدند و اهل صلاح را بدنام کردند و راه زندیقی و اباحت گری بردست گرفتند و خود را در میان امت محمد صلی الله علیه وسلم پراکندند تاراه مشوش کردند اگر نه چه جای آنست که از درو یشی محقق کسی سخن گو ید نه بحرمت که زبانش در ساعت لال گردد و دینش بزوال آید اما در میان هر قومی از مسلمانان گروهی ناجوانمردان در افتادند که خرابیء دین و دنیا از ایشانست درست بیش است ازین قوم که مرا تجربه افتاده است باین سخن نه پوستین کسی می درم که بتجربه بوده است پنداشتم که ازان هر یکی چون زاهدان کوه لبنانند چون یك چندی برآمد نتوانم گفت آنچه دیدم زینهار ای برادران و عزیزان من که هر کرا نیازموده باشید نه بدین ونه بدنیا بریشان هیچ تکیه مکنید که هر دو برباد دهید ودست از شریعت باز مدارید اگرچه یك چیز باشد و هر که ازوی ترك شریعت به بینید باوی صحبت مدارید اگر چه یك بار به بینید هر که امروز ازین قوم یکی را اعتقاد نیکو کرد وایشانرا در سرای راه داد دین ودنیا بزیان آورد وهذه النصیحة اگر خردمندید این بسنده است اکر نیستید این و مانند این فائده نخواهد بود هر که بقول خدای ورسول راه نخواهد برد بهیچ چیز همراه نبرد هوای او بر عقل او غالب است ازو بهی نیاید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(ما من مؤمن الاّ هو یعارض فی کل صباح عقله هواه فان غلب عقله هواه فیومه یوم صالح وان غلبت هواهُ عقلَهُ فیومه یوم سوء)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید هیچ مؤمن نباشد که نه هر روز بامداد دستی بزند عقل او باهوای او اگر عقل او هوای اورا غلبه کند آنروز اورا صلاح و خیر باشد و اگر چنان باشد که هوای او عقل اورا غلبه کند آنروز بَرُو نه نیکو باشد اکنون می نگر باخود هرگز یك روز دیدی که علم وعقل تو بر هوای تو غلبه کردست اگر نه

آنستی که هوای ما بر علم وعقل ما غلبه کردستی چرا قرآن و اخبار رسول و حکمت حکما و وعظ واعظان دست بباید داشت و سر و رخ و زلف وخال جانان باید کرد وگفت که مارا ازین راه می کشاید اینست تمام احمقانی که مائیم که این کنیم و این جوئیم و این خریم و این فروشیم و بدین پی بریم این خبر فراشنو تا بدانی که ترا افتد آنکه می باید کرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(اتانی بکتاب فی کتف)** فقال **(کفی بقوم حمقاً ان یرغبوا عما جاء به نبیهم الی شیء غیره او کتاب غیر کتابهم)** فانزل الله **(اَوَلَمْ یَکْفِهِمْ اَنَّا اَنزَلْنَا عَلَیْكَ الْکِتَابَ یُتْلٰی عَلَیْهِمْ* عنکبوت : ٥١)** پارسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بیامد بمن و بیاورد بمن کتابی در کتفی پس رسول صلی الله علیه وسلم می گوید تمام بود قومی را از حماقت که بگردند از آنچه آمد و آورد بدیشان پیغامبر ایشان بکتاب دیگر جز از کتاب او وسیرت او پس آنکه خدای عز وجل این آیت فرو فرستاد **(أولم یکفهم انا انزلنا علیك الکتاب)** این بسنده است ایشانرا آنچه ما بر تو فرو فرستادیم یا محمد این کتاب چون قرآن تا می خوانند بریشان این عظیم تازیانه است که مارا زده اند خاصه این قوم را که دعوی می کنند که ما را ازین ابیات چیزها روی می نماید در راه خدای که از قرآن می ننماید هان ای ناجوانمردان بخرد باشید که نمی دانید که چه می کنید و چه می گویید قال النبی صلی الله علیه وسلم **(الناس رجلان مؤمن و جاهل فلا تؤذ المؤمن و لاتجاور الجاهل هجران الاحمق قربان عند الله)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید مردمان دُو اند مؤمنانند و نادانان اند مؤمنانرا میازارید که آزار مؤمنان گناه عظیم است و بانادان مپیوندید ومجاورت مکنید که از نادان دور شدن و از احمق بریدن سبب قربی باشد بنزدیك خدای تعالی هر که او بخود نشاید بتو هم نشاید چه نشینی باقومی که دین و دنیای خود بسر هوای در داده باشند وهرکه

با این قوم نشیند همچون ایشان باشد که **(من تشبه بقوم فهو منهم)** ماآنچه دانستیم بگفتیم و عهدهٔ آن از گردن خود بیرون کردیم هر که کار بندد سلامت یابد وهر که نه بندد او خود داند انشااللّٰه تعالی که خدای تعالی بر ما رحمت کناد قال رسول صلی الله علیه وسلم **(علامت حب الله حبّ ذکر الله وعلامت بغض الله بغض ذکر الله)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که علامت دوستیء خدای دوستیء یاد کرد او باشد پس ای ناجوانمرد بی دیانت زلف وخال وسیم بر و بادام چشم بر راه خدای چه ماند هر که این و مانند این بر خدای سماع کند برخی کفر است و برخی تشبیه کردن. از کفر گفتن و از تشبیه کردن راه خدای می یابی ؟ از آنست که چندین راه یافته ای و بمنزل رسیده ای مکنید ای مسلمانان و بدانید که دزدان دین دین حق را زیر و زبر کردند و این قوم مداهنان با ایشان یار گشتند تا دین و کار دین را زیر و زبر کردند و هذه النصیحة و باللّٰه العون و التوفیق.

باب هفتم

اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت

شیخ الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق الحاکم العدل فی بلاد الله ابو نصر احمد بن ابو الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید که راه صدیقان و أبدالان و زاهدان بحقیقت نه اینست که قومی میگویند و می پندارند زاهدرا سه مقام است وجمله علما و مردمان که در زهد سخن گویند ازمقام اول می گویند و بدان ماند که ایشان از دیگر مقامات خبر ندارند و هر کسی را که هر سه مقام از زهد بداده اند او هم صدیقست وهم أبدال و شرح این مقامات در کتاب انس التائبین یاد کرده آمده است

هر چه در بندگی و راه خدای می باید اورا بداده اند او خورشید زمانهٔ خویش است همچنانکه ماه و جمله ستارگان نور از خورشید گیرند جملهٔ أهل عصر را دل بنور آن قوم نورانی گردد وهمه برکتهای روی زمین ازیشان باشد و همه عذابها و فتنها خدای عز و جل به برکت انفاس ایشان بر گرداند و این به بسیاری علم و عبادت نباشد بلکه بفضل و کرم خدای عز و جل و بدوستی او وحلاوت ایمان و سنت و جماعت و حلاوت ذکر خدای عز و جل باشد چنانکه خبر بدان ناطق است قال النبی صلی الله علیه وسلم **(یخرج قوم فی آخر الزمان اَنا منهم وهم منّی واِن عامتهم اولیاء الله)** قیل هل لهم علامة قال **(نعم لیسوا بکثیری العلم ولیس عندهم من کتاب اللّه کثیراً یتعلمون القرآن علی کبر سنهم ویتعلمون بالحیلة من حلاوة القرآن واِنَّ الایمان والسنة اَثبتُ فی قلوبهم من الجبال الرواسی یبعثهم اللّه بالبشری ویرضی بماهم فیه ویحشرهم یوم القیامة فی زمرة الأنبیاء ویرزق العباد بهم ویرفع البلاء بهم)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید بیرون آیند قومی در آخر الزمان که ایشان از من اند ومن ازیشان و بدرستی که عامهٔ ایشان اولیای خدای عز وجل باشند گفتند یا رسول الله هیچ نشانی باشد ایشانرا گفت باشد نه علم بسیار باشد و نه قرآن نیز دانند بیاموزند قرآن را ببزرگی یعنی پیر آموز باشند و کتاب خدای عز وجل می آموزند بحیلت ازین حلاوت که ایشانرا از قرآن خواندن باشد و ایمان وسنت در دلهای ایشان چنان باشد که چون کوههای بیخ آور سر افراشته خداي تعالی برانگیزاند ایشانرا ببشارت و بفرستد بمردمان ایشانرا ببشارت دادن و بهر چه ایشان دران باشند خدای تعالی بدان ازیشان خشنود باشد و روز قیامت ایشانرا بر انگیزاند در زمرهٔ پیغامبران و بندگانرا روزی دهد بسبب ایشان و بلاها از میان خلق بر دارد بسبب ایشان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(انّ بدلاء امتی لم یدخلوا**

الجنة بكثرة صلوة ولا صيام ولكن دخلوها برحمة الله وسخاوة النفس و الرحمة بجميع المؤمنين) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که أبدالان امت من در بهشت شوند نه به بسیاریء نماز و روزه بلکه در بهشت شوند برحمت خدای عز وجل و بجوانمردی که در بُن ایشان نهاده باشند و برحمت و بشفقت که ایشان را بر خلق خدای عز وجل باشد خاصة بر مؤمنان وقال النبی صلی‌الله علیه وسلم **(انّ لله تعالی عباداً ذُكِرَ اللهُ برؤيتهم وهم أولياء الله الذين لاخوف عليهم ولاهم يحزنون)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که مر خدای را عز وجل بندگانند که چون کسی ایشانرا به بیند خدای عز وجل یاد آید بدیدار ایشان و ایشانند أولیای خدای عز وجلّ آنکسانی که حق تعالی ایشانرا میگوید نیست برایشان همّی و اندوهی از روز قیامت و نه از هیچ چیز دیگر و قال النبی صلی الله علیه وسلم **(ما عُبِدَ اللهُ بشیء افضل من الزهد فی الدنیا)** گفت هیچ کسی عبادتی نکند خدای را عز و جل فاضلتر ازانکه در دنیا زاهد شود زهد در دنیا کار بزرگست وسخت ممدوح همچنانکه دوستیء دنیا بغایت مذموم است زهد نیز بغایت ممدوح است هر که اورا این سه مقام از زهد حاصل آمد بعد از پیغامبران هیچ کس بفضل و درجهٔ وی نباشد زیراکه همه چیز ها اورا جمع باشد چون این سه مقام اورا جمع آمد مرد درجهٔ أبدالان وصدیقان یا بد که همه را ازو نفع باشد وهیچ ضرر نباشد و او آفتابی گردد که بر هر که تابد اورا برنگ خویش گرداند و بحری گردد که مردار او همه حلال باشد وجانوران او همه ازعجایب باشند ظاهر او همچون باطن و باطن او همچون ظاهر او همه پر در قیمتی باشد اما کرانهٔ آن هولناك باشد آنجا منزل نشاید کرد که در خون خویش سعی کرده باشی و آب آن از کران نباید خورد و دران تصرف نباید کرد و ایمن نباید بود و بی زورق و بی کشتی در وی نباید رفت و اگر لابد بر

دریا گذر می باید کرد بی ملاّحی راه دانی راه نباید رفت و راستی و صدقه و دعا با تضرع باید بود تا باشد که بسلامت بگذری و با این همه کم کسی باشد که در دریا رود و بجای خویش بماند و یا طبعش نگردد و یا رنگش نگردد بهمه حال اثری دروی پیدا آید مگر کسی باشد که نیز دریا دیده باشد و برآن خوکرده بود آنگاه اورا کم زیان دارد برادران و عزیزان من بدانید که مقصود ازین فصل آن بود که هر نادان و هر ناپیراستهٔ که سخنی چند بیاموختند و در راه خدای عز وجل دوکانها بر ساختند که نه از خدای عز وجل خبر دارند و نه ازکار خدای بر هیچ خبری اند و هر جای که ازین نو تائبی قصد راه خدای کند ازان چند دیو برده بیایند و به پیری بنشینند یکی قطبی نام کنند و یکی را خورشیدی و یکی را ماهی که از ظلمت ایشان همه راه خدای عز وجل تاریك گردد و همه راه روندگانرا از کار خدای تعالی سپر کردند مگر از چنین قوم در راه أولیای خدای تعالی ننگرید که آنگاه زیان کنید این همه که شما می بینید که قومی می کنند آن همه از نادانی و بیخبری می کنند و بفرمان شیطان می کنند کسی که چندان بوالعجبی بکند وچندان سخنان سیم اندود بتواند گفت و دو رکعت نماز نداند کرد و الحمد راست بر نتواند خواند ودر خانهٔ خویش نداند که چون مي باید زیست وچندان ژاژ تواند خایید و پای سریك دینار زر در نتواند نهاد این کس که اورا متابعت کند هزار بار ازو احمقتر است و غافلتراست اکنون این فصل بشنو نیکو ازین همه که گفته آمد و مقصود اینجا خواهد بود.

فصل: بدانید برادران و عزیزان و دوستان من که راه خدارا عز وجل نشانها است که لابد بباید دانست تا راه خدای عز وجل درست آید اگر کسی را میخواهی که بدانی تا در راه خدای تعالی درست هست یا نی آن نشانها از وی طلب کن اگر بازیابی آنگاه مرد در راه خدای عز وجل درست

است و اگر خود خواهی رفت در راه خدای عز وجل خویشتن را مداهنت کردن از عقل نباشد هم این نشانها از خود باز جوی اگر باز یابی در خود خُنُك ترا و خنك آنرا که با تو صحبت دارد اکنون اوّل باری چنان باید که خدای را برای خدایی پرستی باخلاص و صفاوت چنانکه در کاری که می کنی هیچ ریا نباشد زیراکه هر چه دران ریا باشد خدای عز وجل نپذیرد چنانکه خبر بدان ناطق است قال النبی صلی الله علیه وسلم قال الله عز وجل (**انا اغنی الشرکاء عن الشرك فمن عمل لی عملا و اشرك فیه غیری فانا منه بریء و هو للذی اُشْرِكَ**) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که خدای عز وجل فرمود من بی نیاز ترین شریکانم از کارهای بانبازی پس هر که کاری کند مرا از کارهای من که او دران انباز کند کسی دیگر را با من من ازآنکار بیزارم و آن کار آن شریك را ست پس چون حق سبحانه و تعالی از کار بأنبازی بیزارست در کاروی شریك شرط نباشد چون کار باخلاص کردی چنان باید که آن کار بفرمان خدای و رسول باشد نه بفرمان دیو و دیو مردم و از هر چه ترا نهی کرده اند ازان پرهیزکنی تا ازان قوم باشی که میگوید (**اِنَّ المتَّقِینَ فی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فی مَقْعَدِ صدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ* القمر:۵۳-۵۵**) وهر نیکی که خدای عز و جل وعده کرده است نه ناپاکانرا وهرجائیان را زیراکه هر که او باهر کسی نشیند و ازهرجوی آبخورد هرگز احوال او راست و پیراسته نباشد و متقی نباشد **دیگر** چنان باید که با هر که نشینی ببدیء او اقتدا نکنی به نیکیء او اقتدا کنی وهیچ کسی نباشد که نیکی و بدی دروی نباشد مهتر صلوات الله علیه می گوید (**خُذ ما صفا و دع ما کدر**) **دیگر** از دنیا و کار دنیا و طلب دنیا بدون قناعت کنند و در کار دین بمرتفع گرایند و بدون قناعت نکنند **دیگر** با مردمان خلق نیکو ورزید ومعاملت چنان کنید که اگر ایشان باتو کنند روا داری **دیگر** چون در دل خود

دوستیء دنیا و مدح و ثنای خلق بینی زینهار که در چوال غرور و پنداشت خود نشوی که هم بران بمانی و هرگز بهیچ مقام نرسی ازمقامات راه دین و دوستان خدای عز وجل **دیگر** گفتار زبان با عزم دل راست باید کرد زیرا که چون این دو راست نباشد هیچ کار راست نباشد **دیگر** دست و پای و فرج وشکم و حلق و چشم وگوش از ناشایستیها نگاه باید داشت که هر یکی دری است که فتنه درآید ازین درها و بدار الملك شود و دار الملك را بهم برآرد و مشوش گرداند و دار الملك در دنیا دل أولیای اوست چنانکه می فرماید **(قلوب احبابی دارملکی)** و اگرچه این همه اندامها بهرجای می روند چون دل بجای باشد تدارك توان کرد اما چون دل تباه باشد هیچ فائده ندهد چنانکه خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم **(ان فی الجسد لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله ألا و هی القلب)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید بدرستی که در تن هر کسی پارهٔ گوشت است چون آن پارهٔ گوشت بصلاح باشد هفت اندام او بصلاح باشد چون پارهٔ گوشت تباه باشد همه تن وی تباه باشد و آن پارهٔ گوشت دل است و پاسبانیء دل فریضه است زیرا که دل نظاره گاه حق است نظاره‌گاه حق را از خاشاك وسواس خالی باید داشت تا حرمت نظاره‌گر نگاه داشته باشی قال النبی صلی الله علیه وسلم **(انّ للهِ أوانیّ واحبّ آنیتِهِ الی الله مارق منها وصفا وآنیةُ الله فی الارض قلوب عباده الصالحین)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید بدرستی که مرخدای را عزّ وجلّ آنیه ها است و دوستر آنیهٔ خدای عز وجل بدو آنست که نیکتر و صافیتر باشد و آنیهٔ خدای عز و جل در روی زمین دل دوستان اوست که ایشان مصلحان باشند دلهای ایشان بنزد خدای عز وجل قدری و منزلتی تمام دارد و آن صفاوت و رقّت ازان باشدکه دران دل نه حسد باشد و نه کینه و

نه دوستیء دنیا و نه حرص و نه دوستیء خلق و نه فضول و نه أمل و نه طلب جاه درین همه زاهد باشد و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **(ما عُبِدَ الله بشيء افضل من الزهد فى الدنيا)** پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ کسی خدایرا عز وجل عبادت نکند فاضلتر از ان که در دنیا زاهد شود ولابد چنین باشد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می گوید **(رأس كل طاعت الحب فى الله وحب أولياء الله و البغض فى الله)** دنیا دشمن خدایست وهرگز با دوستیء دشمن کسی دوستیء آنکس راست نیاید پس بهمه حال هرکه دعویء دوستی خدای عز و جل می کند باید که هر چه حق دشمن دارد او دشمن دارد و هر چه او دوست دارد آنکس هم دوست دارد و مردمان در مثل گو یند :

بیت

هر که با دشمنِ من دوستی آغاز کند
درِ وحشت که فرابسته بود باز کند

قال النبى صلى الله عليه وسلم **(ازهد فى الدنيا يُحبّك الله و ازهد فيما ايدى الناسى يحبك الناس)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید زاهد گرد در دنیا تاخدای عز و جل ترا دوست دارد وزاهد گرد از آنچه در دست مردمانست تاترا دوست دارند قال النبى صلى الله عليه وسلم **(اذا اراد الله بعبد خيراً جعل فيه ثلاث خصال فقهاً فى الدين و زهدا فى الدنيا و بصّره بعيوبه)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می‌گوید هر آنگاه که خدای عزّ و جلّ به بنده ای خیری خواهد سه چیز بدهد اول فقه در دین و زهد در دنیا و بینا گرداند اورا بعیب او و یقین می باید داشت که اصل همه خیرات و طاعات و کرامت و صفاوت و علم نافع و حکمت و سعادت در زهد دنیا بسته است هر که خدایرا عزّ و جل بچاشت

و شام باور داشت این همه ازوی باور داشت و هر که بچاشت و شام باور نداشت مگر ویرا بهیچ چیزی باور نداری که همه باد است و غرور قال النبی صلی الله علیه وسلم **(مامن عبد زهد فی الدنیا الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصّره بعیوب الدنیا ودائها و دوائها واخرج منها سالماً الی دار السلام)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید هیچ بندهٔ نیست از بندگان خدای عز و جل که او در دنیا زاهد شود که نه خدای عز و جل حکمت در دل او برویاند و آنرا بز بان او می راند و اورا بینا گرداند بعیب دنیا و درد آنرا و داروی آنرا بدو نماید و اورا ازان بیرون آرد ومی برد تا ببهشت أی دوستان و عزیزان ما بنگرید بدین روز چند که در دنیا می باشید بدین سبزهٔ او غره مشو ید که او چون من و چون تو بسیاری یاد دارد و بر باد داده است و برخواهد داد.

بیت:

ای دل بچه زهره خواستی یاریرا ★ کو چون تو بباد داده بسیاری را

رعایتها و اسباب دنیا که مابر ساخته ایم و کارخدای عز وجل بردام بسته ایم که ما دوستان خدایيم و این همه برخلاف قول خداست هر چه موافق قول خدای و رسول خدای نباشد آن نه راه خدای باشد چنان که خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم **(ان الله اذا ابغض عبداً بعث الیه ملكاً فقال ظاهر علیه نعمتی فانی ابغضه و ابغض صوته و ابغض ان یسألنی ویدعونی و اذا احب الله عبداً بعث الیه ملكاً فقال تابع علیه المصیبات وانی احبه و احب صوته واحبّ اَنْ یسألنی ویدعونی)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید که خدای عز وجل چون بندهٔ دشمن دارد بفرستد بسوی او فرشتهی را و گو ید که نعمت من برین بنده ظاهر گردان و هر چه می خواهد بدو می ده که من اورا دشمن می دارم و

آواز او دشمن می دارم که از من چیزی خواهد و چون خدای عز وجل بندهٔ دوست دارد فرشتهٔ را بفرستد وگو ید پیوسته کن برین بندهٔ من بلاهای متواتر تا او بمن نالدومرا میخواندکه اوراو خواندن اورا دوست دارم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(اذا احب الله عبداً ابتلاه و اذا احبه الحب البالغ اقتناه)** قیل یا رسول‌الله و ما اقتناء قال **(لایترك له مالاً ولاولداً)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی‌الله علیه وسلم می‌فرماید چون خدای عز وجل بندهٔ را دوست دارد او را به بلاها مبتلا کند چون آن دوستی بحد کمال رسد و بالغ گردد اقتناء کند اورا گفتند یا رسول الله اقتناء چه باشد گفت اورا نه مال ماند و نه فرزند نشان دوستی حقیقی اینست که گفته آمد اگر امروز کسی را که در کوی توبه آمد یک تای نان زیان شود ازین صد مدعی بینی که بیایند که این سیلی بدل قفای فلانست که می خوری چون راه روندگان چنین شدند و راه بری با چنین قوم افتاد لا جرم بر سیرت اولیا و بر طریقت و نشست و خاست و وقت و حال و احوالهای ایشان پیدا می آمد ازین صد هزار حال محال در قیامت و در حلقهٔ درو یشان و محققان بیک جو نخرند و چندان نمد تر گردن ایشان زنند و در قیامت رداء آتشین بر گردن ایشان افکنند می پندارند این قوم که این راه گذاشته است غلط کرده اند و لیکن مرد کور وکَرْ و مُبَرْسَمْ هیچ تمییز نتواند کرد در هیچ نوع وکر بهیج حال فرق نکند میان آواز خوش وناخوش وکور میان سیاه و سفید و سرخ و زرد فرق نتواند کرد ومبرسم میان تلخ و شیرین و شور فرق نتواند کرد لاجرم کارها چنین گردید که قفا از عطا باز می ندانند و حلوا از اَلْوا و راه از بی راهی و هریکی چندان دعوا دارند که لا تسأل زنهار ای برادران و عزیزان و دوستان ما که قدم اول در راه ایمان درست دارید و توبه باخلاص کنید و در کار خدای تعالی بقول هر کسی کار مکنید و از راه شریعت دست باز مدارید و بقول خدای و

رسول کارکنید تا زود بمنزل خواهید رسید ودر چاه حیرت وزحیر گرفتار نمانید و بقرائی هر نااهلی و بی علمی و بی معرفتی فریفته مشو ید قال النبی صلی الله علیه وسلم **(اکثر منافقی هذه الامة قرائها)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میگفت بیشتر از امت من که منافق باشند قرایان باشند وقال النبی صلی الله علیه وسلم **(استعیذوا بالله من جب الخزی)** قیل یارسول الله وما جب الخزی قال **(وادٍ فی جهنم اعدت للقراء المرائین)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گو ید باز داشت خواهید از خدای عز وجل ازان چاه خواری گفتند یا رسول الله آن چاه خواری چیست گفت وادی است در جهنم ساخته اند قرایان و مرائیان‌را که کار بُروی و ریای مردمان کنند و قرایی می کنند و خودرا بقرایی بر خلق می بندند آن کارهای آراسته و آن رسمهای نظام داده همه از کار دنیاست نه ازکار دین پیغامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید **(انا واتقیاء امتی براء من التکلف)** من و پرهیزکاران امت من از همه تکلفها بُرآئیم و قال النبی صلی الله علیه‌وسلم **(لتأتینکم من بعدی دُنیا مجلّلة تأکل ایمانکم کما تأکل النار الحطب)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می‌گوید زود بود که بیاید پس مرگ من دنیای آراسته و در چشم شما بزرگ و آن ایمان را بخورد چنانکه آتش هیزم را بخورد اما این همه اخبار و روایات و علم و تجر به بیان کردیم تا مگر یک نیازمند برین راه برود و مقصود او حاصل گردد و بحقیقت می دانم که هر که را ابلیس از راه ببرده است یکی باز نیاید و بدین سخن خندد و لیکن این ازان کفر ریزهای دیگر است قال النبی صلی الله علیه وسلم **(أتدرون ای اهل الایمان افضل ایماناً)** قالوا الملائکة قال **(هم کذلك بل غیرهم)** قالوا من هم قال **(هم اقوام یأتون من بعدی هم فی اصلاب الرجال فیؤمنون بی و لم یرونی و یجدون الورق المعلق و یعملون بما فیه فهم افضل أهل الایمان ایماناً)**

پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم پرسید از یاران مهاجر و انصار گفت شما دانید تا از اهل ایمان ایمان که فاضلتر است گفتند ایمان فرشتگان گفت این خود هست بجز از ایشان می گو یم گفتند ایشان که اند یا رسول الله گفت ایشان گروهی اند که از پس ما بیایند و ایشان هنوز در پشت پدرانند چون بیایند بما ایمان آرند مارا نادیده و بیابند کتاب خدای عز و جل ورق معلق که هر کسی خبری می گو یند ایشانرا ایشان آن ورق را فرا گیرند و بدان کار کنند ایشان اند از أهل ایمان که ایمان ایشان فاضلتراست اکنون اگر برادران و دوستان ما می خواهند که ازین زمره باشند دست بقرآن واخبار زنند و بدین کار ها و گفتارهای نابکار و بدین آهنهای سیم اندود غره مشو ید که آنرا هیچ اصلی نیست ما ازین بسیار تجر به کردیم بجز حسرت و ندامت حاصل نیامد در هر کاری که کسی می کند که دران نشست و خاست شریعت وحل وحرمت نباشد آن همه از نهاد أهل هوا و بدعت وضلالت و دیو و دیو مردم باشد ازان حذر باید کرد که دران هیچ فایده نباشد نماید ولیکن نیاید چنانکه حق سبحانه و تعالی می گو ید قول الله جل ذکره **(کسراب بقیعة یحسبه الظمأن ماءً حتی اذا جاءهُ لم یجدْهُ شیئاً* النور :۳۹)** هر که میخواهد که از عمر و روزگار خود بر خوردار گردد اورا در همه ایام خود هر چه می کند حرمت و شریعت و ادب نگاه باید داشت تا از روزگار خود بر خورداری یابد و آنچه اصل است تای چند یاد کرده آید تا بدانند وکار کنند و ازتو به و عبادت عمر خود برخوردار کردند انشاءالله تعالی.

فصل آخر اکنون بدانید برادران و عزیزان من که هیچ کار و هیچ چیز نیست که نه آن کار و آن چیز را نفع و ضرر است هر که نفع و ضرر آن کار از هم باز نداند هر گز نفع آن نیابد چون کسی را یار و قرین نیك افتد فراخور باشد و زود بمقصود رسد و از حدیث نشست و خاست که قومی با

یکدیگر می نشینند چاره نیست که آدمی را از هم نَفْسی چاره نیست زیراکه پدر ما آدم صلوات الله علیه در بهشت بود و هر گز ممکن نیست که کسی در دنیا جایی خواهد یافت خوشتر و خرّمتر و دلکشای تر از بهشت چون آدم را در آنجا مونسی می بایست از هم جنس خویش کسی را نرسد که گوید مارا به هم نفس نیاز نیست چون چنین است لابد از هم نفسی و یاری و قرینی چاره نیست اکنون سخن اینجاست تا بدانی‌که یار و قرین نیك کیست تا روزگار بر تو تباه نکند چنانکه ازان آدم کرد صلوات الله علیه آدم از خدای تعالی مونسی می‌خواست خدای تعالی حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید گفت تا همجنس تو باشد تا ترا دل نگیرد وصفت آدمی چنین است که بی مونس زندگانی نتواند کرد لابد هم قرین بباید وقرین شاخی باشد از مرد و هر کرا قرین نیك آمد سعادت دو جهانی او بر آمد وهر کرا قرین بد افتاد هلاك از روزگار او بر آمد پس حمد باید کرد با قرین نیك و نشست وخاست تو بانیك مردان باشد تا روز قیامت حسرت وندامت نباید خورد واگر قرین بد باشد می باید گفت **(یالیت بینی وبینك بعد المشرقین فبئس القرین)** هر آفتی که مردم را پیش آید از قرین بد پیش آید وهر نیکویی که یا بد از قرین نیك یابد و قرین نیك و بد در اصل ونسب و خویشی و قرابتی نبسته است زیراکه هیچ قرابتی و نزدیکی از آدم صلوات الله علیه بیشتر نخواهد بود که باحوا بودی مگر تا حوا آدم را از کجا بکجا افکند و آن سگی که با اصحاب کهف قرابتی کرد بنگر که بسبب او یقین ایشان یکی ده شد و هر جا که خدای ایشانرا یاد کرد آن سگ را با ایشان یاد کرد چنانکه در مصحف مجید می گوید **(سَيَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ* الکهف :۲۲)** الی آخر القصه قرین نیك مردرا از درکات بدرجات رساند و قرین بد از درجات بدرکات رساند پس نیك گوش باید داشت تا باهر که می نشینی

چون می نشینی و باهر کسی ننشینی و باهر کسی قرینی نکنی و باهر که سخن گویی بر مقدار فهم و عقل گویی مکابره نکنی وراز خود با هر کسی نگویی و بسخن هر کسی فریفته نشوی در کار احوال انسان بباید نگریست ونه در اقوال ولاف ایشان و هر که او بخویشتن نشاید ازو حذر بهتر بود و اگر تقدیر کنم که قرین بد بکسی افتاد اکر اورا برنگ خود تواند کرد نیکو باشد زیرا که جمله مشایخ طریقت همه مفسدان و رندان و دزدان را و مبتدعانرا و کمراهان را برنگ خویش کردانند و اغلب مَرْدَانِ خدایرا رنگی و بویی باشد که هر که آن رنگ و بوی بشنود و به بیند هم ازان قوم گردد اما چنان باید که بر پنداشت این کار نکنند که آنگاه همچنانکه در مثل کویند

مصرع:

خر شد که دو شاخ آرد بنهاد دو گوش

و اگر قرین بد نه دران کوشد که ترا از راه ببرد بی عقلی نباید کرد و حذر باید کرد پیش ازان که ترا هلاك کند اما بدانکه اکنون خود قرین بد کیست ونشان او چیست وقرین نیك کیست و نشان او چیست هر قرینی که تو اورا بینی و با او نشست وخاست کنی که خدای و یاد کرد خدای را بر دل و زبان تو تازه دارد آنگاه او قرین نیك است و هر که با او نشینی و اورا بینی که خدای و یاد کرد خدای بر دل تو فراموش کند بحقیقت بدان که او قرین بداست ازو حذر باید کرد و این اصل بزرگست در شناخت قرین نیك و بد

اکنون باز آمدیم بدین طریق أهل صلاح ونشست و خاست درویشان وکسی که وی زاویه داری کند اول باری بدانکه زاویه داری کسی را مسلّم شود که او رنگ هر کسی نگیرد و در راه دین و سنت راسخ بود و تلخ از شیرین باز داند و شور از ترش باز داند و بوی خوش از گند و حق از باطل و سنت از بدعت باز داند و کفر از ایمان باز داند و پاك از پلید باز شناسد و طاعت از

معصیت و خیر از شر بداند آنگاه دَرِ زاو یه باز کشاید تا هر مسافری از هر قوم و هر طبقه که رسند بیاسایند سخت نیك باشد وهیچ کار فاضلتر از آسایش دل مسلمانان نیست خاصه که غریب و أهل صلاح باشد و اگر کسی درِ سرای باز نهد تا غربا و مسلمانان را راحت رسد چنان باید که آن مرد که درِ سرای باز نهد عیب پوش مسلمانان باشد نه عیب بین ایشان و باید که آن مرد که درِ سرای باز نهد از بهر مهمان و مسافران چنان باید که جوانمرد وسخی طبع باشد و هر که در سرای وی شود از بهر نان پردهٔ او ندرد و به مهمان هیچ طمع نکند و چیزی که و یرا لابد بکار آید اگر دارد از وی دریغ ندارد و نان از سگ و گبر و جهود و ترسا باز ندارد زیراکه هر که می آید روزئ خو یش میخورد و بدانکه روزیء کسی بردست تو بدو رسد پس منتی بروی نتوان نهاد و چنان باید که خود را جز حمالی نداند و اگر نه چنین باشد اورا درِ سرای باز نهادن مسلّم نیست و چنان باید که از بهر نانی که بکسی دهی اورا بسیاری رنجه نداری و از هیچ نوعی بروی منت نه نهی و در اعتقاد و مذهب او تصرف نکنی و آن خو یش نیز در سر او نکنی و چون بر راه راست باشی سخن هرکس در گوش نگذاری و هیچ مسلمانی نباشد که او بیك تای نان نیرزد هر وقت که مؤمنی که در سرای تو در آید هر مردُمی که بتوانی کرد دریغ نباشد و هیچ خدمت و مراعات وشفقت از مهمان دریغ نباید داشت چون در سرای باز نهادی بهر چیزی سبك سنگی نباید کرد و دل مهمان نگاه باید داشت که ذخیره ایست که بر دست مهمان بدان جهان می فرستی و آنکس أمین تست أمین خود را و حمال و بقال خو یش را نیکو گسل باید کرد تا فردا آن امانت نیکو باتو رساند و هر دو تن که با یکدیکر نشست و خاست می‌کنند یقین می باید دانست که هر دورا در قیامت از حق یکدیگر بپرسند هم از گفتار و کردار و از بد و نیك هیچ ضایع نخواهد بود هر چه می کنند ومی گو یند همه بریشان می نو یسند

چیزی چنان باید کرد و گفت که از خواندن آن در قیامت تشویر نیابند تا حق نشست و خاست بجای آورده باشی و این قوم که با یکدیگر می نشینند و سماع میکنند و بآن مشغول می باشند بنگر تا ایشانرا آن مسلّم هست یا نی بحقیقت بدانکه هر درویشی که اورا محبت غالب نگشته است که از هوا بسته است و محبت او بر عقل او چندان زور نکرده است که آن محبت عشق گردیده است اورا سماع مسلّم نیست که از بهر آن می گویم تا چنین کسی نباشد اورا سماع نگردد زیراکه چون عاشق گردد همه را جمال معشوق بیند وهمه آواز معشوق شنود او در محبت حق چنان غرقه باشد که همگی دل او محبت حق دارد چون هر چه شنود همه ازو شنود اکر بیت گوید و اگر شعر گوید اورا دل بهیچ چیز دیگر مشغول نشود مگر بمحبوب خویش ازان می گویم که اورا سماع مسلَّم باشد اما زلف و خال و موی و قد و بالا وسیم برولاله رخ و شکر لب و بادام چشم این ومانند این هرگز مسلَّم نگردد وهر که ازین نوع چیزی بر حق سبحانه وتعالی سماع کند کفر است و تشبیه ألبته این ومانند این نشاید گفت و ازین چیز ها که می زنند هیچ مسلَّم نگردد که سرازبند شریعت بیرون برد و اگرنه بهیچ حال مسلَّم نگردد و هر چه کنندهمه را استغفار حاجت باشد و اگر نکنند و استغفار لازم نه بینند شاخیست از ضلالت اما اگر کرده شود و استغفار بر آن واجب بیند باستغفار نیکو شود و در اصل می نگرد هر چه رسول صلی الله علیه وسلم و صحابهٔ او نکرده اند نباید کرد و اگر کنی استغفار بر آن واجب باید داشت و اگر نه شاخی عظیم است از بدعت اما آنکسانی که ایشانرا محبت غالب گردد ازان ایشان کار دیگر است و آن همچنان است که کسی مسافر گردد یا بیمار گردد اگر دران کار های وی بعضی تقصیر افتد معفوعنه باشد کسی که دیو یا پری سایه بروی افکنند قلم فتوی ازوی برخیزد اگر دیگری را در محبت حق تعالی چنان غرقه شود که

ساعتی از خود فراتر شود بدان نیز باوی چیز نتوان گفت اما باید که چنین باشد اما هر که اینسخن بر دام بندد و نه این باشد زود بمقام زندیقی رسد اما اگر این بود زود بمقام صدیقی رسد و هرچه رنگ هوا دارد آن بهتر بود که مرد محقق گرد آن نگردد و چنان باید که درو یشان که چون بحلقه نشینند از بهر تعلیم علم نشینند تا باصحابهٔ رسول صلی الله علیه وسلم مانده کرده باشند نه از بهر بطر وسماع هوا آمیز آما از بهر تعلیم و یاد کرد حق سبحانه و تعالی باید نشست تا در مرغزار بهشت باشند آنگاه اگر در میان ایشان کسی را وقتی و حالتی باشد از سرآن حالت نعتی بر گو یند که با حالت وی راست آید و باحوال وی ساخته باشد آن زیانی ندارد زیرا که جمله مشایخ آن روا داشته اند و کرده اند آنچه قومی بنشینند و در هیچ طاعت و عبادت نباشند مگر بسماع و بسیار وقت باشد که نماز نیز در سر آن کنند و نشست و خاست همه در سرود گفتن و دف زدن و بالش زدن فراسر آرند این هیچ کس از ارباب طریقت و اصحاب حقیقت مسلّم نداشته اند خاصه هر کرا باشد در حلقهٔ درو یشان نشانند و وقت باشد که مستورات نیز در آیند برخی بنظاره و برخی خود دعویء آن کنند که ما خود عین کاریم و مردان و زنان بهم در یك خانه آینده و خود را محرم یکدیگر دانند البته که هیچ پیر و ارباب طریقت روا نداشته‌اند و این راه خرم دنیا باشد نه طریق درو یشان چنان نباید کرد ورضا نباید داد که بکنند که آنجا فرّفسادها بسیار تولد کند این راه درو یشان با قومی نا جوانمردان افتاد خراب کردند هرجا که ازین کاهلی بی دیانتی زندیق رنگی منافق طبعی بود درین راه درو یشان آمدند و هر کسی مرقعی در بر افکندند و خود را درین قوم بستند که این عالم درو یشان عالم بلند است و ولایت فراخ و دولتی بی نهایت هر ناپیراستهٔ و ناتراشیدهٔ روی بآستانهٔ دولت ایشان نهادند و خود را در میان این قوم افکندند که ما ازیشانیم و هم ازین ناکسان قومی به

پیری نشستند و بر هریکی قومی مریدان گرد آمدند و برخاستند و گرد جهان بر می آیند و مشتی حکایتهای بدروغ فرا یافتند و ازین شهر بدان شهر و ازین ده بدان ده و ازین پیر بدان پیر و ازین زاو یه بدان زاو یه آمد وشد فرا گرفتند واسلام را خراب کردند و این همه از زاو یه داران جاهل افتاد است در میان درو یشان که باز باکوف دریك آشانه فرود آمدند تا مسلمانی در سر این چنین پارسایان شد و مصلحان اگر بدین کوی فرو شو یم این را پایان نیست اما اگر دوستان مارا می باید که از زمرهٔ درو یشان باشند چنان بایدکه با هرکسی ننشینند و از هر جوی آب نخورند و هر کسی را آنجا بخود راه ندهند که نه آزموده باشند و نشست و خاست با علما کنند و دوستی با اهل تحقیق کنند و در راه دین و شریعت اقتدا بعلمای محققی متقی متوکل کنند از اهل مجاز و زیغ و بدعت دور باشند و در راه حقیقت اقتدا باهل صفهٔ و درو یشان رسول صلی الله علیه وسلم کنند و اگر راه و روشی بودی بهتر ازان درو یشان رسول صلی الله علیه وسلم از خدای عز وجل نخواستی که **(اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی یوم القیامة فی زمرة المساکین)** پس درست شد که بهترین همه چیزها فقراست و بهترین همه طریقها طریق فقر بران بباید رفت و ازهر کسی چیز نباید شنید و بر راه هر کسی نباید رفت وگرد هر محالی نباید گردید و از هرکه حال محال آرد دور باید بود و بدان لافهای بدروغ غره نباید شد وازان کسانی که درین شیوه باشند هر چند دور تر توانی بود سودمند تر باشد زیراکه آن حالهای محال بدروغ مردم فریفته کند هر عاقل که دران نگرد گو ید بهمه حال چیزی است که این کس می کند اما آن حال که راست باشد خود همه را برنگ خو یش کند وهرگاه که قومی از درو یشان و اهل تحقیق خواهند که ساعتی بایکدیگر بنشینند چنان بایدکه بحرمت وشفقت نشینند و بر یادکرد خدای عز وجل و اگر چنان است که خواهند که چیزی بر خوانند

ببـایـد کوشید تاهیچ نا محرمی را آنجا نگذارند و اول بقران خواندن ابتدا کنند و بآخـر خـتـم بـقرآن کنند واز ابیات و اشعار چیزی برخوانند که اگر کسی را بـرحق سبحانه وتعالی سماع کند کافر نگردد و اگر کسی را وقت خوش گردد او را بدان باز گذارند و احوال او بنشولند و اگر کسی را جامه خرقه شد ملك وی ازان بـر نـخیزد در جامهٔ او تصرف نکنند مگر او درکار ایشان کند و اگر جامهٔ کسی مخروج شود بستم از وی نبه کشند که ملك تو ازین بر خواست واین ازان درویـشـان شد آن هیچ راه نیست چنان نباید کرد واگر کنند حرام است.

و بـالله الـتـوفـیق تم تحریر الکتاب بعون الله و حسن توفیقه فی أواسط شعبان سنة ستة و ثلا ثین و ثمانمائة. تاریخ تحریر ۸۳۶ هـ. ۱٤۳۳ م.

مکتوب هفتاد ویکم

نقطهٔ دائرهٔ هدایت و سداد مرکز مهبط ولایت و رشاد هادی مصالح صلاح مبدأ و معاد متـکاء اصحاب اعتماد و ارباب استناد غفران پناه رضوان دستگاه مروّج طریقهٔ یقین شیخ سیف الدین بن عروة الوثقی محمد معصوم و نبیرهٔ امام ربانی مجدّد ألف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس الله تعالی اسرارهم العلی فرماید که: (...فی **(غَایَةِ الْعُمَّالِ)** اَلذِّکْرُ الَّذی لاَ تَسْمَعُهُ الْحَفَظَةُ یَزِیدُ عَلَی الذِّکْرِ الَّذی تَسْمَعُهُ الْحَفَظَةُ سَبْعِینَ ضِعْفاً رَوَاهُ الْبَیْهَقیُّ فی شُعَبِ الایمَانِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهَا اُذْکُرُوا اللّٰهَ حَامِلاً قیلَ وَ مَا الذِّکْرُ الْحَامِلُ قَالَ الذِّکْرُ الْخَفی. ابن المبارک فی الزُّهْدِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حَبیبٍ مُرْسِلاً خَیْرُ الذِّکْرِ الْخَفیُّ وَ خَیْرُ الرِّزْقِ مَا یَکْفی. رَوَاهُ اَحْمَدُ فی صحیحه عَنْ سَعْدٍ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی **(مَنْ ذَکَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَکَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَکَرَنِي فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ ذَکَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَیْرٍ مِنْهُمْ وَاَطْیَبَ)** رَوَاهُ ابن اَبی شَیْبَةٍ عَنْ اَبی هُرَیْرَةٍ ... در طریقهٔ ما مدارِ وصول بدرجهٔ کمال مربوط برابطهٔ محبت است به شیخ مقتدا. طالب صادق از راه محبتی که به شیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطنِ او می نماید و بمناسبة معنویه ساعةً برنگ او می بر آید. گفته اند فنا فی الشیخ مقدمهٔ فنای حقیقی است ذکر تنها بی رابطهٔ مسطوره و بی فنا فی الشیخ موصل نیست ذکر هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط برابطهٔ محبت و فنا در شیخ است آری این

رابطه تنها با رعایتِ آدابِ صحبت وتوجه و التفاتِ شیخ بی التزامِ طریقِ ذکر موصل است و در سلوک و تسلیک اختیاری که به طرق دیگر وابسته است مدار کار بر وظائف و اَوراد و اذکار است و بنیاد معامله بر ریاضات و اربعینات و به پیرِ طریقت به این مشابه رجوع نیست. و درین طریق که طریقِ صحابهٔ کرام است علیهم الرضوان افاده و استفاده انعکاسی است صحبتِ شیخ مقتدا با رعایت آداب کافی است و وظائف و اذکار و طاعات نیز از ممدات و معاونات است. صحبتِ خیر البشر علیه و علی آله الصلوة الزاکیات و التسلیمات و التحیات النامیات در حصولِ کمالات به شرطِ ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود. لهذا راهِ وصول درین طریقه اقرب گشته است و در اخذِ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل کهول و صبیان و شیوخ و احیاء و اموات برابر اند ریاضت درین طریق عالی که متضمن اندراج نهایت است در بدایت اتّباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعتِ نامرضیه. طریقِ ما طریقِ دعوتِ اسما نیست اکابرِ این طریق استهلاک در مسمّیٰ این اسما اختیار فرمودند. از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایتِ دیگران در بدایتِ ایشان مندرج است استماع فرمایند که شغل باطنی در طریقهٔ ما اقسام است قسم اوّل ذکر اسم ذات است و طریقِ این ذکر آن است که طالب را باید که زبانِ خود را بکام بچسپاند و به جمع همت متوجه قلبِ صنوبری که در چپ واقع است گردد و این قلبِ صنوبری آشیانهٔ قلبِ حقیقی است که از عالم امر است و آن را حقیقتِ جامعه نیز گویند. و لفظ مبارک **الله** را در دل به طریق خطور بگذرانند و بزبانِ دل این لفظ خطیر بگوید بی آنکه صورتِ دل را تصور کند و نَفَسْ را بند نه کند و در ذکر گفتن هیچ گونه آن را دخل نه کند. نَفَسْ بطورِ خود می آمده باشد و از لفظ مبارک الله ذاتِ بیچون خواهد و هیچ صفتِ آن ملاحظه نَنُماید و از ذروهٔ ذات به خضیضِ صفات فرود نه آید و از تنزیه به تشبیه نگراید باید دانست که همچنانکه قلب به جانبِ دست چپ دارد چنانچه بَالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد. آن نیز محل ذکر است). [محی السنّةِ محمد سیف الدین فاروقی مجدّدی در سنهٔ ١٠٩٦هـ. (١٦٨٤ م.) در سرهند شریف وفات یافت.]

مناقب شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس سرّه العزیز

کنیت وی ابو نصر احمد بن ابی الحسن است و وی ازفرزندان جریر بن عبد الله البجلی رضی الله عنه که در سال وفات رسول صلی الله علیه و علی آله واصحابه وسلم ایمان آورده است و وی رضی الله عنه بسیار بلند قامت و با جمال بوده است و امیر المؤمنین عمر و یرا یوسف این امت نام نهاده است.

حضرت شیخ را حق سبحانه وتعالی چهل و دو فرزند داده بوده است سی و نه پسر وسه دختر و بعد از وفات وی چهار ده پسر وسه دختر باقی ما نده بود و این چهارده پسر همه عالم و عامل و عارف و کامل و صاحب تصنیفات و صاحب کرامات و صاحب ولایت بوده اند.

وی قدس سره امی بوده است که درسن بیست و دو سالگی توفیق تو به یافته و بکوه رفته و بعد از هجده سال ریاضت درچهل سالگی و یرا به میان خلق فرستاده اند و ابواب علم لدنی بر وی کشاده و زیاده از سی صد تای کاغد درعلم توحید و معرفت و علم سیر و حکمت و طریقت و اسرار حقیقت تصنیف کرده است که هیچ عالم و حکیم برآن اعتراض نکرده است و نتوانسته و این تصنیفات همه بآیات قرآن و اخبار رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم مقید ومؤید است شیخ قدس سرّه در کتاب سراج السائرین آورده است که اکنون شصت و دو ساله ام که تااین غایت صد و هشتاد هزار مردست که بردست ما تو به یافته اند و بعد ازان بسیار سال دیگر زیسته شیخ ظهیر الدین عیسی که یکی از فرزندان ایشانست در کتاب رموز الحقایق آورده است که تا آخر عمر بردست پدرم ششصد هزار کس تو به کرده اند و از راه معصیت بطریق طاعت باز آمده ولادت حضرت شیخ در سنۀ احدی و اربعین و أربعمائة بوده است و وفات وی در سنه ست و ثلا ثین و خمسمائه [۹۵ = ٤٤١ ـــ ٥٣٦] رحمة الله علیه.

النامقی ـ احمد بن ابی الحسن علی بن محمد بن جریر ابن عبد الله النامقی ابو النصر الجامی الخراسانی الصوفی توفی سنة ٥٣٦ ست وثلاثين و خمسمائة من تصانيفه انس المستأنسين. انيس التائبين. بحار الحقيقة. ديوان شعره فارسی. رسالة السمرقندی. روضة المذنبين وجنة المشتاقين. سراج السائرين فی ثلاث مجلدات. السر المكتوم فی الطلسمات. فتوح الروح. كتاب الاعتقادات. كتاب التذكيرات. مفتاح النجاة وغير ذلك.

مرثیہ حضرت الشیخ مولانا السید عبد الحکیم آرواسی قسطنطینی قدس سرہ مرشد مولانا حسین حلمی ایشیق (عشق) الاستانبولی اطال الله حیاته الخ

سید عبد الحکیم نامدار — سر چراغ راه بود و کامگار
خلیفهٔ سید فہیم آرواسی بود — بعد وفات او کثیر الدرس بود
شہر خالدین زید شد دار العلوم — با علوم ظاہری باطن علوم
از فیوضش قسطنطنیان بہرہ مند — جملہ با اسلام بولان بہرمند
صد فسوس آن مہر تابان شد نہان — از فیوض ذات شد خالی جہان
سیزدہ صد و دو شصت سال وصال — گشت نامش درج اسماء الرجال
سنہ ۱۳۶۲ ھ
شکر ایزد کز پسش با ہمت عشق — ابن روحانی حسین حلمی ست عشق
از فیوضش چارہ جو مسرور شد — و از فیوضش چار سو معمور شد
از رسالاتش فہیمان خردمند — قاضی نادانِ مردان مستمند
از تو خواہم اے خدا غفران من — ہم برائے دوستان یا ذو المنن

نظم سفقدہ قاضی محمد حبیب الحق مقام پیر مولی ضلع مردان پاکستان

❁ نصایح و مناجات را هرو طریقت پیر هدایت ❁ ❁ شیخ بزرگوار خواجه عبد الله انصاری رحمه الله ❁ ❁ الباری ❁

ای درویش بدانکه دنیا جهان غرور است نه شهرستان سرور ، غداره ایست غر پیشه ومکارهٔ غدر اندیشه ، زخم نیش بی مرهم است و مطلقهٔ ابراهیم ادهم است ، گریختهٔ غفلت وبد نامی‌است راندهٔ حضرت بایزید بسطامیست ، خانهٔ محنت وبیداد یست انداختهٔ جنید بغدادیست ، جرعهٔ جانسوز تلخی است پشت پازدهٔ شقیق بلخی است ، خود پرستان دون همت را دیراست مردود ابو سعید ابوالخیر است ، بگذاشتهٔ انقیاست برداشتهٔ اشقیاست ، هرکه طالب او ذلیل وزبان عذر او کلیل اهل عبرت را اینست دلیل ❁ قل متاع الدنیا قلیل ❁ .

ای سالك اگر از حضرت الهی طمعی داری وخواهی رستنی کوش در زهادت وبر کلمهٔ شهادت رفتنی . درشب کور جوانی تا در روز قیامت چه

توانی، برکی افزای ازعملها وترك نمای املها که امل اکسون تلبیس است و افسون ابلیس، خصوصا بوعظ بی‌اشتباه (الدنیاساعة) ولفظ پرانتباه (فاجعلهاطاعة) گذر کن بشورستان ونظر کن بکورستان تابینی چندین مقابر ومزار وخفته نازنینان صد هزار، جهد کردند وکوشیدند ودرتاب حرص وامل جوشیدند، باآب ورنگ جهان شیفته شدند و برنگ غنائم واثقال فریفته شدند. بدریاها درآمدند وبکهسارها برآمدند، ازجواهر درها واز زر وسیم صرها بشور وبیم برمیان بستند حیله نمودند ونقد ربودند عاقبت مردند وحسرتها بردند. القصه انبارهاانباشتند وغم دنیا بردل بگذاشتند. ناگاه از کنار امل کشانیدند وجمله را شربت اجل چشانیدند.

دنیا چیست خسی وای برکسی که غافل ماند از فردا (واتبع هواه فتردی)، نه بینی چندین هزار امنای امین ونقبای روی زمین وهنرمندان متنوع وخردمندان متضرع که عالی عتبهٔ ایشان بوسیدند عاقبت مردند وپوسیدند. آری سرانجام همانست و پایان انجام همان.

ای نفس ازمرگ بیندیش وامل بردار ازپیش، وگرنه دوزخ جای ومأوای تو وای تو، ببین دوستان پاك وعزیزان زیرخاك که دعای ترا جویانند و بزبان حال گویانند که ای جوانان غافل و پیران بیحاصل دیوانه اید که چنین درخوابید و بیگانه اید که درنمی یابید که

درخاك وخون خفته‌ایم وچهره درنقاب چون نهفته ایم هر یکی ماه دوهفته‌ایم ودرهفتهٔ ازیاد شما رفته ایم ، مانیز پیش ازشما بر باط کامرانی بودیم وانبساط جهانبانی مینمودیم ۰ پستان عروس دنیا مکیدیم عاقبت تلخی مرگ چشیدیم و از زندگانی وفا ندیدیم ۰ تاخبر شد هر یکی را علی حده تندباد (ماینظرون الاّصیحة واحدة) بباد فنا برداده و بخاك فنا افتاده ۰ نه از اهل وعیال دیدیم مرحمتی و نه ازمال ومنال یافتیم منفعتی ۰ هم قانعیم با این همه ندامت اگر در پیش نبودی روز قیامت ، اکنون نه‌مارا بالشی نه‌قاشی نه فرشی نه‌فراشی ۰ نه‌حرمهٔ نه حرمی نه نقدهٔ نه درمی ۰ نه‌وجوهی نه جباهی نه شکوهی نه سپاهی ۰ نه امکان صوت وصدائی نه سامان نطق ونداٰئی کبستیم مشتی گدایی ، حظ ما از دنیا حرمانست شحم ولحم ما نصیب کرمانست ، وقتی که مارا امکان بود گوهر درکان بود ، می یافتیم فراغبالی وداشتیم خوش حالی ، نکردیم هنری و نجستیم خبری ، در پریشانی افتادیم و برهمان جان دادیم ، اگر ندارید جنون درمانکرید کنون که روح هریك می زارد واشك بحسرت میبارد ومصیبت حال خود میدارد حاصل ما نه تانیست در پردها پشیمانیست برکردها ،

ای مژده یافتکان (لهم البشری) چه می‌کنید این کنده پیر شوهر کش را ، روی آورید براه و درما کنبد نگاه که نه ازنام ماخبریست و نه ازاجسام

ما اثریست، ابدان ما ریزیده واشخـاص ما پوسیده
کله های ما کوفتـه ومقبرهٔ ما ناروفتـه ، خانمان ما
خراب منزل ومکان ما تراب ، در بستر ما دیگری
نائب یتیمـان ما ازخانه غائب ، طرهٔ طرار ما باد
برده ولالهٔ رخسار ما خاك خورده ، ابروی خمیدهٔ
ما هلاك نرگس دیدهٔ ما بخاك . عقیق لبـان ما گرد
آمیختـه ودر دندان ما در لحد ریختـه ، بلبل فصیح
زبان فرو بسـته حقهٔ یاقوتی دهان درهم شکسـته ،
جوارح چابك ما واعضـای نازك ما زخم خوردهٔ
شورسـتان وخاك تودهٔ گورستان ، مرغ روح ازما
رمـیده وخاك حسـرت از خاك ما دمـیده، عـبرت
زاینـد گانیم وموعظت آینـد گانیم ، ببـاد دهـانی
در بندیم وبباد زبانی خرسـندیم ، وآن هم مجملیست
نامفسر ودولتیست نامیسر ، ما در خاك تیره وشمـا
در خواب (ان فی ذلك لعبرة لاولی الاولبـاب)

ای سالك نشان خردمنـدی و مأرب هنرمنـدی
آنسـت که چـون این کلمـات را در نظر آری باید
که دل از اغـلال غفلـت بدر آری ، وامـل را
بگـذاری ودل از دنیـا برداری ، وپیش از رحلت
ازین دنیـا حاصل کنی زادتقوی ، وبر هرچه‌شوی
مالك گویی (کل شئ هـالك) . تاعون الهی باشـد
نصیر (غفرانك ربنا والیك المصیر) .

الهی بحرمت آن نام که آنی وبحرمت آن صفـات
که چنانی بفریاد ما رسی که توانی ، اگر بانگ کنم

گویی دعویست وگر خاموش نشینم گویی بی معنیست ۰ اگر بخندم گویی شقراقست و اگر گریم گویی زراقست ،

ای یکتای بی دگر وی دانای بی فکر بکرم در عجز ما نگر، حلاج انا الحق گفت تاج‌دار شد عبدالله حق گفت باجدار شد ،

الهی اگر بنده گانرا عقاب کنی طومار کرم تباه شود اگر کردهٔ ما در گردن ما کنی رویها سیاه شود ،

ای درویش بامدادان که برخیزی در آینه نظر کن اگر رویت خوبست کار زشت مکن ، و اگر زشت است دوکار زشت بهم جمع مکن ، هرچه موجود است حجاب معبودست ، موجود از پیش بردار تا بمعبود رسی ، اگر بندهٔ تو ترا بایستی چنان زیستی که ترا شایستی، هرکرا قدم برسر هفت اختر رسیده باشد قلمش برهفت کشور کشیده باشد. علمی که از قلم آید ازآن چه خیزد علم آنست که حق تعالی در دل بنده ریزد ، بخدا که دود ازآتش وگرد از باد چنان نشانی ندهد که مرید از شیخ و شاگرد ازاستاد ، همه را نیستی مصیبت ومرا غنیمت ، کاردان کار میراند ومدعی ریش میجنباند ، اگر میدانی که میداند پشیمان شو واگر نمیدانی که میداند مسلمان شو ۰ ازو خواه که دارد و میخواهد که خواهی ازان مخواه که ندارد ومیترسد که ازو

بخواهی • تو راه نرفتهٔ از آن ننمودند ورنه (مصرع) که زد این درکه درش نکشودند ، اگرتو خالقرا بشناختی بمخلوق نپرداختی ،

ای کریمی که بخشندهٔ عطایی وی حکیمی که پوشندهٔ خطایی وی صمدی که از ادراك جدایی وی احدی که درذات وصفات بیهمتایی وای خالق که راهنمایی وی قادری که خدایی را سزایی حال مارا صفای خود ده ودل مارا هوای خود ده چشم مارا ضیای خودده مارا آن ده که آن به ومگذار مارا بکه ومه ، •

الهی عبدالله را عمر بکاست وعذر نخواست ،

الهی بنام آن خدایی که نام او راحت روح است وپیغام او مفتاح فتوح و سلام او در وقت صباح مؤمنانرا صبوح و ذکر او مرهم دل مجروح ومهر او بلانشینان را کشتی نوح است عذر مارا پذیر و برعیبهای مامگیر ،

ای جوانمرد درین راه مرد باش ودر مردی فردباش بادل پردرد باش ،

ای دلیل هر برگشته وی رهنمای هر سرگشته خواندی تأخیر کردم فرمودی تقصیر کردم ، الهی عمر خود برباد کردم برتن خود بیداد کردم ،

الهی بسازکار من منگر بکردار من هرچه گویم رستم شغلی دگر دهی بدستم ،

الهی از پیش خطر واز پس راهم نیست
دستم گیر که جز فضل تو پناهم نیست ، ای بود
ونبود من ترا یکسان از غم مرا بشادی برسان ،

الهی اقرار کردم بمفلسی وهیچکسی ای یگانه که
از همه چیز ها مقدسی چه شود گر مفلسی را در نفس
آخر بفریاد رسی

الهی چون باتو نمیگویم افکار میشوم چون باتو
میگویم سبکبار می شوم ، الهی ترسانم از بدی
خود بیامرز مرا بخودی خود . ابلیس در آسمان
زندیق شد ابوبکر در بتخانه صدیق شد ،

بر گناه دلیری مکن که حق صبور است
خویشتن را غرور مده که او غفور است ،
بیدار شو که بیگاه میشود مباداکه آخر کار تو تباه
شود , گناهرا بتقدیر الله دان تا بیگناه آیی طاعترا
بتوفیق الله دان تا براه آیی ،

الهی در دلهای ماجز تخم محبت خود مکار
وبرین جانهای ماجز الطاف ومرحمت خود منگار
وبر کشتهای ماجز باران رحمت خود مبار،

پادشاها گریخته بودیم توخواندی ترسان بودیم
برخوان (لاتقنطوا) تونشاندی ، الهی بر سر از
خجالت گرد داریم ودر دل ازحیرت درد داریم .
ورخ از شرم گناه زرد داریم ،

الهی اگر دوستی نکردیم دشمنی هم نکردیم .

اگرچه برگناه مصریم بریگانگی حضرت تومقریم ·

الهی در سر خمار توداریم و در دل اسرار تو داریم وبزبان اشعار تو داریم ·

الهی اگر گوییم ثنای توگوییم و اگر جوییم رضای تو جوییم ·

الهی بنیاد توحید مارا خراب مکن وباغ امید مارا بی آب مکن · کشت مارا بی‌کیاه مکن وبگناه روی مارا سیاه مکن ·

الهی برتارك ما خاك خجالت نثار مکن ومارا ببلای خود گرفتار مکن ،

الهی آنچه برما آراستی خریدیم واز دو جهان محبت تو برگزیدیم جامهٔ بلا بریدیم وپردهٔ عافیت دریدیم

الهی بایستهٔ تو پیش ازاطاعت مقبول ونابایستهٔ تو پیش از معصیت مجهول ،

الهی بلطف مارا دستگیر وپای‌دار دل در قرب کرم وجان در انتظار ودر پیش حجابها بسیار حجابها از پیش بردار ومارا بما باز مگذار یارحیم یاغفار یاحلیم ویاستار ·

الهی دلی ده که درکار توجان بازیم جانی‌ده‌که کار آن جهان سازیم · تقوی ده تا ازدنیا ببریم روحی ده‌تا از عقبا برخوریم · یقینی ده تا درِ آز برما باز نشود قناعتی ده تامعدهٔ حرص ما باآز نشود ،

الهی دانایی ده تا از راه نیفتیم بینایی ده
تا درچاه نیفتیم . دست گیر که دست آویزی نداریم
بپذیر که پای گریزی نداریم ،

الهی در گذار که بد کرده ایم آزرم دار که
آزرده‌ایم . طاعت مجوی که آن نداریم ازهیبت
مگوی که تاب نیاریم ،

الهی مگوی که چه کار کردهٔ که دروا شویم
مپرس که چه آوردیدکه رسوا شویم ،

الهی توفیق ده تادر دین استوار شویم عقبی
ده تا از دنیا بیزار شویم ، نگاه دار تاپریشان نشویم
براه آر که سرگردان نشویم .

الهی بیاموز تاسر دین بدانیم برافروز تادر
تاریکی نمانیم ، تلقین کن تا آداب شرع بدانیم توفیق
ده تا در خلاب طمع نمانیم ، تو نواز که دیگران ننوازند
تو بساز که دیگران نسازند ، همه را از خود پرستی
رهایی ده همه را بخود آشنایی ده ، همه را از مکر
شیطان نگاه دار همه را از کینهٔ نفس آگاه‌دار .

الهی دلی ده که طاعت افزاید طاعتی ده که
بهشت راه نماید ، علمی ده که درو آتش هوا نبود
عملی ده که دراو روی ریا نبود ، دیدهٔ ده که
عز ربوبیت تو بیند دلی ده که ذل عبودیت تو
گزیند ، نفسی ده که حلقهٔ بندگی تو در گوش کند
جانی ده که زهر حکمت را بطبع نوش کند ،

الهی تو ساز که ازین معلولان شفا نیاید توکشا

که ازین مغلولان کاری نکشاید •

الهی بصلاح آر که نیك بی‌سامانیم جمع دار که نیك پریشانیم •

الهی ظاهری داریم شوریده باطنی داریم در خواب سینهٔ داریم پرآتش دیدهٔ داریم پرآب گاه در آتش سینه سوزانیم وگاه درآب چشم غرقاب •

الهی اگرنه بادوستان تو در رهیم آخر نه سك اصحاب کهف درگهیم ، آنکه بجان زنده است از زندگانی محروم است آنکه جان بداد زنده حی قیوم است ، اگر سر این کار داری خیز وقصد راه کن نی زاد برگیر ونی همراه را آگاه کن عاقبت را بناز سخن کوتاه کن ، هزار نوحه گر نه بس مرا وقتی که سربزانوی خویشم هزار مطرب نه بس مرا وقتی که ازتو اندیشم • دوستی او مارا هست کرد ورها کرد نشانی فراداد ونشانهٔ بلا کرد ، روزگاری اورا می جستم خودرا می یافتم اکنون خودرا می جویم اورا می یابم • لقمهٔ حرام وراضی شدن بنام الله داند که ماتمی بود تمام ، بلایی که ترا مشغول کند بدو به از عطایی که ترا مشغول کند ازو ، همه عیشها در بی عیشیست همه توانگریها درویشیست دانی که زندگانی کدام است انکس که همیشه بی‌نام است وازحق بردل وی پیام است و بر زبان ودل او ذکر دوست مدام است دنیا اورا دام است وعقبی با اوبی نظام

است از هر دو اورا مولی تمام است ، انتظار را طاقت باید ومارا نیست صبررا فراغت باید ومارا نیست ، بندگی کردن جز ملك را بر بنده حرام است تو اورا بنده باش همه عالم ترا غلام است ۰ کشتهٔ دیدی ازجور زمان من آنم تشنهٔ دیدی میان دریا من همانم ، هرکوه که نه برآوردهٔ مهر اوست هامونست هرآب که نه از دریای اوست همه خونست ،

ابو معشر بلخی گوید (رحمة الله علیه) که بر من شش چیز واجب است ، دو بزبان دو بردل دو بر تن ، آنچه بزبان است ذکر خدا وسخن به نیکو وآنچه بردل است بزرگ داشتن امر خدا وشفقت بر خلق وآنچه برتن است طاعت خدا ورنج خود از خلق برداشتن ۰

الهی از هیچ همه چیز توانی وهیچ چیز نمانی هرکه گوید تو چنین وچنانی تو آفرینندهٔ این وآنی ،

الهی ضعیفم خواندی وچنین است هرچه ازمن آید درخور اینست ، اگر باخدا ناز داری پیرانرا نیاز آری زهد وزاری از بهر مرداری وآنگاه توکیستی بگو باری ، انکار مکن که انکار شوم است انکار کننده ازین دولت محروم است ، سر فرود آر تا بهر دری درگریزی همت بلند دار تا بهر خسیس نیامیزی ، خوش خوی باش تابهر دلی بیاویزی ۰ طاعت رها

مکن چون کردی بابها مکن، سخن باتو میگوید من ترجمانم تیر قهر برجان تو او میزند من کمانم، اگر جان ما در سراین کار شود شاید که مارا این کار جان میفرماید،

الهی اگر تو خواهی همه آن کنی که خواهی چون همه آن کنی که خواهی پس ازین مفلس بیچاره چه خواهی، دوستی را آن شاید که در وقت خشم برتو بخشاید، اگر درآیی در باز است واگر نیایی حق بی‌نیاز است . محبت در زد و محنت آواز داد دست در عشق زدم هرچه بادا باد . خوش چیز است عالم نیستی هر کجا که بیستی کسی نگوید که کیستی، دفع تقدیر ترا توان ندارم عذر تقصیر برخودرا زبان ندارم، چون درمانی فراری تنی چون کارت برآید عاصی منی . عیبی که در شماست دیگر انرا ملامت مکنید داد طاعت نداده دعوی کرامت مکنید، ازدیدار شناخت نیاید دیدار بر مقدار شناخت آید، اگر بقا میخواهی در فناست واگر باقی میخواهی خداست چون از خودی خود رستی بحق پیوستی . عذر بسیار خواستن بی مروتیست عذر قبول نکردن بی فتوتیست، دیوانه بهار دید گفتا دی است . جنبیدن هرکسی از انجاست که وی است،

الهی اگرنه آغاز کارستی لاف مهر ترا هرگز که

پارستی ، اگرنه ترا حدیث ایمن ساختی پسر عمران بطلب ارنی کی برخاستی، اگرنه ترا این معنی بایستی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم قاب قوسین را چه شایستی،

الٓهی اگر در تو مینگرم می نازم وگر بخود درمینگرم درنیازم واگر بانفس مینگرم میگدازم ۰

❁ رباعی ❁

(یارب زتو آنچه من گدا میخواهم)
(افزون زهزار پادشا میخواهم)
(هر کس بدر تو حاجتی میطلبد)
(من‌خود بجهان از تو ترا میخواهم)

الٓهی از بخت خود چون به پرهیزم و از بودنی کجا گریزم ۰

❁ رباعی ❁

(اندر ره حق تصرف راز مکن)
(چشم بدخود بعیب کس باز مکن)
(سر همه بندگان خدا میداند،)
(درخود نگر و فضول آغاز مکن،)

❁ نوع دیگراز نصائح ❁

بدانکه اول چیز ها خداست عزوجل وباز گشت همه چیز ها باوست، چون او دهد کسی تواند که بستاند، تو اورا نگاه دار تا ترا نگاه دارد عمررا در پرستش اوصرف کن، نماینده صراط مستقیم

حق تعالی را دان ، عقل را بنیاد ایمان شمر ، پیغمبر را زنده‌دان ، قرأن را امان دان ، نماز وروزه وحج وزکوة وغزارا بگزار و فراموش مکن ، صبور باش تابمراد رسی ، خوی نیك برای مردم اهل دار ، بر نیکوکار بهانه جوی مباش ، بر پیره زنان اعتماد مکن ، مخنثانرا درخانهٔ خود راه مده ، وفا ازمردم اصلی جوی که خطا نکند ، دلرا وجامه‌را پاك دار تابمراد رسی ، بامردم فرومایه منشین ، خویشان درویشمرا دلخوش دار بدترین عیبی بسیار گفتن را دان ، عمر در نادانی بآخر مرسان ، بیاموز و بیاموزان ، علم اگرچه دور باشد بطلب . تابسنت رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم عمل کرده باشی که ﴿اطلبوا العلم ولوبالصین﴾ ، کم گوی وکم خور و کم خفت ، در سختیها صبر پیشه گیر ، برگذشته وشکسته وریخته افسوس مخور . تمامی زندگانی باعافیت وصحت شناس ، زیرکی تمام عافیت شناسی را نام نه ، عمر را عنایت دان تندرستی را غنیمت شمر ، اجل را در هیچ حال فراموش مکن ، آنگاه ترس که ایمن باشی ، از فقر وجهاد فخر کن ، پنهان خودرا به ازآشکار دار ، ندیم جهان دیده‌را گزین ، باسپهبد سخن مگوی ، از سلطان قاهر وجابر برحذر باش واندك عفو اورا بسیار دان . عفو از هیچ سزاوار دریغ مدار ، باهیچ بدی همداستان مباش ، بلارا بصدق دفع کن ، اگر مجال بود تدبیر باعاقلان

کن ، پیران کاردیده را حرمت دار ، از آموختن علم وپیشه عار مدار ، کار از خود چنان نمای که از آن در نمانی ، جرم و بهتان بر هیچکس منه تاانفعال بتوباز نگردد ، تا نیکو نیندیشی مگوی سود هردو جهان در صحبت دانا شناس ، معیوب را شوم دان ، جمع مال را اقبال وخرج ناکردنش را ادبار ووبال دان ، خودرا ازهمه عالم کمتر دان ، بیهوده گویی را سرهمه فتنهادان . دوستی نمودن دشمن را دوستی مدان ، توانگری مطلق خرسندی را دان . رضا دادن بقضا درا سر معاصی دان ، عالمانرا دانا وبینا شمر ، نادانرا زنده مشمر . نسیه را مال مدان ، برآوردن حاجاترا بزرگ کاری دان ، دلیری بی سلاح را نادانی دان ، ازتقوی زاد آخرت بساز ناشنیده مگوی تا نپرسند مگوی ، تن را در دریاهای آرزو غرقه مکن ، بغم کسان شادی مکن ، محال را باهیچ تاویل باور مکن . هیچکس را بخصومت وجنگ وعده مده . از فرمانبرداری نفس حذر کن . مال را فدای تن کن ، تن را فدای مآل کن ، دوست را بتواضع بنده کن ، از گناه لاف مزن عزت را ازهیچ سزاواری باز مدار ، درسفر خودرا ازآن خوشتر دار که درحضر داشتی ، اگر صلح بر مراد نرود جنگ را باش ، گمان خلق درحق خود خطا مکن ، درجایی که باشی

کستاخ مباش که خدای تعالی باتست ، در مهمات ضعیف رأی وسست همت مباش ، عهدرا درحالت غضب وسخط نیکو دار ، چیزی مگوی که عذر باید خواست . چون پیش بزرگی نشینی همه گوش باش ، چون او سخن کوید تو خاموش باش . در جایگاه تهمت مرو ، بندهٔ که فروختن خواهد درخانه مدار ، غم باکسی گوی که ازتو کم تواند کرد ، سرّ خود بازن مگوی ، بیمار را ونادان را ومست را پند مده ، شغل اگرچه خورد بود بنا آزموده مفرمای ، دوستانرا از عیب خود شان آگاه مکن ، چون بخانهٔ کسان درآیی چشم را صیانت کن ، مردمرا بمعامله بیازمای آنگاه دوستی کن ، بهترین زندگانی نیکنامی را شناس مردمانرا بچرب زبانی مفریب . باصاحبان دولت مکاوحت مکن ، بعیب خود بینا باش تا بجایی رسی ، بادشمن مشورت مکن چون کردی هرچه او گوید مشنو ، خودرا ازمعتمدان کردان تا برتو اعتماد کنند ، بزیارت مرده وزنده برو ، راحت از رنج طلب ، دستی میجنبان تاکاهل نشوی ، روزی از خدا دان تا کافر نشوی ، پای از کلیم خود دراز مکن ، بظاهر فریفته مشو ،

الٰهی همه از فردا ترسند من ازدی ، ای دیرخشم وزود آشتی در این نومیدیم بگذاشتی باما تابکی کرك آشتی . آلهی بنده را ازسه آفت

نگاهدار از وسواس شیطانی وهوای نفسانی
وغرور نادانی ،

الهی تو برحمت خویش و من بحاجت خویشم
تو توانگری ومن درویشم

الهی بهشت وحور چه نازم مرادیدهٔ ده که
از هرنظری بهشتی سازم ۰ باش تا راه مصاف واشود
سواره از پیاده جداشود ، هرکه نور اخلاص
یافت از ریا خلاص یافت ، طاعتی با ریا آراسته
چون خانه ایست عاریتی خواسته ۰

❁ رباعی ❁

(خواهی که در این زمانه فردی کردی
(واندرره دین صاحب دردی کردی)
(روزان و شبان بگرد مردان میگرد)
(مردی کردی چو کرد مردی کردی)

هر دل که در او تخم محبت پاشیدند عالم
خط ملامت بر آن دل کشیدند , بادشمن
ظاهر جنگ کردن آسان است کار بادشمن باطن است
که قصد او بایمانست ۰ چون باد مباش که بهر
ناکسی وزی چون آتش مشوکه باهر خسی
در آویزی چون آب مباش که بهر ناجنس بیامیزی
چون خاك باش که باهر اهل سازی ، دین در سر درم
مکن دل درسر شکم مکن ای پارسای دین فروش
دین خودرا بلقمه مفروش

الهی اگر درفتنهای آخر زمانیم سزای آنیم که

روزان وشبان درعصیانیم ، هشیار باش که عقبه باریك است کم خسب که گور تنگ و تاریك است کرامات نه بر آب رفتن است کرامات عین حقیقت جستن است ، بهار سه است بهارتن بهار دل بهار جان بهار تن ادب است بهار دل وفاست بهار جان بقاست

دراین راه نفسی باید مرده دلی میباید زنده جانی میباید فرخنده ، ما دلی داریم مرده نفسی داریم زنده جانی درتفرقه وایامی پراکنده ، مصلحت دوستی را آنکه سزاوار باشی که از عطا افکار باشی ، عام بر آنندکه تا دعا نبود اجابت نبود خاص بر آنند که تا اجابت نبود توفیق بدعا نبود ، دنیا نه سرای آسایش است اگر آسایش است آنهم آزمایش است ، از زندگانی در عذابیم گویی بر آتش کبابیم نه بیداریم و نه درخوابیم ، بزرگ چیزی از ما فوت شد عمر گذشت و وقت موت شد .

الٰهی نه دربندم نه آزادم ازتو نه رنجورم نه دلشادم ، در سخاوت چون باد باش که بر هرکس وزی و در شفقت چون آب باش که بهر کشتی برسی اما در صحبت وحشی باش که با هر کس نیامیزی ، قرآن از دوست یادگار است چون دوست حاضر است با یادگار چه کاراست ،

الٰهی (یحبهم) تمام است (یحبونه) کدام است ، هرکه نه عاشق است مستور است روز را چه

کند آنکه شب کور است ، تو در نام توانگری ودر کیسه دانگی نه از خراب خراج میخواهند زهرهٔ بانگی نه ۰ بهشت بهبها نه‌می دهند به بهانه می دهند ، نشان زهد سه چیز است کوتاه گرفتن امل حقیر دیدن عمل نزدیك دانستن اجل ،

در هر کاری یاری طلب کن ، سرمایهٔ عمر توحید را شناس وتقوی را بنیاد آن ۰ اعتقاد پاك را گنج بی زوال شمر ، بصبر بلندی جوی طاعت حق‌را غنیمت شمار ، دنیا پرست مباش که خدای تعالی را پرستیده باشی ، سلاح از علم ساز ، از راستی شفیع انگیز ۰ نجات نفس درعبادت‌جوی ۰ سخن از عبادت گوی ۰ همه وقت مرگ‌را یاد دار ۰ گذشتن ازخود رسیدن بحق دان ۰ نفس را مراد مده که بسیار خواهد ۰ بزاهد جاهل اعتقاد مکن ۰ خویشتن شناسی را سرمایهٔ بزرگ دان ، برطاعت حریص باش تقوی را حصن حصین شناس از دشمن دوست نما حذر کن ، ازنادان مغرور اجتناب نمای ۰ ناشنیده و نادیده مگوی ، مردمرا بافراط منکوه ومستای ، آنکه بگوش شنیدهٔ هوش دار ، راست گوی وعیب مجوی ، راستی که بدروغ ماند مگوی اگرچه زیان رسد ، درجواب تعجیل منمای قول از راستی باز مگیر ، تا نپرسند مگوی ، تا نجویند مرو ، مفروش آنچه نخرند ، در گذار نادر

گذارند   ازخود لاف مزن   بلارا نتیجهٔ هوا دان ، آنچه ننهادهٔ برمگیر ، نا کرده کرده مشمر ، دلرا بازیچهٔ دیو مساز ، هرچه برخود روا نداری بر دیگران روا مدار ، بندهٔ حرص مباش ، خفتهٔ غفلت مشو ، نان همه کس را مخور نان از هیچکس دریغ مدار   از درویشی مترس ، ازتوانگری مناز ، از دادهٔ خدای تعالی خور تا کم نشود ، سرمایه بآرزوی سود بسیار از دست مده ، سودی که در آخرت دارد بگذار ، امانت نگه دار تا توانگر باشی ، عافیت بفرمان نفس از دست مده ، از دشمن خانگی بیشتر ترس ، از عاجز نوکیسه وام مخواه ، بانشناخته همسفر مباش   اندك خودرا به از بسیار دگران دان ، تا بتوان نیاز خودرا برخلق عرضه مکن ، منت بدار منت منه ، مردم آزاری بر خود راه مده ، خویشتن‌را بندهٔ چیز کسان مساز ، حاجتروایی را کار بزرگ شمار   عقوبت باندازهٔ گناه کن بهر جای که باشی خدایرا حاضردان ، گستاخ مرو عورتانرا بر مردان استوار مدار ، ازعادت فرومایگان پرهیز کن ، عهد راباوفا رسان ، وقت را غنیمت دان ، دوستی دلها درستی وکم آزار یست ، خودرا از حال خود غافل مساز ، تا از محاسبهٔ خود نپردازی در دیگران شروع مکن ، مگو آنچه نتوانی شنید ، سعادت دنیا وآخرت در صحبت دانا شناس ، توانگری که زدرویشی ایمن بود قناعت است ، از دوست بیك جفا مگرد ،

دوست را در خشم آزمای ، مصاحب را در وقت
نیستی تجربه کن .

بدانکه خیر نیست مگر در صحبت سه تن عالمی
که ترا از عیب تو باز دارد و بر پرهیز آرد درویشی
که در صحبت او متواضع باشی و بخیرات پیوندی
صاحب دلی که بر سروی ابر رحمت بارد مگر
ازان چیزی بر تو بارد ،

ایمان بر سه وجه است بیم است و امید است و مهر
است ، بیم چنان میباید که ترا از معصیت باز دارد ،
امید چنان میباید که ترا بطاعت آرد و مهر چنان
میباید که در دل تو تخم محبت کارد ،

الٰهی اگرچه دور میدانند نزدیکتر از جانی
هر نشانی که دهند برتر ازانی . مزدوران از تو بمزد
راضی و عاصیان خجل از مستقبل وماضی ، بروز
خنده وبشب خواب و دل در جمع اسباب ، اگر مشتاق
نیاز مندی کو طریق نیاز مندی ، از جان به تن
چرا خرسندی ، ودل خودرا چرا چنین می‌پسندی ،

الٰهی مارا از سه چیز نگاه دار از محرومی
در وقت بار واز مناقشت بروز شمار و از خجالت
بوقت دیدار ,

الٰهی سه چیز مارا کرامت کن صحت تن
وفراغت دل وصفای وقت ،

داری بخور وبخوران تا نمیری همچو خران . کفر
از اسلام پیش وهوا ازکفر بیش خدا پرست

درویش توانگر و هوا پرست توانگر
درویش ،

الٰهی اگر من توانستمی که از جرم بگذشتمی خود به اول جرم بر نداشتمی ، چون جرم من منم توبهٔ من چیست چون عذر پذیرفت در همه عالم چون من کیست ، چون حاضر است بادب زی چون ناظر است بطرب زی وابستهٔ اورا علت نیست نا وابستهٔ اورا حیلت نیست ، از بوده نالم یا از نابوده از بوده محال است واز نابوده بیهوده ، عدل او پنهان است وفضل او آشکار اوهم گوید که برخیز وهر گاه که قصد کنم بگستاخی سرم کوبد که مگریز
یکی را دوست میخواند و یکی را میراند وکس سر قبول ورد او نداند ، ابلیس را از آسمان میرانند ابو بکر را از بتخانه می خوانند ، ابلیس در آسمان زندیق شد ابو بکر در بتخانه صدیق شد ، این کار هدایت است تا با که عنایت است ،

الٰهی بنده جرم کرد وخسته دل وآلوده دامن شد منادیٔ کرم آواز داد که نصیب مغبونان باش رحمت سبقت گرفت فضل وکرم ضامن شد لاجرم سگی آن سبعرا ثامن شد ،

الٰهی اگر تن محروم است دل مطیع است واگر بنده گنهکار است کرم تو شفیع است ،

الٰهی مارا خواستی وما آن خواستیم که تو خواستی

مارا بیاراستی چنانکه خود خواستی ،

الهی من چه اهل خواست و در خواستم از نیك وبد خویش بکاستم سر عنایت بدست کفایت نه من پیراستم اکر کنج عز خود در خرابی عجز من نهی من بدین راستم ، کریما روز آخر حق خویش مخواه چون من در روز اول بود خویش نخواستم هربندهٔ که بندگی کند آزادی یابد کمال مرد دربندگیست وعزت وی در تواضع وافکندگیست ، یار نیك بهتر از کار نیك ، یار بد بدتر از مار بد ، یار نیك ترا بعذر آورد یار بد ترا بعجب آورد ، یار نیك ترا بایمان بر آورد و یار بد ترا از ایمان بر آورد نعوذ بالله اگر یار نیك داری طرب کن اگر نداری طلب کن . صحبت باصالحان دار که صحبت را اثراست مس درصحبت کیمیا افتاد زر گشت هستهٔ خرما بدست دهقان افتاد درخت بر برگشت وآنگاه بدست هیزم کش افتاد خاکستر گشت ، اما دیدهٔ پاك باید تا پاك بیند جوهریٔ استاد باید که دُر از سنگ ریزه چیند ، دانی که دیدهٔ سر را که نگاه دارد آنکه دیده را در سرنگاه دارد ، وجز بر دوست نگمارد ، اگر تو خودرا بشناختی از شادی ونشاط بگداختی اگر صحبت خودرا دریافتی باهر دو عالم نپرداختی

الهی هرکه پنداشت که ترا بخویش شناخت نه ترا ونه خویشرا شناخت ، بدان که تن خدمترا بدل رساند ودل معرفترا بجان پس از شناخت وخدمت

میاسای یکزمان ،

الهی نظر خود برما مدام کن واین شادیٔ خود برما تمام کن مارا برداشتهٔ خود نام کن بوقت رفتن برجان ما سلام کن ، صدیقان از گناه پشیمانند واز طاعت خجل عذر بر زبان دارند و تشویر دردل ، گیتی فانی وتباه ومولی دوست وهمراه ، بندهٔ آنی که دربند آنی ، مهر ازکیسه بردار و بر زبان نه مهر از درم بر دار و بر ایمان نه ،

الهی برین بساط پیاده مانده‌ایم رخ بهرکه می‌آریم اسب برما میدواند از آنکه فرزین طاعت ماکج میرود دران ساعت که در شاه مات اجل مانده باشیم ودو اسبه رخ بدار بقا نهاده وفرزین ارادت در بند حیرت از مرکب علم وعمل پیاده مانده از پیل دیو صورت مان درامان دار ، توانگران بزر وسیم نازند ودرویشان قوت از (نحن قسمنا) سازند ،

یافت رضای حق درسه چیز است اول شکستن هوا دوم از پیش برداشتن سوا سیوم کمکردن نام ونوا ،

درویشی چیست ظاهری بی رنگ وباطنی بی‌جنگ درویشی نه نام دارد ونه ننگ نه صلح دارد ونه جنگ ، دنیا را برخلق پاش وزنده می باش خوش باش ودرون کس مخراش آنچه در پیشانی پیر پنهانست آن نهان به از هردو جهانست ، نظر پیر کیمیاست وجود مریدرا زر کند چشم پیر اژدهاست دل مریدرا زیر وزبر کند

الٰهی شراب شوق درجان منصور حلاج افزون
شد آن شراب دران نگنجید بسر بیرون شد ، ابلیس آزان جرعهٔ بیافت جاوید ملعون شد بجرعهٔ ازآن شراب اویس قرنی میمون شد ،

الٰهی کسی که ترا عمری خواند نسزد که امیدش واماند ، دل در خلق مبند که خسته شوی دل درحق بند تا رسته شوی ، اگر پایداری در بند او دار واگر سری داری در کمند اوآر ، دوست دریاست باقی همه جوی اگر در جویی از دریا جوی ، عبدالله گنجی بود پنهانی کلید او بدست خرقانی ناگاه برسیدیم بچشمهٔ زندگانی چندان واخوردیم که نه عبدالله ماند نه خرقانی ، درخت را آب وطفل را شیر باید شریعت را استاد طریقت را پیر باید ،

الٰهی نه ظالمی که گویم زینهار ، ونه مرا بر تو حقی که گویم بیار کار تو داری میدار این برداشتهٔ خودرا فرو مگذار ، درویش آب در چاه دارد ، ونان درغیب نه تمنا در سر ونه زر درجیب ، جوینده گوینده است ویابنده خاموش گفت نوشیست همه زهر و خاموشی زهریست همه نوش ۰ هرچه بزبان آید بزیان آید ، نفس بت است وقبول خلق زنار جمله حقیقت بگفتم بیکبار ، محبت بامحنت قرین است عاشق را بلا در پیش ودیگرانرا درکمین است ، توحید آن نیست که اورایگانه دانی توحید آنست که

اورا یگانه باشی ' آنچه تراست ندانم روزیٔ کیست وآنچه روزیٔ تست ندانم در دست کیست '

الهی اگر من بمیرم در مملکت خلل آید ومرا دیر ازین جهان بدل آید که من در مملکت بکارم واز دو گیتی یادگارم ، ازحسین منصور حلاج پرسیدندکه محبت چیست گفت ، (اولها حبل وآخرها قتل) اول رسنست وآخردار اگر سراین داری دار واگر نه در گذار '

الهی آمرزیدن ابوبکر وعمر چه کار است رحتی که گر همه رانرسد چه مقدار است ' اگر بر آب روی خسی باشی و اگر برهوا پری مگسی باشی دلی بدست آرتاکسی باشی ' در ظاهر کعبه بناکرد که آب وگل است ودر باطن کعبه بناکرد که جان ودل است ' آن کعبهٔ اجار است واین کعبهٔ اسرار است ' آن کعبهٔ طواف اصناف خلایق است ، واین کعبه مطاف نظر خالق است ' آن کعبه بنای ابراهیم خلیل است واین کعبه بنای رب جلیل است ، آنجا مروه وصفاست اینجا مروت ووفاست ' آنجامحل صفاتست اینجا تجلیٔ ذات ' (رباعی)

(در راه خدا دوکعبه آمد منزل)
(یك کعبهٔ صورتست یك کعبهٔ دل)
(تابتوانی زیارت دلها کن)
(کافزون زهزار کعبه باشد یك دل)

یار باش بارمباش گل باش خار مباش '

الهی دیدهٔ ده که دشمن بیند افکار شود

چون دوست ببند هزار شود ۰ یکی چهل سال علم
آموزد و چراغی نیفروزد یکی سخنی گوید
ودل خلق بسوزد ، دشوار است دشوار است
تا از خود رهی کار است ' ای از یکقطره منی
در ترا زوری قدرت چند منی ' هان گمان بد نبری که
ازگمان خود بر نخوری ، سخن حلاج شنیدم نه
قبول کردم و نه انکار من نه صرافم مرا
بقبول و انکار چه کار ' هرکه خواست باراو
از دل ما برخواست ۰ همه از روز پسین ترسند
من از روز پیشین هرکه برخود بندد بر خود
خندد '

الهی نواختهٔ طور را میگویی که بدان چشم که
در توانگران مینگری در درویشان نگر ' کریما
تواولی تری که بدان چشم که ' در مطیعان نگری
در مفلسان نگری '

نان از سگ دریغ نیست صحبت از بایزید
دریغ است ' دنیا دشمن میداری بخور تا نماند
واگر دوست میداری بده تا بماند ' حق تعالی دنیارا
بیافرید و قومی بیار است و گفت ای جوانمردان
دوگیتی ازان ماست یکی را همت بهشت ویکی‌را
همت دوست فدای آنم که همه همتش اوست ۰ آنها که
اللهرا بشناختند بعرش وکرسی نپر داختند ' ازآسمان
کلاه میبارد اما برسرانکه سرفرو دارد ' دررنگ
وپوست منگر درنقد دوست بنگر ۰ هر روزکه برمی
آید تا کمترم چندانکه میدوم واپسترم ' هرکه

در آمیخت در آویخت در شغل افتاد واز عافیت بکریخت ، مرادل ازبهر تو بکا راست ، وگرنه چراغ مرده‌را چه مقدار است چه کنم تابیا سایم خون دل از دیده بپالایم نه کلید من دارم که در بکشایم ، کریمنتی برخود بخشایم (قال النبی علیه الصلوة والسلام) ، اِذَا اَرَادَاللهُ بِقَوْمٍ خَیْرًا ، اَبْصَرَهُمْ بِعُیُوبِ اَنْفُسِهِمْ • دَعْ مَایُرِیبُكَ اِلٰی مَالَا یُرِیبُكَ ، شك بمان یقین بگیر نفس تویقین است وعیب دگران شك ، اگر مردی عیب پوش باش نی عیب باش • درین ره نوحهٔ یعقوب باید بانالهٔ مجنون بادلی پراز درد بادامنی پراز خون ، مست باش ومخروش ، گرم باش ومجوش ، شکسته باش وخاموش که سبوی درست را بدست گیرند وشکسته بردوش ، خدای می بیند ومی پوشد وهمسایه نمی بیند ومیخروشد ،

الهی اگرچه بهشت چو چشم وچراغست بی دیدار تو درد وداغ است ،

ای درویش بهشت ودوزخ بهانه است مقصود خداوند خانه است ، جمعی را بدوزخ روانه کنند جمعی را ببهشت آشیانه کنند پس دوستان خود را ازهر دو کون ومکان بیگانه کنند ، سیل بر بالا ومن درهامونم همدرد داندکه من چونم ،

درویشی چیست خاککی بیخته وآبکی بروریخته ، نه کف پارا ازو دردی ونه پشت پارا ازوکردی ، این کار بی نشانیست نام این کار زندگانیست ،

الٰهی هرکرا داغ محبت نهادی خرمن
وجود اورا بباد نیستی بردادی

الٰهی جز توکه داند ' هرکه ترا شناسد کار
اوباریك هرکه ترا نشناسد راه اوتاریك ترا شناختن
از تو رستن است وبتو پیوستن از خود گذشتن
است ' قول بیعمل جز پیچ پیچ ندهند ازقول
بعمل آی که بحدیث هیچ ندهند ' چون خدایتعالی
این جهانرا درمحل حجاب بداشته بود و چندین
نقش بحجاب بنگاشته بود محققان گفتند هرچه
بخود قائم نباشد دائم نباشد ' وهرچه بخود
ثبات ندارد حیات ندارد ' غواص بحر در خشك
نجوید دهقان از بهر تخم زمین شوره نپوید ·
نقش دنیا دیده رنگین کند چون دیده رنگین
شد دل سنگین کند · لاجرم چون هوارا بریاضت
دور کردند نفس را بمجاهده مقهور کردند ·
درون پردها بهرچه خواستند شتافتند بهرچه
شتافتند نیافتند · اما آنهاکه اصحاب ضلالت
وارباب جهالت بودند بنمودند آنچه نمودند
برنقش گرمابهٔ عشق باختند وبرشیر شادروان
کمندانداختند · چون درنگری نه از طریقت اثری
ونه از حقیقت خبری ' نه از فعل جفا ندمی
ونه درراه وفا قدمی ، هر یکی بفتنهٔ مغلوب شده
بوجود خویش ازدیدن محجوب شده (نعوذ بالله
من سخط الله) اولیای خدایتعالی دوکار نکنند
بحیله زندگانی نکنند بگزاف نگویند براحت

نخورند باختیار ننشینند وخصمی خلق نکنند وبرآفرید گار انکار نکنند وخاطر ایشان ازکام ایشان فراز نباشد واز توبه بعصیان نپردازند، وبر خدایتعالی هیچ نبندند وبقهقهه نخندند، وایشانرا چهار طمع نباشد بخلق طمع مال، وطمع جاه وطمع دعا وطمع ثنا، زاهد بزهد نازد عارف بدوست صوفیرا چگویم صوفی خود اوست.

الهی بشرك از شرك رستن نتوان، بنجاست نجاست شستن نتوان. از مرشد پرسیدند که تصوف چیست گفت افکندن دام وبرکندن کام. شریعت چیست بی بدی طریقت چیست بی ددی حقیقت چیست بیخودی. معدن زرکانست معدن خدا جانست زر میطلبی کان کن حق میطلبی جان کن.

ای حلاج آنچه تو گفتی من پیش گفتم بصدبار بیش گفتم تو در عبارت آوردی من در اشارت بنهفتم تو در شریعت بخود بیاشفتی ومن برخود نیاشفتم لاجرم تو در مسند بلا افتادی ومن در مهد عنایت خفتم.

الهی چه درد بود ازین بیش معشوق توانگر وعاشق درویش.

الهی هرکه باتو سازد گویند دیوانه است وهرکه باخود سازد گویند بیگانه است.

الهی دانستم که این کار نه کار من است وآمدن دراین راه نه بپای من است توگفتی رأی

تونیست رأی من است ·

حقیقت بی شریعت زرق وازحق دوریست
شریعت بی حقیقت حرفت است ومزدوریست

الهی همه نادانند وهم ناتوانند ، ازبام برآیی ازدر آییم ، واگر بخوانی در آرزوی آنیم ، فراق کوهرا هامون کند هامونرا جیحون کند جیحونرا پرخون کند · دانی که بادل این ضعیف چون کند ، اندرون گور همه حسرت است ، وبیرون گور همه عبرت است ، میان حسرت چه جای عشرت است ·

الهی بفضای محبت میخوانی ، وبکبریای عزت میرانی من نمیدانم که توچه میدانی

الهی دین اهل دعوی در نفاق شد ، وجان اهل معنی در اشتیاق شد · ای دوزخ سرتوندارم از خود خبرمده ، وای بهشت مهر توندارم درد سرمده ·

الهی چون دل تودادی بیش ازینم جکرمده ، ای جوانمرد صدبار آب وخاك شوی ، به ازانکه یکبار درسپند خود هلاك شوی ، دنیا همه تلبیس است ومحب او بتراز ابلیس ای بسا ناکامی که ازکام برآید ، ای بسا کام که از ناکامی می‌زاید ، باد طائف باید وآب دریا پوست میش ، ادیم شود ، نظر شیخ باید ونیاز مرید تاشخص مستقیم شود

الهی چون بیگانگان نگویم که بجایی ، وچون مزدوران نگویم که کرایی ·

الهی اگر حساب تو با مایه داران است ، من
درویشم ، واگر بامفلسان است من از همه بیشم ،
وبا این همه بادست تهی و با دل ریشم ، طمع
ازهرکه کردی اسیر اوگشتی ومنت برهرکه نهادی
امیر اوگشتی (بیت)

(باهرکه عطا کردی گشتی توامیر او)
(وزهرکه عطا جستی گشتی تو اسیر او)

یکمن نان ازیك منان طلب که ازین دونان
بسنان دونان حاصل نتوان کرد

(قطعه)

(دلا چون زدونان بریدی طمع)
(زقوت کسان قوت جان مخواه)
(سنان خور توجان من وهیچ وقت)
(زدرگاه دونان یکی نان مخواه)

الهی ازآن خوان که ازبهر پاکان نهادی
نصیب من بینوا کو اگر نعمتت جز بطاعت
نباشد پس این بیع خوانند لطف وعطا کو
اگر در بها مزد خواهی ندارم وگر بی بهادهی
بخش ماکو اگر ازسگان توام استخوانی واگر
ازکسان توام مرحباکو ، زاد برگیرکه سفر
نزدیك است از ندامت چراغ افروزکه عقبه بس
تنگ وتاریك است ، بی نیازیرا از خلق تاج کن
وبر سر نه سرانجام خودرا چراغی در برنه ،
یکذره شناخت به از دو عالم یافت . طالب دنیا
رنجور است وطالب عقبی مزدور است ، ایمن

منشین که هلاك شوی ایمن آنزمان شوی که بایمان در زیر خاك شوی ، آنراکه تو خواهی آب درجوی او روان است ، وانراکه نخواهی چه در مانست بعماریت نازیدن کار زنان است از دیدهٔ جان دیدن کار آنانست واین کار مردانست ۰

الٰهی ازکوی جفا گذر کردم وازراه وفاحذر کردم چکنم اقتدا بپدر کردم ، چشم نگاهدار تادل بباد ندهی وزبان نگاهدار تاسر بباد ندهی ووضوء نگاه دار تانماز بباد ندهی بیکار کنی به که بیکار باشی ۰ پیوسته سه چیز از سه چیز بفریاد است ایمان ازحرص جان از زبان دل از دیده ۰ خلعت در سحر بخشند وتو خوش خفتهٔ بیداری از مجلس آید وتو رمیدهٔ حکمت ازشکم گرسنه خیزد وتوسیر خوردهٔ ، دران محله‌که محبت جای گیرد عافیت بگریزد ۰ محبت گلیست محنت وبلا خار آن ، کدام دل است که نیست گرفتارآن عشق چیست شادی رفته وغم مانده عاشق کیست دم فروشده وجان برآمده ۰

الٰهی شادی نمی شناختم می پنداشتم که شادم اکنون مرا چه شادی که شادی شناسی را بباد دادم ۰

الٰهی چون بدانستم که توانگری درویشی است ، . دوست درویشم چون وعدهٔ دیدار

دوست کردی غلام دیدهٔ خویشم ،

الهی هرکس از آنکه ندارد مفلس است
ومن ازانکه دارم هرکس ازانکه نمی آرد خجل
ومن ازانکه می آرم هرکس از کشته برنج ،
ومن ازانکه میکارم ، هیچ عاشق از معشوق داد
بجوید وهیچ دوستدار عیب معشوق نگوید ،
تجلی از حق ناگاه آید اما بر دل آگاه آید ،
ساقی متجلی شد ازشراب یك قطره پس نظارهٔ
جمال ساقی سامان نگذارد باهیچکس دیده
براصل دارد ، اودر دیدهٔ خود خار است آنکه
ترادید ویرا باهشت بهشت چکار است ۰

خوش آمد دیده بلای دلست بلای دل
از پابست آب وگل است ۰ آنجاکه دوستیست
ازغیب نثار است ، وآن سلالهٔ طین را بادوستی
چه کار است تیمم روانیست بخاکی که در وگرد
نیست تقرب روا نیست بمردی که درو
درد نیست ۰

الهی زور کردن برضعیفان نه صفت
کریمانست ، وباریك شماری دوستان نه درخور
بی نیازانست ۰

الهی تو گفتی ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ رحمت
فراوان است ، الهی بهرهٔ ماازرحمت چیست
واگر بویی ازآن مارا رسد در عالم چوما کیست ۰

الهی تاچند این بند دربند عاشق در هزار
بلا ومعشوق ناخرسند ۰

الٰهی طاعت اگر چه بسی نداریم اما دردو جهان بجز توکسی نداریم ، ببازار بگاه ونمازبیگاه دنیا آبادان ودین تباه ، نه شرم در جوانی ونه پشیمانی در پیری از کودکی تا پیری همه ناپاکی ودلیری • عمری بکاستی وعذری نخواستی از روی راستی نروی براستی • مرگ در کمین ومقام تو در زیر زمین وباز گشت توبرب العالمین وتو خواجه همین وهمین وهمین •

الٰهی اگر پرسند که این چه زاریست گویم که این چه خواریست مرا صنعت حق ناگذاریست ترا صنعت بردباریست ، ای نوازندهٔ غریبان من غریبم این دردرا دواکن چون توئی طبیبم باش تامحنت دنیا بسرآید وتخم عنایت برآید شام جدایی فروشود وصبح وصال برآید در سعادت کشاده شود بخت ازلی بدر آید ،

ملکا این آشنائیت پاینده است که رهی درین اندیشه عمر بگذاشت اگر آشنائیت نیست رهی مغبون که برداشت واگر پنداشت است پنداشت بررهی که گماشت •

الٰهی جزاز درگاه تو درگاه نیست ، وجز از تو بر تو راه نیست ، دریاب رهی راکه جز تو پناه نیست •

ای همه تو بس باتو هرگزکی پدید آید کس از خاک چه آید وآنچه از خاک آید چرا شاید ،

زهی بیچاره وعنایت تو عزیز یابکرم دست گیر ورنه ازو مخواه هیچ چیز ، من بقدر تو نادانم ، وسزای ترا نا توانم ودر بیچارگی خود سرگردانم ودر دست پراکندگی حیرانم چون منی چون بود من چنانم ۰

الهی بیتو جای شادی نیست وجزاز تو روی آزادی نیست ، فضل ترا گران نیست وشکر ترا زبان نیست ۰

الهی هر دلی که تراشناخت خود را نه پسندید وهرکه مهر توچشید هرگز باجز ازتو نیارامید هرکه بتورسید اندوهان وی برسید ، ای همه تو وهمه صفات تو گرم برگیری سزاواری ومن سپاسدارم وربرانی جز تو فریاد رس ندارم ، ای نکوگفت ونکو خواست مرابنواز که کار تراست ۰

الهی نه زندگانیست این عذابست هر لحظه بلایی در دهی که این شرابست ۰

الهی همه عالم در تو گم وتو در مولی پیدا درقرب تو مولی نگنجد وتو از همه جدا ، عالم شریعت مرحقیقت را آشیانست بی علم شریعت بحقیقت رسیدن دروغ وبهتانست ۰ روزه صرفهٔ نان است حج تماشای جهانست نماز کار کنندهٔ پیرانست دلی بدست آرکه کار آنست ۰

الهی نه ازکشتهٔ توخون آمد ونه از سوختهٔ تو دود زیراکه کشتهٔ تو بکشتن شاد است

وسوختهٔ تو بسوختن خوشنود ، جز راست نباید گفت اما هر راست نشاید گفت ، کار آنست که در قبول ازلست بطاعت چه مدخل و ز معصیت چه خلل است چون سعادت وشقاوت موقوف از لست ، ازخود فانی شو واز دیگران واشو . محبت در بزد محنت جواب داد ای من غلام آنکه جمله فرا آب داد

❁ رباعی ❁

(اندر ره حق جمله ادب باید بود)
(تاجان باقیست در طلب باید بود)
(در یکدم اگر هزار دریا بکشی)
(کم باید کرد وخشك لب باید بود)

الٰهی نه محتاج جایی ونه آرزومند مکان ، جای تو پیداست در میان جان . جان جانی یادر میان جانی ، جان زنده بچیزیست که توآنی .

الٰهی چون باتوام از جملهٔ تاجدارانم تاجم بر سر وچون بی توام ازجمله خاکسارانم خاکم بر سر ، نعمت بی شکر غرور این جهانیست وبلای بی صبر عذاب جاودانیست طاعت بی اخلاص ضایع کردن نه زندگانیست ، صحبت خلق درداست دوای او تنهایی نه مارا باخلق صحبت ونه ازحق جدایی . رویی که درحق نگرد کی گرد گیرد عزتی که اودهدکی نقصان پذیرد . اگر دست عارف بحور عین رسد طهارت معرفت اوشکسته شود

واگر درویشی غیراو هرچه خواهد در اجابت بر و بسته شود ' بروزگاری رسیدم که از آن می ترسیدم ، در آدمی آویختم که از و میگریختم . (التعظیم لامرالله) یعنی سرا فراشته بنه بسجود و (الشفقة علی خلق الله) یعنی زر انباشته بده بجود (ع) هرکه این هر دو ندارد عدمش به ز وجود .

الهی همه اوکند در کردن دادکند

دانی چه می ارزی بنگر که چه می ورزی ' کار نه روزه ونماز دارد کارشکستگی و نیاز دارد . دوست خواست قدرت بنماید عالم آفرید خواست که خود را نماید آدم آفرید ' خرقه وژنده بادل پراکنده جل دیبا بود بسگ افکنده .

(خاتمهٔ کتاب رباعیات سلطان ابوسعید ابوالخیر که بجهت مطالب مجرب است)

بجهة رسیدن بمردان خدا وهدایت یافتن هرروز پنج نوبت بخواند

مردان خدا زخاکدان دگرند
مرغان هوا ز آشیان دگرند
منگر تو ازین چشم بدیشان کایشان
فارغ ز دو کون و در مکان دگرند

(بجهة کشایش کارها هرروز پانزده مرتبه باسم یافتاح بخواند)

ای خالق ذوالجلال وای بارخدای
تا چند روم دربدر وجای بجای
یا خانهٔ امید مرا در بربند
یا قفل مهمات مرا در بکشای

(بجهة برامدن حاجت هرروز پنج مرتبه بخواند)

يامن بك حاجتی وروحی بيديك
عن غيرك اعرضت واقبلت عليك
مالی عمل صالح استظهر به
قد جئتك راجيا توكلت عليك

بجهة مهمات خود بخدا واگذاشتن هرروز هفت مرتبه بخواند

الله بفرياد من بيكس رس
لطف وكرمت يار من بيكس بس
هركس بكسی وحضرتی مينازد
جز حضرت تو ندارد اين بيكس كس

(بجهة برطرف شدن گناهان هرروز چهارده مرتبه بخواند)

افعال بدم زخلق پنهان ميكن
دشوار جهان بردلم آسان ميكن
امروز خوشم بدار وفردا بامن
آنچه ازكرم تو ميسزد آن ميكن

(مطابق لاتقنطوا من رحمة الله صد مرتبه بخواند)

يارب بكشا گره زكار من زار
رحمی كه زخلق عاجزم درهمه كار
جز درگه توكی بودم درگاهی
محروم ازين درنكنم ياغفار

(بجهة دفع جميع امراض وعلل مريض دايم بخواند شفايابد)

ای در صفت ذات تو حيران كه ومه
از جمله جهان خدمت درگه توبه

علت توستانی وشفا هم تودهی
یارب توبفضل خویش بستان وبده

بجهة آمدن باران چهل تن هریك چهل باراین رباعی رابخواند

یارب سبب حیات حیوان بفرست
ازخوان کرم نعمت الوان بفرست
ازبهر لب تشنهٔ طفلان نبات
ازدایهٔ ابر شیر باران بفرست

باعجز وانکسار این رباعی رابجهة تخفیف گناهان بخواند

گرمن گنه جمله جهان کردستم
عفو توامید است که گیرد دستم
گفتی که بروز عجز دستت گیرم
عاجز ترازین مخواه کاکنون هستم

بجهة حفظ ازماروعقرب وغیره هرشب سه بار بخواند مجربست

بستم دم‌مار ودم عقرب بستم
نیش ودمشان بیکدگر پیوستم
سجج قرنیا قرنیا قرنی
بر نوح نبی سلام کردم رستم

بجهة توفیق یافتن بطاعت وبازگشت ازمعاصی مداومت نماید

یارب زد وکون بینیازم کردان
وازافسرفقرسرفرازم کردان
در راه طلب محرم رازم کردان
راهی که نه سوی تست بازم کردان

(بجهة کفارهٔ گناهان این رباعی را ورد خود سازد)

دارم گنهی زقطرهٔ باران بیش
ازشرم گنه فکنده ام سر در پیش
آواز آمد که غم مخورای درویش
تودر خور خود کنی ومادر خور خویش

(بعد ازنماز صبح این رباعی رابخواند)

یارب زگناه زشت خود منفعلم
ازفعل بدو خوی بد خود خجلم
فیضی بدلم زعالم قدس رسان
تامحو شود خیال باطل زدلم

بجهة وسعت رزق ودفع عسرت هرروز هفت مرتبه بخواند

یارب زقناعتم توانگر کردان
وزنور یقین دلم منور کردان
احوال من سوختهٔ سرگردان
بی منت مخلوق میسر کردان

(بجهة گشایش کارهای مشکل هشت بار بخواند)

ای آنکه بملك خویش پاینده توئی
در ظلمت شب صبح نماینده توئی
کار من بیچاره قوی بسته شده
بکشای خدایا که گشاینده توئی

(بجهة درد غربت وتنهائی مکرر بخواند که رفع شود)

ای چارهٔ بیکسان عالم راکس
یکجو کرمت تمام عالم را بس

من بیکسم وتو بیکسانرا یاری
یارب تو بفریاد من بیکس رس

(بجهة کشف اسرار وصفای باطن پنج بار روبقبله بخواند)

شب خیز که عاشقان بشب راز کنند
گرد در و بام دوست پرواز کنند
هرجا که دری بود بشب دربندند
الادر دوست را که شب باز کنند

(این رباعی باسم یا حی ویا قیوم بخواند)

هنگام سپیده دم خروس سحری
دانی که چراهمی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آینهٔ صبح
کز عمر شبی گذشت وتو بیخبری

(بجهة مهمات دنیوی این رباعی را باسم یا کافی المهمات بخواند)

یارب بمحمد وعلی و زهرا
یارب بحسین وحسن وآل عبا
کز لطف برآر حاجتم در دو سرا
بی منت خلق یاعلی الاعلی

(بجهة کشایش کارها وافزونی رزق هر صبح پنج مرتبه بخواند)

ای خالق خلق رهنمائی بفرست
ای رازق رزق درکشائی بفرست
کار من بیچاره گره در گره است
رحمی بکن وگره کشایی بفرست

بجهة رسیدن بمطلوب ومقصود باسم یاهادی این رباعی را بخواند

من کیستم آتش بدل افروخته
برخرمن عشق چشم خود دوخته
در راه وفا چو سنگ و آتش کردم
شاید که رسم بصحبت سوخته

عبد الله انصاری رحمة الله علیه در سنه ٤٨١ هجری و ١٠٨٧ میلادی در هرات فوت شد. ابو سعید ابو الخیر در سنه ٤٤٠ هـ. و ١٠٤٩ م. وفات یافت

مکتوبات | مکتوب (۵۵) پنجاه و پنجم | امام ربانی[1]

امام اعظم کوفی رحمة الله علیه ببرکت ورع و تقوی و بدولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجز و قاصر اند و مجتهدات او را بواسطه دقت معانی مخالف کتاب و سنت دانند و او را و اصحاب او را اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه و درایته و عدم الاطلاع علی فهمه و فراسته امام شافعی کرشمه از دقت فقاهت او علیه الرضوان دریافته که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة وای از جرأت قاصر نظران که قصور خود را بدیگری نسبت نمایند شعر قاصری گر کند این قافله را طعن قصور :: حاش لله که برآرم بزبان این گله را :: همه شیران جهان بسته این سلسله اند :: روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را :: و بواسطه همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که شان او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از آن بلندتر است که تقلید علمای امت فرماید بی شائبه تکلف و تعصب گفته میشود که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم مینماید و سایر مذاهب در رنگ حیاض و جداول بنظر می درآیند و بظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان و این مذهب با وجود کثرت متابعان در اصول و فروع از سایر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علحده دارد و این معنی منبی از حقیقت است عجب معامله است امام ابوحنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است

---

[1] (۱) امام ربانی مجدد الف ثانی احمد فاروقی در سنه ۱۰۳٤ هـ. [۱٦۲۵ م.] وفات یافت

واحادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند شایان متابعت میدانند و بر رائے خود مقدم میدارد وہمچنین قول صحابی را بواسطۂ شرف صحبت خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات برائے خود مقدم میدارد و دیگران نہ چنین اند مع ذٰلک مخالفان او را صاحب رای میدانند والفاظے کہ منبی از سوئے ادب اند باو منتسب میسازند باوجود آنکہ ہمہ بکمال علم و وفور ورع و تقوی او معترف اند حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ ایشان را توفیق دہاد کہ آزار رئیس دین و رئیس اہل اسلام ننمایند و سواد اعظم اسلام را ایذا نکنند یریدون ان یطفئوا نور اللہ بافواہہم جماعہ کہ این اکابر دین را اصحاب رای میدانند اگر این اعتقاد دارند کہ ایشان برائے خود حکم میکردند و متابعت کتاب وسنت نمی نمودند پس سواد اعظم از اہل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشند بلکہ از جرگۂ اہل اسلام بیرون بوند این اعتقاد نکند مگر جاہلے کہ از جہل خود بیخبر است یا زندیقے کہ مقصودش ابطال شطر دین است ناقصے چند احادیث چندے را یاد گرفتہ اند و احکام شریعت را منحصر دران ساختہ اند و ماورائے معلوم خود را نفی مینمایند و آنچہ نزد ایشان ثابت نشدہ منتفی میسازند ؎ چو آن کرمے کہ در سنگے نہان است ٭ زمین و آسمان او ہمان است ٭ وائے ہزار وائے از تعصبہائے بارد ایشان و از نظرہائے فاسد ایشان بانی فقہ ابو حنیفہ است و سہ حصہ از فقہ او را مسلم داشتہ اند و در ربع باقی ہمہ شرکت دارند با وے در فقہ صاحب خانہ اوست و دیگران ہمہ عیال ویند باوجود التزام این مذہب مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لہذا در بعضے اعمال نافلہ تقلید مذہب او مینمایم اما چہ کنم کہ دیگران را باوجود وفور علم و کمال تقوی در جنب امام ابوحنیفہ در رنگ طفلان می یابم والامر الی اللہ سبحانہ بر سر اصل سخن رویم و گوئیم کہ بالا گذشتہ است کہ اختلاف احکام اجتہادیہ اگرچہ آن اختلاف از پیغمبر صادر شود مستلزم نسخ نیست بخلاف اختلاف در احکام کتاب وسنت کہ موجب نسخ است کما مر آنفا تحقیقہ پس مقرر شد کہ معتبر در اثبات احکام شرعیہ کتاب

وسنت است و قیاسِ مجتهدان و اجماعِ امت نیز مثبتِ احکام است بعد از این چهار ادلهٔ شرعیه هیچ دلیلے مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبتِ حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت ننماید ارباب ولایت خاصه با عامهٔ مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشوف و الهامات ایشان را مزیتی نبخشد و از ربقهٔ تقلید سرے برآرد ذو النون[1] و بسطامی[2] و جنید[3] و شبلی با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آرے مزیت این بزرگواران در امور دیگر است اصحابِ کشوف و مشاهدات ایشان اند و ارباب تجلیات و ظهورات هم ایشان اند که بواسطهٔ استیلاء محبت محبوب حقیقی جل سلطانه از ماسوائے او سبحانه و تعالی گسسته اند و از دید و دانشِ غیر و غیریت آزاد گشته اگر حاصل اند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند عالم بے عالم اند و با خود بے خود اند اگر می زیند برائے او می زیند و اگر می میرند برائی او می میرند منتهیان ایشان مطلوب را بواسطهٔ غلبهٔ محبت در مرآتِ هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او مییابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد که بے نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوا است از قدم ثانی ایشان چه داند که بیرون از آفاق و انفس است الهام ایشان راست و کلام با ایشان است اکابر ایشان علوم و معارف را بے توسط از اصل اخذ نمایند

---

(۱) ذو النون مصری مرشد سهل تستری توفی سنة ۲٤٥ هـ. [۸٥۹ م.]

(۲) بایزید بسطامی توفی سنة ۲۳۱ هـ. [۸٤٦ م.] فی ایران

(۳) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۱ م.] فی بغداد

مکتوبات حضرت محمد عثمان صاحب «قدس سرّه»

مکتوب اول

سال وفاتش ١٣١٤ هـ. [١٨٩٦ م.] در موسی زئی شریف [پاکستان]

بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد حقائق و معارف آگاه جناب فیض مآب مولوی محمود شیرازی صاحب اوصله الله الی غایة ما یتمناه از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنه واضح رای عالی آنکه دو مکتوب شریف از مقام اڑی [١] در یک روز رسیدند کاشف مدعای کلی و جزوی گردیدند قلب انسان مثل آسمان گهی صاف و گهی مکدر و شیطان لعین دشمن قوی در کمین بکدامی حیله و دسیسه آدمی بیچاره را از جا بیجا می کند در میدان خدا پرستی جان بازی باید که بهیچ چیز التفات نسازند بکار خود که سلامتیٔ قلب است[٢] می پردازند و توکلاً علی الله برین راه رفتار میسازند و باین و آن طرف انحراف نمی ورزند شارع صراط مستقیم نهاده بجز فضل آلهی جلّ شانه و بیواسطهٔ دوستان خدا ملجأ و مأوای بنظر نمی آید فقط و از طرف فقیر ترددات و تشویشات نفرمایند فقیر از آن صاحب راضی است او تعالی شانه راضی باشد و این داعی همواره بدعا گوئی شاغل که کدام وقت میمون و ساعت همایون میباشد که آن صاحب را پروردگار حقیقی عزّ شانه جای قرار و استقامت بدهند که در آنجا جمعیت قلبی و اشاعت طریقهٔ شریفه و انتشار فیض حضرات گرامی قدسنا الله تعالی باسرارهم السامی باحسن الوجوه شوند نه امری دیگر ازین طرف از جمیع وجوه اطمینان فرموده شب و روز بتصحیح نیت بکار و بار که یاد مولی است صرف سازند

---

(١) اڑی نام قصبه ایست در ضلع مظفر گده داکخانه محمود کوت

(٢) سلامتی قلب از محبت ما سوا یعنی مخلوقات

بیت: دیدهٔ احقر و دل همراهِ تست ❋ انت کافی فی مهمات الامور

درین وقت آخرین که وقت امتحان و آزمایش است من کل الوجوه جوانمردی باید فقط و آنچه از استدعا توجه مریدان ارڑی والان پرسیده بودند صاحبا این کار مفوض برای شما است استدعا و التماس او شان این حقیر را چه معلوم دلی است یا امتحانی درین کارها حقیر مشافهة گفته بآن روی دریا اٹک مناسب فکر و وقت هر کاریکه باشد بعمل آرند اگر چه این جواب در باب سؤال شخص معین بود لکن بحسب المعنی فقیر عام گفته فقط و از باب قیل و قال و اختلاف مایان نگاریده حتی الوسع خود ازین چنین مسائل خاموش و گوشه گزینی میباید چنانچه فقیر اختیار کرده الاّ عند الضرورت که آن مستثنی است و از مبحث خارج فقط و آنچه از کیفیت باطن چیزی قلمی ساخته بودند فیاضا امروز کارکردنی برما و شما فرض ساخته اند روز ثمره و نتیجه در پیش برای طفلان طریقه حضرات گرامی بعضی اُمورات نوشته اند معاذ اللّه ثم معاذ اللّه که بر پیران کرام انکار است غرض آنکه گهی اگر چه در عالم شهادت و یا در عالم مثال یا از روی وجدان و فراست کارها بنظر می در آیند و سالک بآن خوشحال میشوند پس خوشی کجا شد که حضرت امام ربانی مجدد و منوّر الف ثانی نوشته که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نه بیند از کافر بدتر است پس سخن کوتاه باید و السلام و جمیع بر خورداران-را و اهل درون و بیرون را تا دم تحریر خیریت کلی است البته کودکان یاد آن جناب میکنند تا که بشب محمد سیف الدین بما گفته که کاکا چیری لارای اوکاغذی چیری دئ [۱] از محمد سراج الدین و محمد بهاء الدین چه نوشته شود که سالها یکجا و یک حجره در نشست و بر خاست و شب و روز اینهمه امور سهل است او تعالی شانه کارهای آن صاحب دلخواه سرانجام فرمایاد بالنبی و آله الامجاد صلی اللّه علیه و علیهم الصلوة و

---

(۱) ترجمه عبارت پشتویعنی عموی صاحب کجا رفت و کاغذ او کجا است

السلام فقیر در عین اضطراب کوٹه آتش واله نگاریده ام نظر بر مطلب گمارند نه کاری دیگر فقط.

مکتوب دوم

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم الحمد للّٰه و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد محبت و اخلاص نشان محمد امتیاز علی خان صاحب سلمه اللّٰه تعالی از فقیر حقیر لاشیٔ عثمان عفی عنه پس از تسلیمات و تکریمات واضح باد للّٰه الحمد و المنة که احوال اینجای از جمیع وجوه قرین سپاس بی قیاس منعم علی الاطلاق است جلّت نعمائه و رفعت آلائه و المسئول من اللّٰه سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم علی الشریعة المرضیة علی صاحبها الصلوة و السلام المرام آنکه مکتوب مرغوب مشتمل بر استفسار مسئلۀ عدم و اجازت مستورات که از روی مهربانی نامزد این درویش بیکار فرموده بودند رسید منبسط ساخت او تعالی شانه از جمیع عوارضات و تکلیفات نجات داده بمحبت ذات اقدس خویش بحرمة حبیبه صلی اللّٰه علیه و سلم و بحرمة پیران کبار علیهم الرضوان سرفراز فرموده از جمیع ما سوی اللّٰه بکلی رهائی و خلاصی دهاد برب العباد فقط آنچه از وجود و عدم پرسش فرموده بودند صاحبا یک واجب الوجود است دویم ممکن الوجود واجب الوجود صفت او تعالی شانه است و ممکن الوجود ما سوی اللّٰه است چون واجب الوجود بود دیگر هیچ چیز نبود و همین مرتبه را عدم گویند پس مقابله کجا شد مقابله میان دو چیز میشود که هردو در صفت برابر میباشد و درین جا مساوات کجا شد و بمذهب حضرت امام الطریقه حقیقت ممکن عدم است. پس حقائق ممکنات عدمیات شده نه غیر او و ایضاً در قرآن مجید در سیپارۀ و المحصنات در سورة نسا (**مَآ اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَآ اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَّفْسِكَ**) صاحبا بمذهب حضرات مجددیۀ ما حقائق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسماء و

صفات در علم الٰهی ثبوت پیدا کرده و مرایای انوار اسماء و صفات گشته و مبادی تعینات عالم گردیده و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بود ظلی موجود شده اند دنیا بر این ترکیب عدم و وجود مصدر آثار خیر و شر گشته اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهة وجود ظلی کسب خیر اگر در فهم آمد فهو المراد و الا از مولوی صاحب شیرازی بالمشافهه پرسش این مکتوب فرمایند و آنچه از اجازت زنان پرسش فرموده بودند مخدوما اجازت درین طریقه بی حصول مرتبۀ دوام حضور و فنای قلب و تهذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت نمی شود و این ادنی مرتبۀ مقام اجازت است اوسط و اعلی در پیش است باز مانده سخن در فرد خاص آن مفوض بر رأی مرشد است لکن احتیاط عظیم در کار است تا روز دیگر موجب نقصان طریقه نشوند.

مکتوب سوم بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد سیادت و نجابت دستگاه جناب سید سردار علی شاه صاحب سلمه الله تعالی از فقیر حقیر لاشیٔ عثمان عفی عنه پس از تسلیمات و دعوات مزید درجات دارین آنکه مکتوب مسرّت اسلوب که فرستاده بودند رسید موجب دعا گوئی زیاده از ماسبق گردید الله تبارک و تعالی آنجناب را از شر اعدای آفاقی و انفسی نجات و خلاصی داده بمحبت ذات اقدس خویش سرفراز فرماباد برب العباد جناب من برای ترقی کار باطنی صدق مقال و خوردن حلال و اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم قولاً و فعلاً و نشستن و برخاستن یعنی در جمیع احوال شرط طریقه نقشبندیۀ احمدیه اند رحمة الله تعالی علی اهالیها و اگر اتباع شرع شریف نباشد و احوال ومواجید می باشند نزد بزرگان دین متین از حیز اعتبار ساقط است باید که سالک شب و روز بجد و جهد تمام در پیروی حبیب خدا صلی الله علیه و

سلم اوقات عزیزۀ خود را که بَدَل ندارند مصروف سازند کار اینست غیر ازین همه هیچ.

مکتوب چهارم بسم الرّحمن الرّحیم الحمد لله و سلامٍ علی عباده الذین اصطفی اما بعد مخدومی مکرمی جناب مولوی محمود شیرازی صاحب سلمه اللّه تعالی عن جمیع الحوادث و النوائب از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنه پس از تسلیم و تکریم آنکه لله الحمد و المنة که احوال اینجای بهر حال بعون عنایت الٰهی قرین سپاس بی قیاس منعم حقیقی است و المسئول من اللّه سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم علی الشریعة المرضیة علی صاحبها الصلوة و السلام و آنچه از احوال باطن خویش باختلاف احوال و زمان قلمی فرموده بودند جناب من قصة العشق لا انفصام لها جواب آن مفصلا نوشتن از وجه حرارت نمی شود بدو کلمه اکتفا میرود درین وقت و درین زمان حکیم حقیقی جلّ شانه ببرکت پیران کبار علیهم الرضوان بر مرید صادق الاعتقاد موافق صلاح و فلاح او شان افاضه فیض میفرمایند که شیطان لعین و نفس امّاره هردو دشمنان قوی بانسان رفیق اند با وجود که درین وقت با چنین سالک هیچ دغدغه نمی اندازند نکارت و جهالت در طریقه امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللّه تعالی عنه اواخر مقامات لازمی است و هم امام طریقه فرموده اند که صحو خالص نصیب عوام است و بی خودی ساذج نصیب ابتران و مجنونان است کار متوسط نصیب کاملان خاصان است الحمد لله که او تعالی شانه آنجناب را به چنین حالات سرافراز فرمودند باید که باذکار و افکار حتی الوسع خود اوقات عزیزه را معمور دارند و بمردمان زمانه موافق حدیث شریف و موافق احوال پیران کبار علیهم الرضوان نشست و برخاست سازند و باین و آن او شان نظر نیندازند شیخ عبد اللّه یافعی(١) مکی در رساله خود نوشته اند که الاولیاء کالمطر یمطر علی کل شئ قبل او لم یقبل فقط.

---

(١) عبد اللّه یافعی یمنی شافعی در سنه ٧٦٨ هـ. [١٣٦٧ م] در مکه وفات یافت

مکتوب پنجم بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد محبت و اخلاص نشان صداقت و اختصاص عنوان محمد امتیاز علی خان صاحب اوصلك اللّه تعالی الی غایة ما یتمناه از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنه پس از سلام مسنون و دعوات ترقیات دارین مشحون آنکه مکتوب مسرت اسلوب مشتمل بر عروض خطره و غیره روی داد در آن خطره و دلائل و براهین که قلمی فرموده فرستاده بودند رسید کوائف ما فیها کلی و جزوی واضح گردید جناب من بر بندهٔ مؤمن اتباع حبیب خدا صلی اللّه علیه و سلم در فرض فرض و در واجب واجب و در سنت سنت باقیمانده اتباع پیران کبار در آداب و اطوار اوشان موقوف بر محبت و استطاعت مرید است اگر مرید ذی محبت صادق میباشد مخالفت از همه کارهاء پیران کبار قدسنا اللّه تعالی باسرارهم الاقدس سدّ راه باطنی میداند پس حتی الوسع خود قدم بر قدم او شان بروند لکن این کار از مرید مجرد که اهل و عیال ندارند یا مالی از وجه حلال قبل ازین نزد او موجود میباشد میسر می آیند و اگر آن ذی عیال میباشد و وجه معاش نزد او غیر موجود در آن وقت باز دیده شود که آن ذی توکل کامل اند یا گاهی گاهی خطره و تشویش در مایه که جمعیت است پیدا میشود پس این مشوش را برای حصول نفقه مفروضه کسب حلال بقدر کفایت فرض است که مرید صادق هر وقت و هر لحظه خیال تخلیص باطن از ماسوی اللّه موافق اتباع حبیب خدا صلی اللّه علیه و سلم و موافق اطوار و آداب پیران کبار میباشند در آن کارها حسن و قبح پسندی و ناپسندی مردمان نمی بینند پیوسته سلامتی قلب مطلوب اعلی و مقصد اقصی میدانند پس ماند کار آن عزیز هر قدر که در شریعت غرا ظاهرا و باطنا کوشش کنند اولی و اعلی و کار خود کن باهل دنیا که ابنای جنس ما اند نظر نه فرمایند در میان شما و او شان از روزیکه ربقه ارادت در گردن انداخته اند مخالفت پیدا شده است واضح باد جناب من کارهای شریعت

ظاهر و رفتار پیران کبار قدسنا الله تعالی باسرارهم الاقدس از توکل و قناعت و غیره از کتب او شان بخوبی آن عزیز را معلوم حاجت بنوشتن فقیر ندارند غرض حتی الوسع خود از مخالفات شرعی ظاهری باشند یا باطنی مجتنب و محترز باشند اهل دنیارا قریب باشند یا بعید پسندش آیند یا نه غرض اصلی از طریقت خلاصی باطن از گرفتاری ما سوی الله و سلامتی قلب موافق شریعت غراء محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم این قدر کلی است و غیر جزوی بسیار است آن بمشافهه موقوف.

مکتوب ششم بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد محبت و اخلاص نشان مودت و اختصاص عنوان جناب حاجی حافظ محمد خان صاحب سلمه الولی الواهب عن جمیع الحوادث و النوائب از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنه پس از سلام مسنون و دعوات ترقیات دارین مشحون آنکه مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر عروض عوارضات از جهة دشمنی دشمنان و غیره که فرستاده بودند رسید کاشف مدعاء مافیها گردید حافظ حقیقی از شر اعداء ظاهریه و باطنیه در حفظ خود محفوظ و مأمون داشته بمرادات دلی و مقاصدات جانی رسانیده در خانه خود در میان اقران و امثال معزز و مکرم داراد برب العباد تکیه بر کارساز حقیقی جلّ شانه بواسطهٔ پیران کبار علیهم الرحمة و الرّضوان کرده بی اندیشه و بی دغدغه بجای حکام وقت بدلاوری تمام حاضر شوند او تعالی شانه و عزّ برهانه ملزم نخواهند کرد

بیت:

مشکلی نیست که آسان نشود

فقیر را از دعا گوئی خاندان خویش غافل ندانند گو در عروض عوارضات حکمت از حکیم مطلق جلّ شانه میباشد کار سازی حقیقی او تعالی شانه است و بس بر غریبان دعا باشد و بس فقط ای عزیز وقت فرصت از کارهای

ضروریه دنیو یه باشغال باطنیه که شغل او از اهم مهمات است شاغل باشند و مهمل نگذارند که امروز وقت وقت کار است فردا بجز حسرت و ندامت هیچ بدست نخواهد آمد زیاده و السلام.

مکتوب هفتم بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد مخدومی مکرمی جناب مولوی محمود شیرازی صاحب دام فیضه و عنایته از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنه پس از تسلیمات و تکریمات آنکه مکتوبین شریفین پی در پی بفاصلهٔ اندک رسید کوائف مندرجه اش بوضوح انجامید آنچه گفتگوی مولوی بود بسیار تعجب دست داد و دعاء اللّهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین و لا اقل من ذلك خواند و وجه تعجب که برای حطام دنیوی که چند روزه است و بأدنی ما یکفی به میگذرد این قدر بار گران بمجاهدات و ریاضات خود را در مهلکه انداخته که فلان غنی که فی الحقیقة مفلس تر ازو شان کسی نیست دنیا شد صراط مستقیم را گذاشته جان خود را از کبرای دین که مقبولین عرب و عجم است بهتر و کلانتر بنظر محبوسین عقل عقیل داده تا که معتقد گردند و چیزی زهر ازو شان بدست آرم این چه عقل است او تعالی شانه هدایت کند و اهل اللّه می فرمایند که دروغ بی فروغ جز رسوائی نیست اللّه تبارك و تعالی فقیر را و دوستان فقیر را ازین چنین مهلکه نگهدارد و فی الحقیقت آن جناب را موجب بسیار عبرت است که این قدر سالها ریاضات و مجاهدات کشیده و میوه و نتیجه همین بدست آورده و با وجودی غلطی خود نسبت تخطیه بکبرای دین متین کلانی پنداشته اند نعوذ باللّه من الشیطان الرّجیم اللّهم **(رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ * آل عمران: ۸)** بکار بار خود با وجود استغفار سر گرم باشند و از خوشی عاجله همواره ترسان و لرزان باشند.

دُعَاءُ التَّوْحِيد

يَا اَللهُ يَا اَللهُ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلآبَاءِ وَاُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَلإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلأَخْوَالِي وَخَالاَتِي وَلأُسْتَاذِي عَبْدِ اْلحَكِيمِ اْلآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اَلاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَاْلحَمْدُ لِلهِ رَبِّ اْلعَالَمِينَ

دُعَاءُ اْلاسْتِغْفَار

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ اْلحَيَّ الْقَيُّومَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسين حلمي ايشيق «رحمة الله عليه»، ناشر نشريات (**حقيقت كتاب أوى**) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجرى [۱۹۱۱ م.] در بلدهٔ -**ايوب سلطان در شهر استانبول**- تولد يافته است. (**حقيقت كتاب أوى**)، شصت وسه كتاب عربى، بيست وچهار كتاب فارسى وسه كتاب أردويى وچهارده كتاب تركى را به نشر سپرده وبا علاوه كتابهاييكه ازين كتابهاى مذكور به زبانهاى فرانسوى، آلمانى، انگليسى، روسى وغيره ترجمه كرده شده است تعداد نشريات آن به يكصد وپنجاه ودو كتاب بالغ ميگردد. همهٔ اين كتابها از طرف (**حقيقت كتاب أوى**) چاپ ميگردد. جناب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه»، يک عالم كامل ومكمل وبا صلاحيت اسلام مى باشد ومرشد ايشان سيد عبدالحكيم ارواسى است كه در علوم دينى عالم متبحر، در معرفتهاى تصوّف نيز كامل ومكمل بوده، صاحب كرامات وخوارق مى باشد. فضيلة مآب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه» در شبى كه روز ۲۰۰۱/۱۰/۲۵ (۸ شعبان ۱٤۲۲) را به روز ۲۰۰۱/۱۰/۲٦ (۹ شعبان ۱٤۲۲) وصل مى كند از دنيا رحلت نموده ودر بلدهٔ ايوب سلطان كه زادگاهش مى باشد، مدفون گرديده است.

سید عبدالحکیم [illegible] ۱۴۱۲ ===== مبارکبادی عید الفطر ۱۳۹۶ سنه

به حسین حلمی ایشیق در استانبول ترکیا [illegible] آسی از [illegible] پاکستان

مبارکباد این عیدت بنور معرفت باشی — حسین ایشیق حلمی تو خوش از رب العزت باشی
خدا پاک برتر مهر مه بر روی تو دارد — سقاک الله ز شرب جنتش مه هر لذت باشی
نعیم خلد در جام زلال شرب تو بادا — شراب لذة للشاربین برلب خوشت باشی
درین رمضان که تشنه لب جگرسوز وفا دارد — شفای روح را در جوع و عطش اندر صحت باشی
هر آنکه راه حق بگرفت و رفت و راه بتو بکشاد — مثیل آن نبیل عارف کمیل با منفعت باشی
نظام عشق را یکدانهٔ دُرّ گهر باشی — مشام مغز را عطر جمال معرفت باشی
جلال مرشدان با تو جمال رهبران از تو — کمال کاملان بر تو که زیرش در بیعت باشی
مکانت باد هفت افلاک و ملک قلب تو پاک — ز استانبول بالاتر نگاه از شش جهت باشی
[illegible] باوراقی که تو تقسیم آن بر دوستان کردی — بدفترها که تا قاسم رفیع المرتبت باشی
باوراقی که در روی حق بعالم آشکارا شد — کتبهائی که تو دادی محبت و با همت باشی
هزاران مسجد بر تو هم با اهل ترکیا آید — ز مسجدت درین باغ وفا گل با نکهت باشی [illegible]
سلام باد بر قسطنطنیا بر گلستانش — که تو یک بلبل سوز صدای جهت باشی آواز خوشی بلبل ۱۴۱۲
ز آسی تحفهٔ اشعار یک گل دسته بر تو شد — که ای ایشیق دقیق بر طرح حسن وخت باشی
برو آسی متبرک بین بر آن شاه همت والا — که در مجلس انیس آن نبی ناز مهبت باشی
ز طوران تور توران تیغ تورانی است پاینده — که ز آب آب ایران ناز ایران لغت باشی
ز اهل پاک گفتار پاکی دل و هم پارهٔ چشم — تو پاک بر زنده باد پاکستان صفت باشی اسلام آباد ۱۴۱۲